

هفته نامه

فردوسی امروز

U.S. Price \$4.50

Wednesday, October 5, 2011 Issue No: 71

FERDOSI EMROOZ

سال دوم، شماره ۷۱، چهارشنبه ۱۳ مهرماه ۱۳۹۰



نرگس محمدی



بهاره هدایت



نسرين ستوده



شب‌نم مددزاده



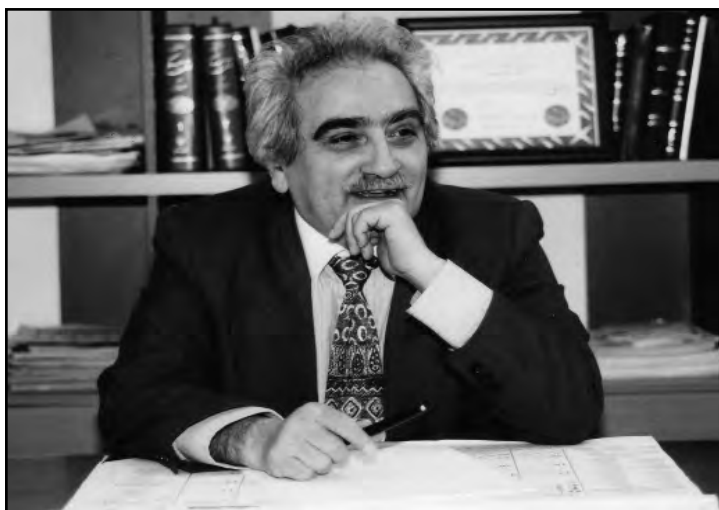
مهديه گلرو



دیوانگی شاخ و دم ندارد!

برای خالی نبودن عریضه...!

عباس پهلوان



طوفان را دیده-که این فسقلی در کنار جلسات با «آدم های درشت» نهیب زده که: «نه خیال کنید شما راحتید. طوفان در راه است که تمام اروپا و آمریکا در بر خواهد گرفت و بساط شما طاغوتیان را در هم خواهد پیچید»!!... بدبختی این که چنین لاطائاتی به حساب ملت ایران هم گذاشته می شود؟!

یارو با یک بادیه ماست کنار ساحل قدم می زد. یکی پرسید: مشدی چکار می خواهی بکنی؟ جواب داد: با این بادیه ماست می خواهم یک دریا دوغ درست کنم! گفت: مگه میشه؟

گفت: اگه بشه چی میشه؟!

بینی و بین الله آیت الله سید علی خامنه ای هر چه باشد و هر عیب و ایرادی برایش بگیرند. مجنون و دیوانه نیست. حالا چرا از این دیوانه خوش آمده! والله اعلم!

همه به کنار این که به تازگی منکر شده اصلاً و ابداً دینی به اسم دین یهود، دین مسیحیت وجود ندارد. «ادیان توحیدی» یک غلط نادرست است. حضرت ابراهیم مسلمان بوده و این پیغمبران هم مسلمان زاده هستند منتهای مراتب حضرت محمد، مسلمان تر است.

صد البته هم این دری وری هایی-که دو سه تا مشاور عقب افتاده توی گوشش فرو می کنند- نه به گله گاو و گوسفند و بز و بزغاله یهودی ها، ضرر می رساند نه مسیحی ها و مسلمانان نیز آن را بابت کم عقلی اش می گذارند ولی نامبرده بابت سفر نیویورک اش یک شلنگ تخته انداخته و گفته است: «چندین نشست با حضور آدم های درشت اقتصادی آمریکا و سایر گروه های سیاسی و اجتماعی داشتیم» - لابد شب یا ساعتی پیش تراز تلویزیون هتل چند فیلم تخیلی و فانتزی یا مستندهای سونامی و

زمان ارباب رعیتی، یکی از رعایا نزد خان از پسرش شاکی شد. خان پرسید: مگر چه کرده؟ جواب داد: به من می گوید: گه زیادی نخور! خان گفت: بی خود گفته، برو کار خودت را بکن!

حالا حکایت رییس جمهور نهاد رهبری است که هرچه می گویند بشارت ظهور امام زمان ربطی به وظایف گماشتگی توندارد و مربوط به «مشیت الهی» است ولی او ابلهانه زمان ظهور را همین امروز و فردا می داند که حتی خودش هم در رُل گماشته ایشان سردار سپاه حضرت مهدی است و به حضرت مسیح هم اجازه می دهد پشت امام دوازدهم شیعیان در کعبه در صف نماز بایستد! آن هم نقل. انکار کشتار ۶ میلیون یهودی توسط علمای اعلام نازی های هیتلری و دیگر این که نامبرده یازده سپتامبر را یک دروغ آمریکایی می داند.

استعداد جاسوسی!

اما هموطن کنجکاو ما گفت: خاور دوری داریم تا خاور دوری؟ این یکی ژاپنی است!

اون پیرمرده که مراقب بنده و جنابعالی است (نگاهش نکن) قیافه اش آیه نحسه! فقط معطله که چشمش توی چشم تو بیفتد که زار بزند: آخوندها صد ساله دیگه می موندند! او بعد یک دختر چاق و چله موبور و سفید را ته اتوبوس نشان داد و گفت: اونم جیگر منه که تا ته خط در خدمتشان هستیم و دوسه نگاه، مهمان ایشانیم!

پرسیدم: هیچ وقت مچ نگاهت را نگرفته؟! جواب داد: کجای کاری اصلاً توی باغ نیست! که ما هم آدمیم! اما اون عاقله زن ایرانی...

من به ایستگاهی رسیده بودم که باید اتوبوس عوض کنم و گفتم: باقی تفحص عن امر مسافران اتوبوس را بگذار برای دفعه دیگر...!

راه افتاده بودم که گفت: یک «تنکیو» هم به ناف این راننده سیاهه ببند! خیلی خوشش میاد!

داشتم پیاده می شدم و با خودم گفتم: جماعت ایرانی عجب استعدادی دارد برای جاسوسی و خبر چینی!

هستند! اون خانمه که حواسش مرتب به پیاده روست یک دختر ترشیده ایرانیه که هر روز منتظر مردی است که چند ایستگاه دیگر سوار می شود و دختره همیشه هم یک جای خالی برای او نگهداشته که تا ته خط با هم رمز و راز دارند و زمزمه می کنند و اگر روزی نیامده باشد، دختره پیاده می شود و در ایستگاه منتظر می ماند؟!

خانمی که تلفن از گوشش نمی افتد (خود را یکی از رؤسای سابق شرکت نفت) می داند و مرتب آن مقام را به رخ آنور تلفنی ها می کشد و حالا هم گویا در یک شرکت آمریکایی کار می کند و ضمن تلفن می بینی که به ظاهر کتاب هم می خواند و انگلیسی اش هم حرف ندارد! اما آن مسافر عقبی که سرش توی... است: خاور دوری است.

من خندیدم که: از کرامات شیخ ما اینست، شیره را خورد و گفت شیرین است! خوب از قیافه طرف پیداست مال کجاست؟!

های: چه خبر بود؟ و امروز رادیو اسرائیل چه گفت؟ تا این که به مرور این بنده با یکی از هموطنان خوش خلق و خنده رو بیشتر آخت شدم!

چون او هم مثل من در جلوی اتوبوس و روی صندلی های رو برو هم می نشیند در حالی که اکثر مسافران به ردیف های صندلی های رو به جلوی عقب اتوبوس می روند. نامش را تا به حال نپرسیده ام.

نمی دانم متوجه شده اید چون ایرانی ها در داخل و خارج از پرسش نامشان وحشت دارند یا به نحوی طفره می روند یا کلیتیه ای اسمی می پرانند.

او هنگامی که کنار من نشسته بود مثل دفعه های قبل در احوال مسافران بررسی می کرد که در ردیف صندلی هایی بودند که او می توانست دیدشان بزند.

او شروع کرد و می گفت: اول سه نفری که دو نفر دستشان توی دماغشان است و سومی به هوای بازی های سبیل (گلوله گلوه از توی دماغشان آذوقه خارج می کند) هر سه ایرانی

ربوده شده های انقلاب شکوهمند!

حکایت خروج تحصیل کرده ها از ایران در ۳۳ سالی که آخوند حاکم مسطند، خبر تازه ای نیست ولی به هر جهت خبر خروج این هفته و خروج یک هزار نفر دانش آموخته در ۸۰ روز و اعطای مدال ریاست جمهوری آمریکا به سه دانشمند تحصیل کرده دانشگاه شریف (آریامهر سابق) داغ این بنده را تازه کرد که غربی ها به غیر از نفت و حتی خاک ایران (نوعی خاک سرخ جزیره قشم) چه گنج های دانشی را از ایران ربوده اند!

همین طور یادمان آمد که مهرماه ۱۳۵۷ که مدارس باز شد تا یکی دو ماه بعد عده ای از تجار از قماش عسکراولادی، حاج مانیان همراه با اراذل و اوباش راه افتاده بودند توی مدارس بی شهریه و رایگان، کفش کتانی میان دانش آموزان توزیع می کردند و همین طور بسته های پفک نمکی! کما این که با چمدان پول به هیئت تحریریه اطلاعات، کیهان و سندیکای نویسندگان و خبرنگاران رفته بودند ...! (محصولش نیز ۶۲ روز اعتصاب در واقع خفقان مطبوعاتی بود و گوش به آیت الله بی بی سی). آن روزهای فتنه بچه ها با کفش های کتانی بهتر می دویدند و سنگ ها را، راحت تر پرت می کردند و شادمانه تر می خواندند: شاه به ما کتک داد! امام به ما پفک داد!

... آن وقت پاکت های شیر تغذیه رایگان را به سوی هم پرتاب می کردند! آدمیزاد تعجب می کند، پاری وقت ها با موجوداتی روبرو می شود و یا حرف هایشان را می خواند و می شنود که هنوز هم رگ گردن می گیرند که: ما «شاه را به زیر کشیدیم و فراری دادیم! ولی بابت پیشکش کردن «شیخ» به ملت، آن را به حساب «توطئه بین المللی» می گذارند نه «انقلاب» شکوهمندشان!؟ از این بابت اشاره این بنده به همه دستجات متفقین خمینی است نه فقط یک گروه و یا سازمان خاصی!

تسلیت

درگذشت بانوی مهربان و شایسته، خانم ملیحه نعیمی را به دختران عزیز و گرامی اش شهرزاد و یاسمن خسروانی صمیمانه تسلیت می گوئیم که گرچه سایه اش بر سر آنها نیست ولی یاد و مهرش را در دل آنها چون شعله فروزانی باقی گذاشته است.

عسل — ناهید و عباس پهلوان

آقای فؤاد پاشایی دبیرکل حزب مشروطه ایران در اندوه درگذشت هوشیار فرزانه، دایی محترمتان، دوستان خودتان را هم شریک و سهیم بدانید. مدیر و سردبیر هفته نامه «فردوسی امروز»



یاد آوری دکتر اسماعیل خویی در پیوند با کشتار ۶۷

بعد از فاجعه ملی هراس من از آینده است! در فرمانفرمایی آخوندی، فریاد رسان زندانیان سیاسی باشیم!

والگوی کار خویش گیر دو...
ما مردم- باز هم دیری پس از آن که کار از کار گذشته باشد- دریابیم که هزاران تن از برومندترین فرزندان ایران، دیگر بار، در کشتاری همگانی، جان باخته اند. آری، هم میهنان داغ دیده ام!

برای پیش گرفتن از تکرار آن فاجعه ی دردناک ملی ست، بیش و پیش از هر چیز، که یادمان های کشتار ۶۷ را باید همیشه و پیوسته زنده و تازه نگاه بداریم.

«فریاد رس» زندانیان سیاسی در فرمانفرمایی ی آخوندی نمی توانیم باشیم.

دست کم «فریاد رسان» ایشان باشیم.
بلندگویی باشیم برای رساتر کردن و پژواک بخشیدن به فریاد اغلب به دشواری از سینه برآینده ی ایشان.

به هنگامی که فرمانفرمایی ی آخوندی همه ی توان خود را به کار می گیرد تا نگذارد صدایی از پشت دیوارهای ستبر جنایتکده ها و شکنجه گاه های به بیرون درز کند، وظیفه ی کوچک و بسیار کم هزینه ی فریاد رسان بودن برای انبوهه ای از دلیرترین فرزندان میهن را از دوش وجدان خویش فرو نگذاریم.

من با تونگویم که چه یا چون بنویس:

از حال درون یا که زیبرون بنویس:

بنویس بدانچه ت آید از دل، یعنی

- ای شاعر قتل عام! - با خون بنویس.

نابود باد جمهوری ی اسلامی!

زنده باد مردمان ایران!
زنده باد مردم سالاری و همه ی حقوق جهانی ی شهروندی!
جداد باد حکومت از دین!

بیست و سوم سپتامبر ۲۰۱۱ - بیدرک جای لندن

در تاریخچه ی شوم فرمانفرمایی ی آخوندی، هر چه از کشتار ۶۷ دورتر می شویم، هراس من از این جنایت اهریمنی و- هنوز نیز- باورگریز بیشتر می گردد: نه از این رو که شناخت تاریخی ی ما از رویه ها و سوبیه های گوناگون و گسترده ی آن افزایش می یابد، نه!

فرمانفرمایی ی آخوندی، در پیوند با این تبهکاری ی سترک، درها و روزنه ها را بر هرگونه پژوهش روشمند، تا آنجا که می تواند، همچنان بسته می دارد.

هراس من از گذشته ی این فاجعه ی ملی نیست.

هراس من از آینده ی آن است.

بحرانی که فرمانفرمایی ی آخوندی را به آن جوان گشی ی آینده سوزانه و امید ستیزانه کشاند در بافتار و ساختار بنیادی ی این فرمانفرمایی هنوز نیز همچنان بر جاست: وبر جا خواهد بود تا روزی که این دایناسور سیاسی دیگر بر جا نباشد.

بحران، در سه چهره ی: بحران زاد بودن، بحران زای بودن و بحران زی بودن! از ویژگی های ذاتی و جدایی ناپذیر این فرمانفرمایی ست. و همین چگونگی ست که سایه ی شوم «کشتار ۶۷» را، سال ها پس از انجام گرفتن آن، هنوز و همچنان، همچون خطری نزدیک و حس شدنی، سرنوشت انبوهه ای از هم میهنان به ویژه جوان ما را که، به نام «زندانی ی سیاسی»، در شکنجه گاه ها و جنایتکده های مردمخواران دستار بند به سر می برند، تاریک و ترس آور می دارد.

همین بس که بحران درونی و همیشگی ی فرمانفرمایی ی آخوندی، در یکی از نمودگاه های آن، از اندازه های پذیرفتنی و تاب آوردنی اش در چشم خامنه ای و همکاران او بیرون یا بالاتر زند تا رهبری ی کنونی شیوه ی بحران زدایی ی رهبری ی گذشته را دیگر بار مشکل گشای خویش یابد



آنچه در تماس تلفنی، ارسال فکس، گفتگوهای فصولی و دوستانه برای شما یادداشت کرده ایم؟

سخن دوست:

شیرفهم شدیم!

«توضیحات نویسنده توانا جناب نوری علا درباره «سکولاریسم» به حد کافی تأثیرپذیر بوده است ایشان لطف کنند حالا به سایر مسایل ایران بپردازند تا این که سعی کنند این «علم» را به نام خودشان به ثبت برسانند.»

● موضوع بحث برانگیز و درخور توجهی است و هنوز جمعی در این مورد دچار تشکیک و ابهام هستند شاید به این دلیل، دوست ما این مسأله را پی می گیرند.

تک مضراب

کند و کاوی در روزنامه‌های تهران

رخت های چرک!

پیامک وزارت اطلاعات و امنیت: فعالان سیاسی و مدنی و حتی شهروندان نیابستی با هیچ رسانه منتقد و مخالف حاکمت تماس بگیرند در غیر این صورت با آنها برخورد قانونی خواهد شد.

— حکومت اسلامی که رخت چرک هایش را روی بند پهن کرده و مثل فلان بز، هم چیزش پیدا است؟!

مسیح دوباره مصلوب!

بیانیه اتحادیه اروپا: مسئول سیاست خارجی این اتحادیه خواستار آزادی کشیش محکوم به اعدام در ایران شد. یوسف ندرخانی در دادگاه به اتهام «ترک دین» و «دعوت مسلمانان به مسیحیت» و ایجاد کلیسا در خانه خود محکوم به اعدام شده است.

— مثل این که خون ایرانی مسیحی رنگین تر از گروه گروه ایرانی مسلمان است که مرتب اعدام می شوند؟!

مفسد فی امان الله!

روزنامه «حمایت» نوشت: عسکر اولادی مسلمان رییس حزب مؤتلفه

گفت: قوه قضائیه تا دینار آخر را از مفسدان خواهد گرفت.

— اگر این طور بود که حالا حضرتعالی مفلس فی امان الله بودید؟!

بی پناه و آواره؟!

روزنامه ابتکار نوشت: مدیرعامل بانک ملی که به کانادا فرار کرده بود، طبق قرار برنگشت.

— آن دزدهایی که مانده اند یک قشون عمامه به سر دنبالشان است و این بنده خدا خودش است و چند میلیارد اسکناس اختلاس؟!

راه اختلاس!

روزنامه «اقتصاد پویا» نوشت: راه برای اختلاس همچنان باز است.

— به همان روال شعار معروف: دست خدا بر سر ماست، خامنه ای رهبر ماست!

خر خودتی!

امام جمعه همدان گفت: اکثر زنان اروپا خواستار زندگی در کشورهای مذهبی (اسلامی) هستند.

— مطمئن باشید مغز خر را فقط خود حضرت آیت الله تناول فرموده اند!

بوی تعفن رژیم

جبهه مشارکت اسلامی اعلام کرد: فساد گسترده در حاکمیت به نابودی جمهوری اسلامی می انجامد.

— دستمال را از جلوی دماغتان

هشنان» یهودیان) را تعطیل کنید».

● دقت نکردید که سال ۵۷۷۲ (سال نو عبری بود مثل نوروز، مثل سال میلادی) که برای ملت یهود ارزشمند است.

گپ و گفت:

۱- «نویسنده شما آقای ناصر شاهین پرنه فقط اعتقادات مذهبی ایرانی ها بلکه آداب و رسوم و اخلاق اقوام ایرانی را هم زیر سؤال برده اند».

— مقالات نویسنده گرامی ما بر اساس آزادی عقاید است و در عین حال از جنبه های اصولی و در سطح دانشگاهی نیز به این مسایل توجه دارد نه صرفاً یک مقاله روزمره!

xxx

۲- «شعر و شعرگونه های جناب میبیدی حرف ندارد ولی برای چند سطر خوب که این همه فضای مجله را اختصاص نمی دهند»؟

— ناسلامتی ما هم در ارائه مطالب سلیقه ای داریم به اضافه این که بعضی مطالب مانند آثار دوستان میبیدی به طوری است که «کلمات» فضا می خواهند که «نفس» بکشند.

بردارید. بوی تعفن این جسد، دنیا را برداشته!

از برکات امام!

خبرگزاری فرانسه اعلام کرد در میان کشورهای جهان، حکومت اسلامی ایران و جمهوری اسلامی عراق بدنام ترین کشورها هستند.

— بوی گل و عنبر آمد، یار امام خوش آمد!

استخوان پوسیده!

حجت الاسلام سعیدی نماینده ولی فقیه در سپاه گفت: اگر در این سال ها فقیه نبود استخوان های نظام می پوسید.

— به این استخوان های پوک و پوسیده می گوئید: استخوان؟!

مجمع مفتخوران اسلامی

روزنامه قدس نوشت: تهران کانون حمایت از انتفاضه فلسطین شد.

— مفتخوران جهانی بشتابید غفلت موجب پشیمانی است!

فیس! و تمام

روزنامه کیهان نوشت: غول سیاست هم باشی باد را خالی می کنند!

— حسین شریعتمداری مدیر کیهان که جای خود دارد و زیاد به «باد» رهبر ننازد!

راهکار درست!

روزنامه صنعت نوشت: راهکارهای

۳- «از نویسنده «شکر تلخ» چیزی نمی دانم. اما فضای رمان او پر از پرگویی های طویل قهرمانان آن است. «آیه» آسمانی که نیست کوتاه ترش کنید.

— امیدواریم در آینده در معرفی زنده یاد «محمد شهری» - که در فرهنگ مردم و به خصوص فرهنگ تهران، اطلاعاتش بی نظیر است — بیشتر بنویسیم. در ضمن او ضمن بیان داستان بخشی از اطلاعات تاریخی و جامعه شناسی و اخلاقی مردم صد سال پیش ایران را هم بازگویی کند.

خارج از محدوده؟!

رد همه نوع حکومت؟

● مگر می شود یک مملکت به قول شما با سیستم مرد مسالاری و سکولار و آزادی، فاقد احزاب سیاسی، ایدئولوژی و مرامی باشد که شما همه آنها را در آینده ایران تخطئه کرده بودید؟

— هیچ دورانی «بی حجت» نیست. مردم ما در فردای آزادی ایران نمی توانند بدون مرام و یا صاحب نوعی تفکر باشند ولی منظور ما این بود که عقاید و ایدئولوژی ها و نوع حکومت های فسیل شده و سوخته ای مانند فاشیستی،

اقتصادی برای خروج از بحران اختلاس کدام است؟

— گربه های عمامه دار، در کنار دیزی های گوشت و دنبه درآمد مملکتی!

مصون و محفوظ!

آیت الله مکارم شیرازی گفت: ترکیه از پشت به مسلمانان خنجر می زند.

— الحمدالله که حضرتعالی جزو «مسلمانان» نیستی؟!

راه راحت؟!

حسن خمینی (یادگار امام) گفت: عده ای هستند که نانشان در عصبانیت و کینه ورزی است.

— حضرتعالی همان راه حضرت امام راحل را بروید راحت تر است: عوام فریبی و کلک!

زخم زدن به خودی ها

رئیس قوه قضاییه گفت: در مورد بعضی پرونده های فساد اقتصادی با عده ای که می خواهند جلوی آن را بگیرند، در جنگیم!

— مراقب باشید زیادی «خود» زنی! نفرمایید!

افطار به مطلوب!

خبرگزاری هرنانگزارش داد: عده ای از زندانیان هنگام افطاری با خانواده هایشان در زندان مرکزی تبریز به اتهام «تبانی علیه امنیت کشور» با فحش و کتک به بند برده شدند.

کمونیسم استالینیستی و مذهبی و راست و چپ افراطی و پوچ انگاری در ایران آینده آب در هاون کوبیدن است!

دشمن شاد نیستیم

● در میان این همه مطالب سیاسی مجله جایی هم به مسائل اجتماعی خانوادگی و خصوصیات ایرانیان مهاجر بدهید! ما کم در این مورد «مشکل» نداریم؟!

— به قول معروف مدینه گفنی و کردی کبابم! این رشته سر دراز دارد و کلاف سردرگمی است که از اخلاق فردی گرفته تا رفتارها و گفته ها و روحیات عمومی و اجتماعی هزار جور حرف و حدیث دارد که طرح بعضی از آنها «دشمن مهاجران» یعنی خوانده ها را خوشحال می کند.

حتی ابراز عقیده

● آیا شما از سوابق بعضی از «چهره های مبارز سیاسی» که عقایدشان را منتشر می کنید اطلاع دارید؟

— آرشییو از سوابق افراد نداریم ولی می بینیم چه می گویند نه این که چه کسی می گوید؟ اما هر کسی هم باشند با هر سوابقی، حق ابراز عقیده دارند.

— «افطاریه» آنها که پرو پیمان بود حالا باید خبر گرفت که «سحر» ی به چه

کدام سیاه نمایی؟

سردار اسماعیل احمدی مقدم فرمانده نیروی انتظامی گفت: بسیاری از شبکه های ماهواره ای و رسانه های خارجی، پایگاه عملیاتی علیه کشورمان (!!) فعالیت دارند و کارشان سیاه نمایی، شایعه و دروغ پراکنی، تهمت و ایجاد معضلات اجتماعی است.

— نه این که کم دزدی دارید؟ کم فساد می کنید؟ تعداد بیکاران کم است؟ اعتیاد در ایران نیست؟ و ...

فرار بی دردسر!

رادیو دویچه وله (صدای آلمان) گفت: موسی ابراهیم سخنگوی قذافی هنگام فرار با لباس زنانه دستگیر شد.

— باز خوانده های ما خیالشان راحت است که با چادر فرار نمی کنند، ریش می تراشند و کراوات می بندند و یک کلاه شاپوروی آنها!

بن لادن ایرانی!

روزنامه فرهیختگان خبر داد: بن لادن یمن کشته شد.

— «بن لادن» ایران از هر جهت خیالش راحت است!



عذر خواهی!

اشان، خیلی راحت، از کشور فرار می کند و در خانه ۳ میلیون دلاری در تورنتو ساکن می شود. برای پسرش ۸ آژانس هواپیمایی می خرد و هیچ کس رژیم را مقصر نمی شناسد. رژیمی که طی این سال ها، صدها و هزاران دزد تربیت کرده که همه چیز مملکت را حتی خاکش را به سرقت برده اند.

ما به تک تک آنهایی که ایران را در سال های پهلوی ساخته اند- جز شاید یکی دو مورد- بدهکاریم و یک روز باید از زیر دین اشان بیرون بیاییم. صدها و هزاران امیر ارتش، که در معاملات نظامی دست داشته اند چه بسیار که کمیسرین های رایج هم به حساب دولت واریز کرده اند و در طول آن سال ها نخست وزیرانی - چون مصدق داشته ایم که حتی از صندوق دولت حقوق هم نگرفته اند و حتی به فرزندان شان نیز حق استفاده از اتومبیل دولتی را هم ندادند و آن وقت آقای رئیس جمهوری اسلامی در سفر نیویورک مادر عروس و اعضاء فامیل را به هزینه مردم بدبخت به نیویورک می آورد و در اتاق های شبی دوهزار دلار سکنی می دهد.

باید یک روز به این حساب ها رسیدگی کرد. نه فقط به حساب های امروز. به حساب های دیروز، به حساب مردان و زنان پاکی که بی گناه اعدام اشان کردند. اموال اشان مصادره شد و نامشان را به زشتی می برند. ما یک عذرخواهی بزرگ به تاریخ بدهکاریم.

نگذاشت و «ولیان» استاندار پرهیاهوی خراسان، در نهایت تنگدستی در خارج از کشور جان به جان آفرین تسلیم کرد.

«هویدا» که سیزده سال نخست وزیر بود تنها یک خانه از خود به جای گذاشت و «آموزگار» نیز شد یک چهره ی معمولی در انزوا ... «باهری» معاون وزارت دربار و وزیر دادگستری پس از سقوط از قدرت، زندگی اش از سوی فرزندان وی تأمین می شد، کسی از «شریف امامی» فراماسون، خبری درخور نداشت و ندارد. رئیس دیوان عالی کشور در نهایت تنگدستی در یک قایق جان سپرد و صدها وزیر و وکیل آن دوره حتی در معاش روزانه ی خود دچار اشکال بوده اند.

شایعه زیاد بود. اما گذشت. سی سال از آن روزگار، نشانگر این واقعیت است که ایران نوین بیشتر از سوی مردان پاک ساخته شد تا دزدها. یک روز- کی باید از این نام ها دفاع کند و ادعای شرف؟

به زندگی دکتر منوچهر گنجی، وزیر آموزش و پرورش و علوم و آموزش عالی نگاه کنید در آپارتمان ساده و در کنار دخترش در لس آنجلس زندگی می کند و داریوش همایون ... بهتر است در مورد این یکی حرفی نزنم.

ما به این نام ها بدهکار هستیم وقتی می بینیم که در این سال ها- دزدها چه بر سر مملکت ما آورده اند. نگاه کنید به همین به اصطلاح اختلاس ۳ هزار میلیارد تومانی، رئیس بانک

به جایی برسند.

به عنوان مثال در بخش صنایع، گفته می شد که خانواده خیامی از هیچ در مشهد آغاز کردند و توانستند در مدت کوتاهی، کارخانجات ایران ناسیونال را پایه گذاری کرده و اولین صنعت اتومبیل سازی را در منطقه، پایه گذاری کنند.

خیامی ها، پس از انقلاب، کارخانه اشان مصادره شد و خود به هجرتی ناخواسته تن دادند. اما بر اساس همان صداقت و درستی، و استعداد و پشتکار در خارج از کشور بخشی از توانمندی های از دست رفته را به دست آوردند و اولین کاری که کردند یکبار دیگر به ساخت مدرسه و تأسیسات عام المنفعه در ایران اقدام کردند.

دیگر سرمایه داران هم، سرنوشتی تقریباً چون خیامی ها داشتند «هژبر یزدانی» از آن همه که داشت - چیز دندان گیری را نخواست یا چون نتوانست با خود به خارج بیاورد و بسیاری از دست آوردهایش را همانجا گذاشت و از کشور خارج شد و تا آخرین لحظه حیات، دمی از یاد ایران فارغ نبود، خانواده رضایی که به سناتوری و مالکیت بانک هم رسیدند، سرنوشتی مشابه داشتند.

از میان شخصیت های دولتی- آنها که ماندند و اعدام شدند- معلوم شد که چیز دندان گیری هم نداشته اند و آنچه را هم که داشتند نصیب انقلابیون شد. «خوش کیش» که بیش از پانزده سال مدیرکل بانک ملی بود. ثروتی از خود به جای



شهرام همایون
روزنامه نگار

انقلاب در ایران با شایعه آغاز شد. شایعات گوناگون درباره ی اشخاص و سرمداران رژیم و صاحبان مشاغل و صنایع و مدیران اقتصادی کشور. این شایعات اتفاقاً بیشتر پیرامون شخصیت هایی بود که از هیچ آغاز کرده بودند و به دلیل شرایط خاصی توانسته بودند استعداد خود را دستمایه پیشرفت قرار داده و در حقیقت

زمانی در هفتاد، هشتاد سال پیش قرار شد که اولین داروخانه ایران دایر شود و دکتر داروسازی هم پیدا کردند و «اداره صحیحه» که همان وزارت بهداشتی بعدی در زمان رضا شاه باشد - تسهیلاتی در دسترس صاحبان این امر خیر قرار داد و تا اولین داروخانه تهران در خیابان «ناصرخسرو» افتتاح شد و مردم نیز به طوری از آن استقبال کردند، که کار و کاسبی عطارهای سبزه میدان کساد شد.

آنها معمولاً نسخه می پیچیدند و به مردم دواهای سنتی و گیاهی می دادند: (شیرخشت، خاکشیر، گل گاوزبان، سه پستون، ترنجبین، عرق کاسنی و...) تا این که عقلشان را روی هم گذاشتند و به این نتیجه رسیدند که یکی از دنده پهن های سبزه میدان و آب منگل یا «درخونگاه» کاروبار داروخانه را به هم

بریزند و کم یکی از دانش مشدی ها به قول آن زمان «بابا شمل» ها را دیدند که داروخانه را به هم بریزد البته به طوری که سرو صدایی راه نیفتد تا آن موقع هم بابت «بهای» و «خارج از دین و نجس» نتوانسته بودند حریف داروخانه شوند!

یکی از روزها «دانش مشدی» نامبرده وارد داروخانه شد و دکتر داروساز به استقبال او رفت. یارو پرسید: **نفت دارید!**

دواخانه چی هاج و واج ماند که دواخانه ربطی به نفت ندارد و از او عذر خواست که: ما نفت نمی فروشیم! «دانش مشدی» هم گفت: یعنی چی نفت ندارید؟ باید شاشید به اون دواخونه ای که نفت نداشته باشه!! بعد هم در میان دیدگان حیرت زده مشتریان محترم شروع کرد به بساط و پیشخوان و صندلی های داروخانه شاشید. بعد هم راهش را کشید و رفت.

پس از آن داروخانه چی فکر کرد که: لابد «نفت» برای مردم مصارف دارویی! هم دارد و از همان روز دو سه پیت نفت هم تهیه کرد و گوشه داروخانه گذاشت.

یک هفته بعد باز هم سر و کله آن دانش مشدی مدعی پیدا شد و پرسید: آقا دواخونه چی نفت دارید؟

او با خوشحالی گفت: بله! بله! یک بطری نفت کافیتونه؟! دانش مشدی گفت: به! باید شاشید به اون داروخانه ای که نفت می فروشه!

بعد هم طبق روال گذشته به بساط دارو فروش بخت برگشته که او را «بهای» هم می خواند، سرتاسر شاشید و راهش را کشید. رفت! بالطبع پس از آن مردم کمتری سراغ نسخه پیچیدن و دواجات!



خراب کردن آن مشغول شوند) به فکرشان رسید که استادان دانشگاه ها را تار و مار کنند! به زندانشان بیندازند از کشور فراریشان دهند. سطح دروس دانشگاهی را تنزل دهند (چون آن گاو و گوسفند ها و بز و بزغاله هایی که به اسم دانشجو و سهم بنیادهای انقلابی و حوزه علمیه توی دانشگاه کرده بودند و عقل و ذهنشان به علوم دانشگاهی قد نمی داد)!

اما این نوع «شاشیدن» شرعی - به عینه همان دانش مشدی توی داروخانه - هم افاقه نکرد و آخوندها توکوک دانشجویها رفتند که عیب و ایرادهایی از آنها بگیرند و توی کوک و سرو وضع، رفتار و کردار و درس خواندنشان رفتند و بر حسب آن به دانشجویان «درجه دادن» را باب کردند و عده ای از دانشجویان مستعد و باهوش و درس خوان و مبارز را «درجه دار» کردند و سپس درجه روی

درجه اسپس محرومیت از چند «ترم تحصیلی» و پشت بندش اخراجی! و از آنجا، بازداشت و زندان؟!!

بدین ترتیب تازه زندان ها از فرط زندانیان دانشجو و استادان، مبدل به «دانشگاه» شد و آرزوی شهید مظلوم!! **اسدالله لاچوردی** عملی گردید که عنوان دانشگاه را روی زندان های موجود کشور گذاشته بود!

اما در این هیر و ویر دیدند ای دل غافل! دانشگاه پر شده از «دختران درسخوان» اگر فی الفور نجنبند و غافل بمانند. «نیمچه ایمان» بسیجی ها و دانشجویان سهمیه ای درس نخوان دانشگاه ها هم بر باد می رود. که دیدیم موضوع «بدحجابی» و حجاب برتر را عنوان کردند و قباحات مانتوی چسبان، روسری رنگ و وارنگ را پیش کشیدند ولی با این وجود باز هم افاقه نکرد که دختر جوان را هر جور توی لا و لوی مانتو و چادر و چارقد هم فروکنی باز «پریرو تاب مستوری» ندارد! کاری که چشم و ابرو می کند! یک طره مو بیرون از چادر و روسری، نمی کند! «چهره گلرخ» در قاب مقنعه و روسری و چادر و لب های تب دار در حسرت بوسه «درکنار آن «عارض گلگون» حکایت ها دارد. و باید به فکر «تفکیک جنسیتی» بود. دختران جدا! پسران جدا! و بایستی در، دو دانشگاه علیحده باشند.

قیل و قال علما برای وزیر علوم و به به و چه چه و تبریک و تهنیت به نامبرده و رؤسای بعد دانشگاه ها هنوز فروکش نکرده بود که دیدند آفتابه ای دل غافل! «اسلامی کردن دانشگاه ها، سوراخ است!

بالاخره «دانشگاه» آخوند را دقمرگ می کند!

به آن داروخانه می آمدند. داروخانه چی هنوز در حیرت این قضایا بود که یک روز باز هم سر و کله آن دانش مشدی شاشو پیدا شد و همانطور جاهلی و یک گتی کتش را روی دستش انداخته بود و جلو آمد و پرسید: آقا دواخونه چی نفت داری؟ این بار دارو فروش گفت: چیکار داری که نفت داریم یا نداریم، تو شاشتو خودت رو بکن و برو!

علما و فضلاء دارالعباده حوزه علمیه قم از همان اولین سال های انقلاب نظر خوشی به دانشگاه نداشتند. امامشان هم (در بغض و عداوت به دانشگاه) گفته بود: هر چه ما می کشیم از این دانشگاه ها می کشیم! (بالاخره هر چه باشد پایه و اساس و بسط و توسعه دانشگاه ها در کشور هم می رسید به آن «پدر و پسر»!

آخوندها راحت نماندند و پشت بندش آمدند که دانشگاه را از سکه بیندازند و وصلش کردند به «حوزه» بدنام مذهبی و «اتحاد حوزه و دانشگاه»! تعدادی طلبه کت و شلوار پوش را هم توی آن ریختند و شعار دادند: **دانشجو طلبه، پیوندتان مبارک!**

بعد که یخشان نگرفت بالکل دانشگاه ها را بستند و به مصداق کار دیو وارونه است - این تعطیل علم و دانش و آموزش عالی را اسمش گذاشتند «انقلاب فرهنگی» ضرب المثل قدیمی ترین این که: «برعکس نهند نام زنگی کافور»! را عین هو کچل های خودمان که «زلفعلی» صدایشان می زدیم و کورهایمان را «عینعلی»!

اما قلع و قمع دانشجو و کوییدن دانشگاه (رویشان نمی شد علاوه بر این تحقیر، تخریبش هم بکنند، و با بولدوزر و بیل و کلنگ به



علیرضا میبدی

گزیده‌هایی از منظومه «یاسمن»

ماه باید نموم باشه!

حوضو پر از گلاب کُنین
پراز گلاب ناب کُنین
ندیمه ها با گل بیان
با دف و با دهل بیان
هرچی گله پیرهن کنن
شکوفه ها رو تن کنن
سلام به یاسمن کنن
بِگن: سلام خوش آمدی
خوبه که سرخوش آمدی
مهتابو جستجو کنین
دامنشو رفو کنین
ماه باید تموم باشه
پهن رو پشت بوم باشه
ستاره سحر می‌آد
یاسمن از سفر می‌آد
فرشته ها زمین بیان
از نردبون پائین بیان
یه کار دیدنی کنن
تو چشمه آب تنی کنن
ستاره سحر می‌آد
یاسمن از سفر می‌آد
رُقعهِ ی زerkوبو بیار
کاغذ مرغوبو بیار



چرم طلاکوبو بیار
عاقده محبوبو بیار
ستاره سحر می‌آد
یاسمن از سفر می‌آد

-پیشنهاد داده اند که دانشگاه ها تا پایان سال خودشان به هر نحو و نویی این قضا را حل و «پردیس دخترانه» تأسیس کنند...؟! گفتیم «آقایان علما» چشم ندارند «دانشگاه» را در ایران ببینند و همه «این بکنند و آن بکنند» برای از سکه انداختن دانشگاه است که هرکارش بکنند باز یک جای آن از نظر حضرات «لنگ می زند»! و نمی دانند با چه حقه ای، چه ترفندی، چه کلکی از شر دانشگاه های ایران خلاص شوند. بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه / زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد / فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید / شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد! / «پندار»

کارت دانشجویی آنها را کنترل می کردند ولی علت بازرسی بدنی دختران مکشوف نشد تا این که خواندیم که عده ای از دختران از بازرسی و تفتیش مأموران زن که برخورد نامناسبی با دختران دانشجوی (هنگام بازرسی بدنی) داشته اند، شاکی اند. دختران دانشجویی گویند مأموران زن، در بازرسی بدنی به نحو توهین آمیزی (لایه متجاوزانه و دله دزدی) بدن آن را «لمس» می کردند. که به هیچ وجه ربطی به برنامه «تفکیک جنسیتی» ندارد؟! آخرین تصمیم گیری درباره این برنامه عفتی / عصمتی / ناموسی / ناموس رژیم اینست که ۲۰۳ تن از نمایندگان مجلس - که می خواهند در «غیرت و حمیت ناموس پرستانه» از آخوندهای قراضه و ائمه جمعه لت و پار شده و فرزتی عقب نمایند

آمده اند دختران و پسران دانشجویان را از سواکرده اند ولی آنها را توی کدام ساختمان دانشکده ای و دانشگاهی و کلاس (که هیچ وقت نساخته اند) جا بدهند؟! خواستند ناپرهیزی کنند و بر فرض محال دانشگاه دخترانه جدید بسازند ولی دیدند این طرح هم باز هفت خوان «لفت و لیس» و سرگردنه های دله دزدی از بار و بنه بودجه های ساختمانی دارد و کار به امسال و سال های دیگر و صلت نمی دهد چه برسد به این ترو چسبانی! و از خیرش گذشتند و تصمیم گرفتند دانشگاه ها را صبح و عصر (زنانه و مردانه) کنند عینیهو حمام های عهد بوق از صبح کله سحر تا طلوع خورشید مردانه بود از صبح تا غروب زنانه! از آن هفته برای ورود دختران به دانشگاه پرده برزنتی کشیدند و مأموران حراست پشت پرده پوشش و آرایش سر و صورت را و

چهره‌ها و اندیشه‌ها

حضور و سکوت شرم آور!

سلسله اعدام‌ها در ایران با بی‌اعتنائی جهان روبروست و ایرانیان هم دست به اعتراضی کارساز نمی‌زنند!



دکتر شاهین فاطمی

تحلیل‌گر مسایل سیاسی - نویسنده

«در مورد جوانی که هفته گذشته در ایران به ناحق اعدام شد، و صدها اعدام مشابه دیگر در کشورمان، نه تنها در جهان فریاد اعتراضی به گوش نمی‌رسد بلکه با بی‌اعتنائی کامل، وجدان جهانیان به آسودگی از کنار این جنایات روزانه در ایران می‌گذرند.

پیش از آنکه از این سلسله اعدام‌ها بنالیم که علیه مردم ایران صورت می‌گیرد - و با بی‌اعتنائی جهانیان روبرو می‌شود - باید با کمال شرمندگی شاهد آن باشیم که خود ما ایرانی‌ها نیز هنوز نه تنها در برابر این جنایات حکومتی آنچنان که باید و شاید دست به کار

اعتراضات شدید و کارساز نشده‌ایم، بلکه مثلاً در مورد همین اعدام اخیر، مردم در این مراسم شرم‌آور حاضر می‌شوند و به جای دفاع از محکومانی که هیچکدام از حداقل حقوق قانونی یعنی از یک محاکمه علنی با حضور وکلای مدافع و نظارت مطبوعات، برخوردار نبوده‌اند و محکوم هم شده‌اند، با حضور یا سکوت خود این جنایات رژیم را تأیید می‌کنند.

رابطه میان اعمال فشار و خشونت از سوی حکومت و بی‌اعتنائی مردم به این نوع جنایات حکومتی بسیار مستقیم است.

در همه کشورهای جهان این حکومت‌ها هستند که با تعمیم و اشاعه موازین احترام به حقوق بشر، جوامع خود را به کمال انسانیت و مدنیت راهنمایی می‌کنند. از مهد کودک تا دبستان و دبیرستان تا دیگر سطوح آموزش و پرورش انسان دوستی و احترام به حقوق دیگران و دیگر اصول لازم برای زندگانی شرافتمندانه در جوامع امروزی تلقین، تأیید و تقویت می‌شود.

رسانه‌ها، نویسندگان و روشنفکران این جوامع با استفاده از آزادی‌های متداوله در کشورهای دموکراتیک هر روز قدم تازه‌ای به سوی پیشبرد ارزش‌های انسانی و رعایت این اصول برمی‌دارند.



مهران‌گیزکار
نویسنده - حقوقدان

اتهام جاسوسی و باج‌گیری! قوه قضائیه از نحوه شکل‌های گوناگون گروگان‌گیری به جرم جاسوسی، اخذ «وثیقه» را آموخته است!

«جاسوسی جرم خاصی است که نه فقط دولت‌ها نسبت به آن حساسیت نشان می‌دهند، بلکه مردم نیز در تمام جوامع بشری جاسوس را - از آن روکه بر ضد منافع ملی عمل کرده یا می‌خواسته عمل کند، نمی‌بخشند. البته این ویژگی جوامعی است که مردم به قوه قضائیه اش اعتماد دارند.

در ایران از آغاز انقلاب جرم جاسوسی قبیح خود را از دست داد. به اندازه‌ای در ادبیات سیاسی: افراد دست به قلم، هنرمندان و منتقدان و روشنفکران و فعالان حقوق زن و حقوق بشر و بلاگ نویس ها و در مجموع بازیگران جامعه مدنی را به «صفت جاسوسی» آزاده خاطر کردند، به بند کشیدند و از آنها سلب امنیت شد و اعدام کردند که اکثریت جامعه و حتا جامعه جهانی، هرگاه شهر وند خارجی را در ایران برکسی «اتهام جاسوسی» می‌بینند تردید نمی‌کنند که منظور «آقایان» از بازداشت افراد خارجی و گاهی ایرانیان سرشناس به این جرم، «گروگان‌گیری» است.

معمولاً در گروگان‌گیری «مذاکرات محرمانه» صورت می‌گیرد و گروگانگیر حتما چیزی می‌ستاند و پس از چک و چانه زدن های بسیار، گروگان را که اسمش شده است جاسوس آزاد می‌کند.

این تصور و داوری نسبت به اتهامات جاسوسی همواره توسط قوه قضائیه ایران تقویت شده است. شیوه کار به گونه‌ای بوده که کمتر ایرانی و غیر ایرانی، «اتهام جاسوسی» را از سوی قوه قضائیه ایران باور می‌کنند و آنها هم که باور کرده اند پس از پایان یک قصه (از بسیار قصه های تکراری جاسوسی) به خیل ناباوران پیوسته اند. ایرانیان دو میلیتی در موارد شاخصی از این سیاست جزائی سوژه بوده اند و اغلب پس از تحمل بازداشت موقت (گروگان‌گیری) آزاد شده اند.

در گذار از شکلهای گوناگون گروگان‌گیری، قوه قضائیه ایران، درس تازه‌ای آموخته و آن دست و پا کردن مقادیری دلار برای «بر و بچه های پاسداری» است که لاید «حق الکشف» باید دریافت کنند.

هر چند حتا یک بار جرم جاسوسی کسانی که آنها را در مرزهای خاکی و آبی یا در جامعه مدنی «کشف» کرده اند، در ضمن محاکمه ای منصفانه ثابت نشده است، اما مبالغ هنگفت حق الکشف به جای خود باقی است که اسمش را گذاشته اند «وثیقه»!!

حق الکشف که خاص کشف جرم است این جا مفهوم از دست داده، از آن روکه تاکنون نتوانسته اند جرم را احراز و اثبات کنند. فقط در روزنامه کیهان (حسین شریعتمداری) و خرده نشریات نزدیک به آن است که جرائمی از این قبیل نهائی می‌شود. قوه قضائیه در این عرصه معمولاً چند پله از مدیر موسسه کیهان عقب است و پس از رسیدگی های شعاری «روزنامه کیهان» است که قوه قضائیه پیرامون سناریوهای جاسوسی و پرونده های ساختگی، تصمیم‌گیری می‌کند.

متمدن اروپائی موافقت نمی‌شد. بی‌جهت نیست که امروز بیش از یکصد کشور در جهان این جنایت حکومتی را منسوخ و ممنوع کرده‌اند. بحث مجازات اعدام و لغو آن یکی از دیرینه‌ترین مباحث مورد علاقه کشورهای عضو سازمان ملل متحد بوده است و هر سال بر تعداد کشورهای پیوسته به اردوی مخالفان مجازات اعدام افزوده می‌شود. یکی از پایه‌های اصلی و دلایل تداوم این مجازات وحشیانه، مبانی مذهبی آن است اما اکثر این کشورها توانسته‌اند در برابر فشار مذهب مقاومت کنند و با تصویب قوانین مدنی به آن پایان بخشند. در

امروز در سراسر اروپا مجازات اعدام ممنوع شده است و حتی کشورهایی مانند ترکیه که امیدوارند روزی به اتحادیه اروپا بپیوندند مجبور شده‌اند این اصول را رعایت کنند. ترکیه که خود را کشوری اسلامی می‌داند، صراحتاً با تصویب قوانین لازم مجازات اعدام را منع کرده است.

زمانی که رژیم کمونیستی در شوروی فرو پاشید و روس‌ها برای عضویت در شورای اروپا (نه اتحادیه اروپا) تقاضای عضویت کردند آنها نیز ناچار شدند مجازات اعدام را در آن کشور (روسیه) لغو کنند که در غیر این صورت با عضویت آنها در این مجمع کشورهای

کشور فرانسه در آوان حکومت «فرانسو امیتران» بساط گیوتین و مجازات اعدام برچیده شد. امروزه تنها در کشورهای اسلامی است که به بهانه مذهب این شیوه کشتن حکومتی کماکان ادامه دارد.

یکی از مهمترین اقدامات آزادیخواهان ایران پس از دستیابی به پیروزی و استقرار حکومت قانون در ایران باید لغو مجازات اعدام باشد. یک حکومت دموکرات و مردمی نیازی به استفاده از این حربه وحشیانه ندارد. امروز نیز حکومت اسلامی هر بار که احساس خطر می‌کند دست به دامان اعدام می‌شود.»

مشکل تهیه سریال و معمای شاه!



مشکل این است که هر روز ابعاد پنهان و توطئه آمیز علیه شاه و حاکم شدن رژیم مستبد بیشتر فاش می شود!

احمد وحدت خواه - پژوهشگر و تحلیل گر سیاسی

جهش ملی به «اراده ملوکانه» همانقدر بی معنی و خالی از حقیقت است که ندیدن نقش و همراهی محمد رضا شاه با آن.

به عبارت دیگر، محمد رضا شاه نه یک شخص، بلکه شخصیت و اراده ملی مردم ما برای گذر از عقب ماندگی های قرون وسطی و گام نهادن به جاده پیشرفت اجتماعی و اعتلای زندگی یکایک مردمان این سرزمین باستانی بوده است.

برای به تصویر کشیدن این «شخصیت» پیدا کردن هنرپیشه ای به بزرگی نام و ملت ایران کاری است کارستان. اگر چه نسل قهرمان و جوان امروز ایران با دست رد زدن به سینه ارتجاع و استبداد ولایت فقیه و در پی آرزوهای دست یافتنی آزادی و زیستن در صلح و عدالت بهترین «هنرپیشه» ای است که هم اینک در حال اجرای نقش واقعی محمد رضا شاه می باشد.

برای خلع شاه از قدرت و حکومت بدست آورد، محمد رضا شاه دیگر در میان ایرانیان به عنوان «شاه سابق» شناخته نمی شود. او اکنون نماد یک برهه تاریخی سرشار از حوادث تلخ و شیرین در میهن ماست که طی آن ملتی باستانی خود را از زیر خرابه های تخت جمشید ها و توطئه های رنگارنگ اجنبی بیرون کشیده بود و با تکیه بر تاریخ و فرهنگی کهن و همزمان کسب دانش و بهره وری از استعدادها و منابع طبیعی خود به سوی آینده ای روشن و سعادت همگانی گام بر می داشت. خلاصه کردن این

به مذاکره با رهبران مخالفان در ایران کرده بود. به علاوه او لیست کاملی از حدود یک صد نفر از نظامیان ارشد ایران را تهیه کرده بود که همراه شاه با وی از ایران خارج شوند.

همزمان با اجرای این ماموریت از سوی سولیوان در ایران، جیمی کارتر رئیس جمهور وقت ایالات متحده نیز با حضور در کنفرانس گوادولوپ به میزبانی فرانسه و حضور متحدانی چون آلمان و انگلیس به روشی دیگر در تلاش برای خالی کردن زیر پای شاه ایران بود. کارتر قصد داشت تا حمایت کامل رهبران سه کشور را

«صدا و سیمای رژیم در بدر به دنبال هنرپیشه ای می گردد که بتواند برای سریالی که قرار است در ۳۰ قسمت درباره زندگی محمد رضا شاه ساخته می شود نقش او را ایفا کند.

«علی لدنی» تهیه کننده این پروژه گفته است «سریال «معمای شاه» درامی ماندگار درباره شخصیت و زندگی محمد رضا شاه خواهد بود و ما مشکل و محدودیت خاصی در مورد تولید آن نداریم.» وی سپس تنها «مشکل» را پیدا کردن کسی می داند که «شبیه محمد رضا شاه باشد تا این نقش به او بخورد».

واقعیت این است که در میان مردان ایرانی و هنرپیشه های مرد کشور کسانی که اندکی یا کاملاً شباهت ظاهری با شاه فقید داشته باشند، کم نیستند. گیر کار آقایان در اینجاست که چگونه بتوان از خیل هنرپیشه های مکتبی / سازمانی - که جز دروغ و ریا و تبلیغات مسموم کننده دولتی به گوش و چشم مخاطبان نش نمی رساند - انتظار داشت صادقانه در نقش کسی فرو بروند که کردار، گفتار و خاطره او نافی تمامیت رژیمی است که امروز بر میهن ما حاکم شده است.

سختی مضاعف این کار به ویژه در این است که هر روز که می گذرد ابعاد پنهان و توطئه آمیز چگونگی حاکم شدن این رژیم مستبد و ویرانگر بر جان و مال و سرنوشت ایرانیان و پشت پرده سقوط سلطنت پهلوی نیز از لابلای نوشته های پژوهشگران و اسرار دولتی بیشتر از گذشته برملا می شود.

وب سایت آموزنده «برای یک ایران» این هفته ترجمه بخشی از کتاب روزنامه نگار آمریکایی مایک اوانز در مورد نقش آمریکا و غرب در سرنگون ساختن حکومت شاه و معامله پنهان آنها با سران مخالفین را منتشر کرده است. اوانز می نویسد:

«حوادث در ایران نشان می داد که کشور در سرانشیبی سقوط قرار گرفته است. ویلیام سولیوان آخرین سفیر آمریکا در ایران بدون هیچ اختیار و مجوزی از کاخ سفید، اعلام کرده بود که حکومت شاه باید هرچه سریع تر پایان یابد. سولیوان برای دستیابی به این هدف شروع

علی کشتگر نویسنده، فعال سیاسی



انتخابات و نگرانی های رژیم از خروج مردم!

از هم گسیختگی داخلی رژیم و بحران اقتصادی و اجتماعی نشانه شکست دیکتاتوری حاکم است!

سرنوشت خود خاموش کند. آنها در بیش از دو سالی که از کودتای انتخاباتی می گذرد توانسته اند:

- صدها نفر از مخالفان را به زنجیر بکشند؛
از بسیاری از جوانان معترض جان بستانند؛
اعتراضات خیابانی را مهار کنند؛

- و صدها تن از روزنامه نگاران و روشنفکران را به در به دری و خانه به دوشی ناچار کنند.

اما:

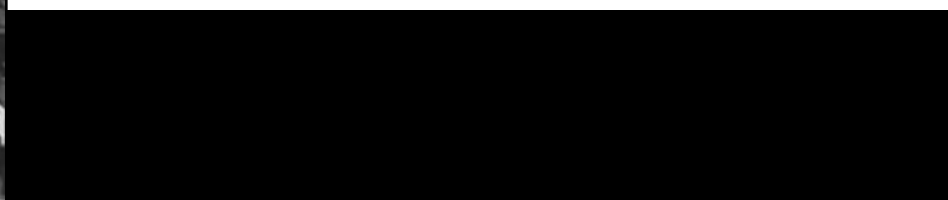
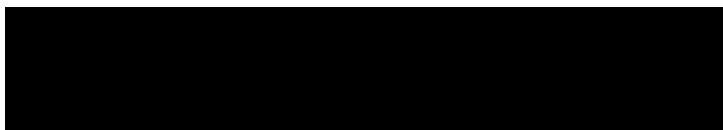
- نتوانسته جنبش آزادیخواهانه سبز یعنی امید و اشتیاق مردم بویژه نسل جوان ایران به رهایی از بند استبداد مذهبی و کسب آزادی را خاموش کنند. در حالی که از هم گسیختگی و چند دستگی جبهه حکومت گران خود از یکسو نتیجه مستقیم شکست دیکتاتوری خامنه ای در خفه کردن جنبش سبز دموکراسی خواهی است و از سوی دیگر فراگیر شدن فساد، و وخامت بحران اقتصادی و اجتماعی است.»

«آیت الله علی خامنه ای این روزها بشدت نگران سناریویی است که قرار است روز جمعه ۱۲ اسفندماه امسال به صحنه بیاورد. «نمایش دموکراسی اسلامی» با شرکت دستجات حکومتی که در تقلب انتخاباتی پیشین نقش مستقیم داشتند.

نگرانی اصلی «خامنه ای» و باندهای حکومتی از آن نیست که این بار مردمی که شاهد قربانی بزرگترین تقلب انتخاباتی تاریخ بوده اند، این مضحکه سراسر تزویر و فریب را بایکوت کنند.

نگرانی رژیم در آن است که مردم در اعتراض به نمایش گستاخانه ای که به نام آنها و علیه آنها به صحنه می آید و شعور و اراده آنان را تحقیر می کند به خروج آیند و بساط این تعزیه را بر سر تعزیه گردانان خراب کنند.

حکومت از اعتراض مردم به «انتخابات» یعنی تحریم فعال آن می ترسد. سید علی خامنه ای و یادی اومی داند که قساوت و وسیعیت آنان نتوانسته است آتش اشتیاق مردم را به آزادی و حق تعیین



«ژاندارم خاورمیانه» بد بود ولی «ژاندارم جهانی» تحسین برانگیز؟!!

شاید کمی بیشتر در صفوف مخالفان محمدرضا شاه پهلوی ترکیبی برسر زبان‌ها افتاد که خیلی هم گل کرد.

در آن زمان پادشاه درگذشته ایران معتقد بود که در منطقه حساس و ثروتمند خلیج فارس باید یک قدرت نظامی برتر مواظب تکروی‌ها، زیاده روی‌ها، و کج روی‌های اقوامی باشد که هر روز می‌توانند برای امنیت و سلامت منطقه مخرب باشند و جریان ذخایر نفتی را - که شاه‌رگ حیات کشورهای این ناحیه است - به خطر بیندازند.

این فکر باعث شد که به پادشاه درگذشته ایران لقب «ژاندارم خلیج فارس» و یا «ژاندارم خاورمیانه» بدهند و بعد که این لقب مثل «آریامهر» یک عنوان جدایی‌ناپذیر از نام شاه شد، «آزادی خواهان» آن روز، هم به ژاندارم خلیج فارس بد می‌گفتند و هم از او بدشان می‌آمد. حالا سؤال من این است که چطور

لشکری - همراه با تصویر «سارکوزی» در خیابان‌ها حرکت می‌کنند. چاپ کرد و همه جاس صحبت از این است که در قضیه لیبی دخالت ناتو بسیار مؤثر بوده است؟!!

حالا این سازمان نظامی در حقیقت می‌خواهد که از یکسوجلوئیکه تازی‌های آمریکارادر جهان بگیرد و از دیگر سو خود مواظب باشد که متجاوزان به حقوق بشر و انسان‌ها و دیکتاتورهای چند دهه‌ای دست و پایشان را جمع و ماست‌ها را کیسه کنند و بدانند که نیرویی برای «حفظ و حراست از دموکراسی» هست که هم توپ و تانک دارد و هم جیب پر از پول و به شدت مراقب انتظامات جهانی است.

گمان نمی‌برم که در توصیف ناتو مبالغه‌ای یا اشتباهی کرده باشم. این سازمان می‌خواهد نوعی محافظ جهانی نظم باشد که جهان خواهان آن است. خوب اولین سؤال من از همین جاپیدامی شود که قریب ۴۰ سال پیش و

بام و دو هوای این مطالعات را، از اهل فن و خبرگان و کوشندگان سیاسی ببرسم. در این روزهای خوانیم و می‌شنویم که چه تحسین و تمجیدی می‌شود از «ناتو» یعنی پیمان دفاعی معروفی که در اروپا و آمریکا بعد از جنگ دوم جهانی علم کردند تا دیگر شبح هیتلر از یکسوبر جهان سایه افکن نشود و از دیگر سو برای «دست درازی‌های دموکراتیک» هم پیمان خود (در جنگ دوم) اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به سرزمین‌های آزاد اروپا هم بدیلی تراشیده شود.

حتماً به یاد دارید که ژنرال یک دنده معروف مرحوم دوگل در آغاز با پیوستن فرانسه به این پیمان مخالف بود ولی حالا جانشین کوتاه قامت آن مرد بلند قد، تقریباً رهبری این سازمان را از زیر ویرگانه برعهده دارد.

مجله ۳۱ اوت اکسپرس (چاپ پاریس) نیز عکس تظاهرکنندگان لیبی را که با پوستر



عکس از: سرقتی فرزانه

دست‌افزار: دکتر صدرالدین الهی

سر و صداهای منطقه که این بنده با احتیاط بسیار با آن روبرو می‌شوم به جاهای سؤال برانگیزی رسیده است و بد نیست این سؤال را با همه کسانی که به نحوی به آزادی و آزادی خواهی و تعاریف دیکتاتوری و دیکتاتور کودتا سروکار دارند در میان بگذارم و تفاوت‌های یک



**چکه !
چکه !**

اسکندر ویرانگر!

«اسکندر مقدونی» بیش از ویرانی پایتخت هخامنشی و آتش زدن تخت جمشید در ۳۳۵ قبل از میلاد شهر قدرتمند مهم و باشکوه «تب» را در یونان ویران کرد و به عظمت و قدرت آن پایان داد.

تحولات قرن پانزدهم

مکتب «اومانیسیم» در قرن پانزدهم (۱۴۵۰ میلادی) موجب تحولاتی در مسیحیت شد و توجه به واقعیات زندگی و ادبیاتی که مرتبط با دنیای واقعی و زندگی روزمره مردم بود. این سلسله تحولات که با اختراع چاپ توسط «یوهان گوتنبرگ» آلمانی در ۱۴۴۰ آغاز شد و با اومانیسیم ادامه پیدا کرد که سپس موجب نهضت اصلاح طلبی (رفورماسیون) نهضت مذهبی قرن ۱۶ و تشکیل کلیساهای پروتستان گردید که ظهور «مارتین لوتر» در قرن شانزدهم (۱۵۲۲ م.) تأثیر عمیقی هم بر مذهب کاتولیک و هم ادبیات آلمان گذاشت.

اولین محاکمه جنگی قرن

در سی ام سپتامبر ۱۹۴۶ محاکمه سران نازی در دادگاه نظامی متفقین (فاتحان جنگ دوم) شروع شد و پس از جلساتی ۱۱ نفر از ۲۲ نفر متهمان به اعدام محکوم شدند که در ماه اکتبر به دار آویخته شدند ولی مارشال «هرمان گورینگ» قبل از این که بالای دار برود به وسیله سم در زندان نورنبرگ خودکشی کرد.

منافع انگلیسی

چرچیل می گوید انگلستان دوست و یا دشمن ندارد بلکه «منافع ملی» دارد و به این ترتیب جای تعجب نبود که بریتانیای کبیر (چرچیل) پس از سال هاسلطه ریشه دار دوستی با هیئت حاکمه چین، از جمله اولین دولت هایی بود که روابط سیاسی خود را با حکومت چیانگ کایچک «دوست دیرینه» خود در ۵ ژانویه ۱۹۵۰ قطع کرد و چین کمونیست را به رسمیت شناخت.

بعد از اسکندر!

پس از مرگ اسکندر چند تن از سرداران او مدعی حکومت شدند که سرانجام «سلوکوس نیکاتور» با شکست سرداران درگیر بر ایران و سایر سرزمین های غربی حکومت کرد. سلوکیان زود تحت آداب و روش مردم و حکومت هخامنشیان قرار گرفتند. (۳۱۲-۵۲۴۹ ق.)

اولین دین رسمی!

اردشیر بابکان - که با شکست اردوان پنجم سلسله اشکانیان را برانداخت - اولین پادشاهی است که «دین رسمی» برای ایران تعیین کرد و آیین زرتشت در زمان این پادشاه به عنوان دین رسمی ایرانیان شد.

«همکار» باشد. این موارد و موارد مشابه آن را از این جهت برشمردم که برای سئوالی که مدت هاست در ذهن من هست جوابی پیدا شود. سؤال این است که: چطور وقتی یک حکومت با پول خارجی و کمک آن سقوط می کند «آزادی خواهان» طرفدار آن حکومت سقوط دولت مورد سلیقه خود را «کودتا» می دستگاه های جاسوسی آمریکا، انگلیس یا فرانسه هم و غم خود را صرف این کردند که «حکومت ملی» فرضاً سالوادور آلنده را با «کودتا» سرنگون کنند و آن وقت همین ها در روز خرج میلیون ها پول و پخش خروارها اسلحه در یک مملکت دیگر همین که حاکم روز سرنگون شد، از شکوه «انقلاب» اشان حرف می زنند و درباره آن داد سخن می دهند؟

من در تمام عمر شصت ساله حرفه ای مطبوعاتی ام از این «کودتا»ها و «انقلاب»ها بسیار دیده ام اما هنوز مثل آن طفل ابجدخوان در حیرتم که چرا آن حرکت اسمش «کودتا» بود و این اسمش «انقلاب» است؟ اگر جوابی خدمتتان هست بفرمایید که بنده ابجدخوان هم یاد بگیرم.

مخالف به راه می اندازند و هم شبکه های عنکبوتی را تشویق می کنند که به کارهایی که می تواند در نهایت به براندازی دیکتاتوری کمک کنند، اقدام ورزند بی آن که توجهی به اختلاف سلیقه های گروهی داشته باشند.

۴- در همان حال عنوان می شود که کشورهای دموکراتیک وقتی به گروهی برخورد می کنند که به وابستگی آنها به تروریسم مشکوک اند و از بازداشت گاه ها و پرسش گاه هایی چون گوانتانامو برای اقرار گرفتن کاری ساخته نیست دست کمک به سوی دیکتاتور دراز می کنند و از دیکتاتورها می خواهند که بازداشت شدگان را با «شیوه» مخصوص خود به اعتراف وادارند.

در هفته گذشته فاش شد که دو سازمان اطلاعاتی CIA آمریکا و MI6 انگلستان در چند سال اخیر افرادی را که به سازمان های تروریستی وابسته بوده اند - و به این وابستگی ها اعتراف نکرده اند - تحویل دستگاه امنیتی همین آقای قذافی داده اند تا از آنها به شیوه های متداول خود اعتراف بگیرد و نتیجه را به سازمان های «برادر» اطلاع دهد.

پس «دیکتاتور» می تواند در موارد لزوم

ژاندارم خلیج فارس بد بود اما ناتو که «ژاندارم جهانی» است خوب شده است؟ چرا همه اقدامات ناتو را تحسین می کنند؟ و چرا می خواهند کلاه شرعی سازمان ملل را (به تقلید از جنگ های بوسنی هرزه گوین) بر سر این واحد نظامی بگذارند؟

آیا این حضور نظامی قاهر و قادر سری هم به آزادی و دموکراسی آرمانی دارد؟ چندی پیش روزنامه نیویورک تایمز سرمقاله اصلی و مفصل خود را به دقیقه شماری روز خروج آمریکا و متحدین ناتو از افغانستان اختصاص داده و با تحلیل بسیار زیرکانه ای عملکرد این «ژاندارم» را در افغانستان به قضاوت گذاشته بود.

متأسفانه مقاله طولانی است و درخور یادداشت ها نیست اما در آن گفته شده بود که آمریکا به تنهایی با به جا گذاشتن ۱۷۰۰ کشته و هزینه ۴۵۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۴ می خواهد ۳۳۰۰۰ تن از ۱۰۰۰۰۰ تن نیروی انتظامی خود را از افغانستان بیرون بکشد و دیگر متحدان ناتو هم در همین فکر هستند و تازه هیچ معلوم نیست که در منجلا ب به جامانده از ناتو که ناچار شده است با هواداران «امیر المؤمنین ملا عمر» به نحوی کنار بیاید، چه روی خواهد داد؟

همین سؤال در مورد نقش ناتو در سرکوب هواداران قذافی و حکومت لیبی مطرح است و این که آیا با وجود این «ژاندارم جهانی» جهان روی آرامش و آسایش به خود خواهد دید یا نه؟

«کودتا» و «انقلاب»

به سلیقه «آزادیخواهان»!

در جریان سقوط حکومت قذافی و روی کار آمدن موقت جبهه ای که کار را به دست گرفته است چند نکته تازه افشا شده که بعد از اشاره به آنها به سؤال دیگری که در خاطرم گذشته است، می پردازم.

۱- با شروع بهار عربی و سقوط پی در پی مصر و تونس و یمن کم کم برملا شد که مخالفان حکومت های دیکتاتوری از کیسه پر فتوت سرمایه داری جهانگیر مختلف «وجوه رهایی بخشی» دریافت می دارند و به کمک این «کمک های دموکراتیک» کوشش های خود را برای سرنگونی دیکتاتورها سر و سامان می دهند.

۲- در روزنامه ها به فراوانی گفته و نوشته شد که نیروهای اوپوزیسیون دیکتاتوری در خارج، از کمک های غیر مستقیم تبلیغاتی دموکراتیک برخوردارند و حتی کشورهای دموکراتیک مهاجرت مخالفان را به خارج از حیطه دیکتاتوری تشویق می کنند و به آنان در تشکیل جلسات کنگره، سمینارها همه جوره کمک می کنند.

۳- با به کار افتادن وسایل ارتباطی تازه مانند فیس بوک (کتابچهره) و توئیتر (سیرسیرک) دولت های دموکراتیک، هم رادیو تلویزیون

KONSER

Farid Farjad 2011

Gaziantep
İzmir
Erzurum
Ankara
Diyarbakır
İstanbul
Mersin
Adana
Trabzon

**تور کنسرت های
فرید فرجاد در ترکیه**



وجود یک رژیم جمهوری اسلامی پاک و پاکیزه، بدون خبط و خطا، خشونت و حفظ حقوق بشر از محالات است!



شکوه میرزادگی نویسنده، پژوهشگر

دروغ‌های سی و سه ساله!

احمدی نژاد در سفر امسال به سازمان ملل، مانند سال‌های قبل، (از لحظه‌ی ورود تا لحظه‌ی بازگشت) بدون توقف دروغ گفت، تظاهر به «خواستاری عدالت و عشق» در جهان کرد، و مدعی شد که زیر سایه‌ی حکومت اسلامی «در ایران همه آزادند».

البته همه‌ی این گفته‌ها نه تنها از شخصی چون احمدی نژاد که از زبان همه‌ی اهالی حکومت اسلامی ایران و هوادارانشان، که «تقیه» را، (به خصوص در مقابل کافران و ادیان دیگر) امری

«خداپسندانه» و لازم می‌دانند - طبیعی و عادی است - و، در واقع، آن چه که نباید طبیعی و عادی باشد حیرت‌برخی از مردمان است از شنیدن این دروغ‌های سی و سه ساله و تکراری.

با این حال، حتی آن‌ها که دیگر از هیچ جلوه‌پوچ این حکومت حیرت نمی‌کنند، هر ساله، با فرا رسیدن زمان تشکیل مجمع عمومی سازمان ملل متحد، از شنیدن حرف‌های شخصی که - به عنوان رئیس جمهور سرزمین ایران به سازمان ملل می‌آید - به شدت رنج می‌برند و آرزو می‌کنند که: «کاش ما هم رهبر یا رئیس جمهوری داشتیم که کارهایش باعث نمی‌شد که این همه مقابل مردم جهان پیشرفته خجالت بکشیم.»!

آنها هر سال برای دوست و آشنا و همکارانی که در این کشورها دارند به زبان‌های مختلف توضیح می‌دهند که: «این شخص موجودی طبیعی نیست» یا «این رئیس جمهور قانونی ما نیست» یا «اوبه زور بر ما تحمیل شده».

آنها با این حرف‌ها خودشان را از شخصی که نام «رئیس جمهور» ایران را بر خود دارد جدا می‌کنند، اما، در عین حال، می‌توان پرسید که آیا به

راستی این تنها احمدی نژاد دروغگو، و پرت و پلا گوی دیکتاتور است که حرف‌ها و رفتارهایش ما را رنجور می‌کند یا درد ما از اعمال یک مجموعه‌ی حاکمیتی دروغگو، فاسد، خرافاتی، انسان‌کش و آزادی‌ستیزی است که احمدی نژاد نقش نماینده‌اش را بازی می‌کند؟ - حکومتی که نام «جمهوری اسلامی» را بر خود دارد - و به قول مبتکرش، در نقش یک «حکومت اسلامی» عمل می‌کند. (و به قول منتقدان «خود» اش نه «جمهوری» است و نه «اسلامی»؟!)

توجیه حکومت اسلامی!

تردید نیست که، حداقل پس از شکل گرفتن «جنبش آزادیخواهانه سبز»، و جریان یافتن بیداد و جنایاتی که (بر خلاف جنایات دهه‌ی شصت که سال‌ها پنهان ماند) همه‌ی جهان شاهد آن بودند، این حکومت در نزد آزادی‌خواهان و مردمان انساندوست به عنوان «حکومتی غیر قانونی، بیدادگر، غیر منطقی، و دیکتاتور» شناخته شده است.

با این حال هستند افراد و گروه‌هایی در اپوزیسیون - که اگر چه با حضور تک‌تک افراد در

این حکومت و عملکردهای انسان‌ستیزانه آن‌ها مخالفند - اما باور دارند که عیب از «جمهوری اسلامی» نیست. هنوز این افراد تلاش می‌کنند که به مردم، و به خصوص دولت‌های کشورهای غربی، بقبولانند که جمهوری اسلامی مورد نظر آن‌ها می‌تواند همه‌ی ظرفیت‌های لازم برای دموکراسی و اجرای مفاد اعلامیه حقوق بشر را در خود داشته باشد.

این افراد برای جلب حمایت آن‌ها انواع و اقسام راه‌ها را می‌آزمایند تا ثابت کنند که می‌توان شکلی کم‌هزینه، از شر گروه خامنه‌ای - احمدی نژاد راحت شده و ایران را صاحب نوعی جمهوری اسلامی «نو» کردند؛ نوعی از جمهوری اسلامی که انسان‌هایی علاقمند به دموکراسی و حقوق بشر را هبروگرداننده آن باشند!!!

سدها و موانع شرعی!

من در این مطلب و در این جابه‌دلایل «مذهبی و صادقانه»، و یا «غیر مذهبی و حسابگرانه»‌ی افرادی که می‌خواهند «دموکراسی و آزادی» را حتماً از دل یک حکومت مذهبی بیرون بکشند، کاری ندارم، ولی فقط پرسش من از این جماعت



«ضد دین» شمرد؟

جمهوری اسلامی ایده آل؟؟

راستش مدتی است در این اندیشه ام که مشکل اساسی همه ی کسانی که در دنیای امروز به «جدایی دین از حکومت» باور ندارند، و همچنان به دنبال **جمهوری اسلامی ایده آل** خود هستند، و فکر می کنند که آن چنین حکومتی هیچ مشکلی با قوانین امروزی بشری ندارد، در این است که **درک متفاوتی با مفاهیم جهان امروز** دارند و اگر از نظر بد طینتی و دیکتاتوری و عقب ماندگی شباهتی با احمدی نژادها و خامنه ای ها ندارند، به احتمال زیاد به مفاهیمی چون آزادی، عدالت، تبعیض، برابری زن و مرد، و به طور کلی **حقوق بشر**، همانگونه نگاه می کنند که امثال احمدی نژادها. یعنی این مفاهیم در ذهن آنها نیز هنوز به رنگ دوران صدر اسلام و خلفای راشدین (ابوبکر، عمر، عثمان و علی) است. من دیده ام که برخی از این دوستان گاهی «دموکراسی» و حکومتی مذهبی را کنار هم قرار می دهند؛ یا هیچ تضادی بین حقوق بشر و حکومت اسلامی نمی بینند.

آن است که آیا جمهوری اسلامی آرزویی شما، بر اساس همین قانون اساسی بوجود می آید یا آن را عوض خواهید کرد؟ و اگر پاسخ مثبت است، می خواهید چه چیزهایی را **تغییر داده** و چه چیزهایی را نمی توانید عوض کنید؟ من می دانم که، فی المثل، امکان حذف اصل ولایت فقیه از قانون اساسی موجود مشکل است، اما آیا امکان دارد که اصل چهارم را هم از این قانون اساسی بردارید؟ اصلی که به صراحت می گوید:

«**کلیه ی قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد.** این اصل بر اطلاق با عموم همه ی اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است».

یا آیا می توان آن اصل هایی را تغییر داد که در آنها قید «رعایت موازین اسلامی» ذکر شده است؟:

مثلاً، «همه ی افراد ملت اعم از زن و مرد یکسان در حمایت قانون قرار دارند و از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با رعایت موازین اسلام برخوردارند».

یا اصلی که یکی از زن ستیزترین قوانین موجود

اگر انسان های صالحی بیایند و زیر بنای ضد انسانی و مخالف حقوق بشر رژیم را حذف کنند، این دیگر یک حکومت اسلامی نیست!

مفاهیمی چون آزادی، برابری، عدالت، و به طور کلی حقوق انسان که در این اعلامیه و کنوانسیون های وابسته به آن تعریف شده، نه تنها بهترین سنجه برای اندازه گیری میزان آزادی، برابری، عدالت و حقوق انسانی در هر کشوری است، بلکه می تواند به روشنی هر نوع تفاوت و اشتباه برداشت از این مفاهیم را، اگر نه در ساحت مسایل شخصی و عقیدتی که در گستره ی مسایل اجتماعی، بر ملا کند.

تحمیل و قدرت؟

در واقع اگر چه حقوق بشر با «دینداری» هیچ کسی مخالفتی ندارد، و حتی به او امکان ابراز اعتقادش را می دهد، اما ساخته شده است تا از تحمیل هر عقیده ای بر افراد جلوگیری کند، اعم از عقاید مذهبی یا غیر مذهبی.

آنجا که تحمیل مستلزم وجود قدرت است، هر حکومت مذهبی، در واقع تحمیل کننده عقاید مذهبی خاص خود به همه ی افراد یک جامعه است. به این ترتیب کسی که می گوید «حکومت جمهوری اسلامی یا حکومت اسلامی، یا حکومت مسیحی، و یا هر حکومت – مذهب دیگری در تضاد با حقوق بشر نیست» به طور قطع یا این حقوق را نمی شناسد، یا خود را به ندانستن می زند، زیرا می گوید که: اگر در یک سرزمین همه ی ادیان و عقاید به تبعیت یک دین یا مذهب خاص در آورده شود از نظر حقوق بشر مانعی ندارد. این یعنی عدم شناخت ساده ترین مفاد اعلامیه حقوق بشر و چنین فردی طبعاً هر نسخه ای که برای آینده ی ایران پیچد، غیر اصولی، غیر منطقی و مهم تر از همه غیر انسانی است.

ضربات شلاق را هم با مجازات دیگری عوض کنند، باز همچنان سروکار «زن خطاکار» (از زن بی حجاب گرفته تا زن برابری خواه و تا زن زناکار) حتماً به زندان و احتمالاً اعدام خواهد افتاد. در حالی که همان زنان در یک کشور دموکرات و باورمند به حقوق بشر، هیچ کار غیر قانونی انجام نداده اند.

من طبعاً باور دارم که مفاهیم در طول زمان تغییراتی می کنند، مفهوم آزادی از دید انسان ساکن در اواخر قرن بیست، با مفهوم آزادی از دید انسانی که در قرن های اولیه یا قرن های میانه و یا حتی از دید انسانی که در اوایل قرن بیستم زندگی می کرد متفاوت بوده است. همانطور که مفاهیم دیگری چون برابری، عدالت، صلح.

هم چنین باور دارم که هم اکنون نیز این مفاهیم در نزد مردمان در سرزمین های مختلف می تواند متفاوت باشد. به ویژه در نزد باورمندان به مذاهب.

فرانچسکای مسیحی، در نیایشگاه و کلیسایش **آسوده خاطر شراب می نوشد**، و **فاطمه مسلمان** در خانه اش نیز اگر شراب بنوشد، خاطرش از تصور گناه آزرده می شود. اما فرق دوران ابتدایی یا قرون وسطی، با امروز در این است که انسان پس از قرن ها بدبختی کشیدن توانسته است یک مفهوم تازه و واحد را از همه ی این آزادی ها به دست آورد که آن هم «**اعلامیه جهانی حقوق بشر**» است و نه تنها بیشترین کشورهای جهان آن را امضا کرده اند بلکه حتی در قوانین اساسی و قوانین مدنی شان نیز با آن تطبیق داده اند.

مانند این که وقتی احمدی نژاد می گوید که «**زنان ایران آزادند**»، از دید خودش و بر اساس آن قانون اساسی که باورش دارند، او دارد «حقوق زن را در تمام جهات با رعایت موازین اسلامی» تضمین می کند. آیا دولت او با همه ی «**نکبت و دیکتاتوری**» با خیل زنانی که اصلاً نمی دانند برابری حقوق زن و مرد یعنی چه؟ و فقط در خانه ها نشسته اند و کارشان تر و خشک کردن بچه ها و خدمت همسر چند زنه است و نماز و روزه شان را انجام می دهند، کاری دارد؟

حتی اگر این زن ها با اجازه ی همسرشان کار خارج از خانه نیز داشته باشند اما نا آگاهانه یا به اجبار، به اصول قوانین اسلامی (همانگونه که در قانون اساسی رژیم است) متعهدند و کسی با آن هاکاری دارد؟

خیالات ساده لوحانه!

تنها توخیر احمدی نژاد با آن «**افراد صالح و راستگویی**» که برخی امید دارند در فردای جمهوری اسلامی پیدایشان شود این است که در دوران آن هازنی را که خلاف می کند (یعنی یا در به دست آوردن برابری حقوق خود سماعت می کند – و یا از قوانین موجود سر می پیچد، یا زنا می کند – و در ساده ترین وضعیت در تظاهرات ضد دولتی شرکت می کند و بازداشت می شود – شکنجه نمی کنند و مورد تجاوز قرار نمی دهند و فقط بر اساس قوانین شرعی شلاق می زنند یا سنگسارش می کنند – و حتی اگر «**حکومت صالح**» بتواند آیت الله ها را راضی کند تا حکم سنگسار را هم از احکام اسلامی حذف کنند یا

در جهان است: «دولت موظف است حقوق زن را در تمام جهات با رعایت موازین اسلامی تضمین نماید و امور زیر را انجام دهد...»

از جمله ی آن «**امور زیر**» یکی هم این است که «**قیمومیت فرزندان را تنها در نبود ولی شرعی به (مادران شایسته) می دهند.** و آیا تعریف «**مادر شایسته**» از نظر نه تنها گردانندگان حکومت فعلی که حتی از نظر آن «**افراد راستگو و صالحی**» که شما می خواهید فردا بیایند و با یک قانون اساسی اسلامی دیگر کار کنند چیست؟ جز این که «**مادر شایسته**» زنی است که به تمام اصول و موازین اسلامی پایبند باشد؟ و آیا می توانید بگویید که فلان مادر بهایی چه خواهد کرد؟ یا فلان مادری که اصلاً دین ندارد؟ یا آن مادری که حجاب ندارد، و یا فرایض مذهبی را به جا نمی آورد تکلیفش از نظر حکومت جمهوری اسلامی صالح و راستگویی شما چیست؟

اصلاً بیایم فرض کنیم که انسان هایی صالح بیایند و این اصول را (که زیربنای قانون اساسی موجود را تشکیل می دهند) بردارند و به جای آنها اصولی امروزی، انسانی و مبتنی بر مفاد اعلامیه حقوق بشر بگذارند. در آن صورت دیگر چرا باید نام این حکومت **جمهوری اسلامی باشد؟** آیا برداشتن این اصول، و واگذار کردن همه حقوق به همه ی افراد یک جامعه با هر مذهب و مرام و عقیده و جنسیتی برای تصمیم گیری در اداره سرزمین خویش، معنایش همان «**جدایی دین از حکومت نیست**»؟ و آیا به صرف جدایی دین از حکومت در یک سرزمین می توان حکومت آن سرزمین را

این بار علیرغم ممانعت‌ها، مجاهدین و هواداران‌شان بسوی ما با عشق و مهر آغوش گشودند!

چه زشت است این «ثمره هاشمی»،
چه بد منظر است این «بقائی»، و
آنکه در جمع اینان ظاهری آدمگون
داشت (مثل خزائی و اسفندیار
مشایی) می‌دیدم که تأثیر همنشینان
چه به سرعت بر وجوهشان آشکار
شده بود که اینجا حکایت سعدی
بازگونه می‌شد و به جای گلی
خوشبوی در حمام، پاره لجنهائی بد
بوی از دست آقا به دستشان رسیده
بود.

او آمد و از مهدی موعودش گفت (که)
فعلا بر سر تصاحبش بین نایب
مربوطه‌اش و صاحب هاله نور)
جنگ است و جدال است، در معرکه
بین دو باطل، آتش‌بس و سازش،
البته محال است.

در میان صندلی‌های خالی
با دعا و دغا، تزویر و ریا شروع کرد.
عجل‌الله گفت و فرجش را آرزو کرد.
بعد البته وارد معقولات شد و
بزرگترین جنایت تروریستی در ۱۱
سپتامبر را ساخته و پرداخته
«خودشان» - آمریکایی‌ها - دانست.
از «هالوکاست» به عشوهِ یاد کرده
چرا سؤالش را با مجازات ملت ایران
پاسخ داده‌اند؟!

انگار نمی‌دانست وقتی در مقام
رئیس جمهور رژیم ایران چرندی
می‌گوید، هزینه‌اش را مردم بیگانه
ایران می‌پردازند. از بیکاری در آمریکا
گفت و از بی‌خانمانها و گرسنگان -
گویا حمید مولاناکه ذهنش را از
حقیقت شسته و از خزعبلات
انباشته است - در چهار چوب
مأموریتش به او نگفته بود که در
آمریکا و اروپا همه شهروندان از بیمه
بیکاری و حق داشتن سرپناه
برخوردارند و اگر به علت دائم‌الخمر
بودن در کوچه و خیابان سرگردانند و
یا تن به کار نمی‌دهند این انتخاب
خودشان است. در آمریکاکسی کلیه
نمی‌فروشد تا خرج دانشگاه
فرزندش را بدهد. اسلام ناب حاکم
نیست اما هیچ دختری برای تأمین
هزینه درمان پدر بیماراش از طریق
تن‌فروشی، به دبی نمی‌رود.

برکناری او هستند، با تکیه بر بخشی از
مردم و بخشی از ارتش، از عربستان
به صنعا باز می‌گردد.

بشار همچنان می‌کشد و قذافی،
می‌خواهد با مزدورانش از طوارق
مالی تا زنگی‌های نیجر و... آب
خوش از گلوی مردمی که چهل و
یکسال گرفتار رژیم فاسد و
خونخوار او بودند، پائین نرود و عطر
پیروزی‌شان را به گند خون و ویرانی
بیالاید.

راستی شاه چرا آنقدر زود تسلیم
شد؟ جمشید می‌گوید: ساده است،
برای اینکه چهار تا آدم مرد نداشت
که به آنها تکیه کند. رئیس ستادش
پنهانی با مردان آیت‌الله در گفتگو
بود، رئیس ساواکش دست در گردن
بهشتی و مطهری داشت.

صاحبان صنایع‌اش منهای
آزادمردانی چون خیامی، به طور
پنهانی، دلار راهی نوفل‌وشاتو
می‌کردند و رئیس دفتر ملکه‌اش با
اسلام ناب محمدی انقلابی نرد
عشق می‌باخت. آن چند پایمرد
راست قامت که به او وفادار بودند به
علت سیستمی که خود شاه برپا کرده
بود اجازه و امکان ایستادگی
نداشتند.

در یمن، در برابر ۴ میلیون مخالف،
سه میلیون موافق با علی صالح
همچنان در بیعتند. صدام حسین
جبار آنقدر هوادار و مردان و زنان
وفادار داشت که حتی در دادگاه با
آنکه می‌دانستند اگر دو کلمه علیه
صدام بر زبان رانند جان‌شان را نجات
داده‌اند، استوار و محکم از «رئیس
جنایتکار» خود پشتیبانی کردند!

بگذریم! که از تحفه آرادان (محمود
مشنگ) می‌گفتم. آمد و چنان
روضه‌خوانی در حرم سید نصرالدین
(روضه‌خوانهای اینسو اغلب بی‌سواد
بودند از نوع شیخ علی اکبر ناطق
نوری، معرفتشان در حد بازگوئی
قصه دو طفلان مسلم بود و خولی و
حرین یزید ریاحی) شکل و قیافه
همراهانش مرا به یاد شاگرد سوهان
پزهای قمی می‌انداخت.



دکتر علیرضا نوری زاده

تحفه در سازمان ملل؟!

براستی دلم می‌گیرد که احمدی‌نژاد
به نیویورک می‌رود. که در میان
میلیون‌ها میلیون ایرانی - اگر
عدالت و انصافی در کار بود - این
«پرزیدنت» حتی شایستگی کیف
کشی آنها را نداشت، لابد شما هم
مثل من با مشاهده «رئیس جمهور
نظرکرده امام زمان و نایب بر حقش» -
آن دم که طاووس‌وار از پله‌های
مجمع عمومی سازمان ملل بالا
می‌رفت - به نسل‌هائی نفرین
می‌کردید که وطن را در سینی طلا
تقدیم سید روح الله مصطفوی و
اتباعش کردند.

با جمشید چالنگی رفیق دیر و دور
هزار ساله (راستی که انگار هزار سال بر
ما رفته است) در باره شاه و قذافی و
علی صالح و اسد حرف می‌زنم.
علی صالح بعد از سه ماه معالجه
سوختگی‌های عمیق ناشی از انفجار
بمب در نمازخانه ریاست جمهوری،
در حالیکه نیمی از ملتش خواهان



شرمی بر پیشانی یک ملت!

نفرین به نسلی که وطن را تقدیم خمینی
و اتباعش کرد تا نالایقی طاووس‌وار
از پله‌های مجمع سازمان ملل بالا برود!

اختلاس سه میلیارد دلاری اتفاق نمی‌افتد و اگر بیفتد، دستگاه عدالت در عرض هفته‌ای، مجرمان آلوده به فساد را، به صلابه می‌کشد. تقلب سید علی آقا با حیرت به صندلی‌های خالی سالن مجمع می‌نگرد که نه از امام زمان خبری هست و نه از نایبش، هاله نور دود شده و به هوا رفته است. هیأت‌های نمایندگی یکی پس از دیگری سالن مجمع عمومی را ترک می‌کنند، علی مانده و حوضش، شرمی نشسته بر پیشانی یک ملت از بی‌شرمی آنکه آمده بود تا از جایگاه خوددار بایش دفاع کند.

بزرگترین دستاورد

از چهار سوی ینگه دنیا آمده‌اند، از آنسوی آب نیز که من خود یکی از آن‌ام. از بلاد فخمه آمده‌ام و در کنار هموطنانی از آلمان و سوئد و دانمارک و... دانیال که از میانه کانادا آمده است.

بیش از سیصد و پنجاه هموطن و بسیاریشان از نسل دوم و سوم، اردوان مفید آخرین مفیدهاست، بیژن که با شهر قصه جاودانه شد و بهمن که حالا در خانه پدری است. اردوان پنجه در سیم‌های سه تارش



دست‌هایی که پرچم شیر و خورشید را در نیویورک به اهتزاز در آوردند!

آن سالها در برلن گل می‌فروشد و شاعر خون و جنگل و انقلاب با یاد عشقی که در اوین پرپر شد، سپهری‌وار آواز می‌دهد «تا شقایق هست زندگی باید کرد».

شهرام همایون با همت عالی و دست‌هایی پراز عشق بایش از سیصد و پنجاه عاشقتر از خودش پرچم همیشه جاودان شیر و خورشید نشان سه رنگ، در برابر سازمان ملل، اسلام ناب انقلابی محمدی سید علی آقائی رانفی می‌کند. مجاهدین هم هستند با بلندگو و مریم و مسعود. ماکه می‌رسیم دهها جوان و پیر جلو می‌آیند و بی اعتنا به «هشدار»‌های برادر جعفر و خواهر صغری، می‌آیند سرشار از عشق و مهر، در آغوشمان می‌کشند. صفمان یکی شده است.

پارسال برادر «مسلم اسکندر فیلابی» به بچه‌ها و... اخطار می‌داد که اگر به سراغ گروه «ما هستیم» بروید کارتان با کرام الکاتبین است! امسال اما جعفر آقا و خواهر صغری عهده‌دار منع اختلاط بچه مجاهد‌ها و هواداران‌شان با ما هستند. اما آن‌ها می‌آیند با عشق و مهر و این بزرگترین دستاورد سفر من است.

می‌زند و حضرت عشق را از زبان مولانا و فردوسی و حافظ آواز می‌کند. «جمشید علیمراد» بعد از چهل سال هنوز هم هتل ونک را در عصرهای جمعه با عشق معصومی که دست بر شانه‌ات داشت زنده می‌کند. «میخوام برم کوه، شکار

آهو...» حالا دیگر دنبال تفنگ نیستی که سالهاست محسن مخملباف تفنگش را با گلدان رازقی‌ها عوض کرده است و چریک



توپ کارساز «ابومازن»!



ابومازن و ناتانیاها!

به سخنرانی محمود عباس باید از چند زاویه نگاه کرد: یکی از زاویه موضوع فلسطین و دولت فلسطین است. این مسئله‌ای است که به قول «ابومازن» باید دنیا به آن بپردازد. فلسطین آخرین سرزمین اشغال شده در دنیا است و

فلسطینی‌ها آخرین ملتی هستند که تحت سلطه یک دولت بیگانه قرار دارند. چون از این نقطه نظر ابومازن بسیار موفق بود. چون توانست برای دنیا کاملاً آشکار و روشن کند که آنچه آن‌ها می‌خواهند یک مسأله قانونی است. همانطور که روزی یهودی‌ها به سازمان ملل آمدند و تشکیل دولت‌شان از این طریق عملی شد،

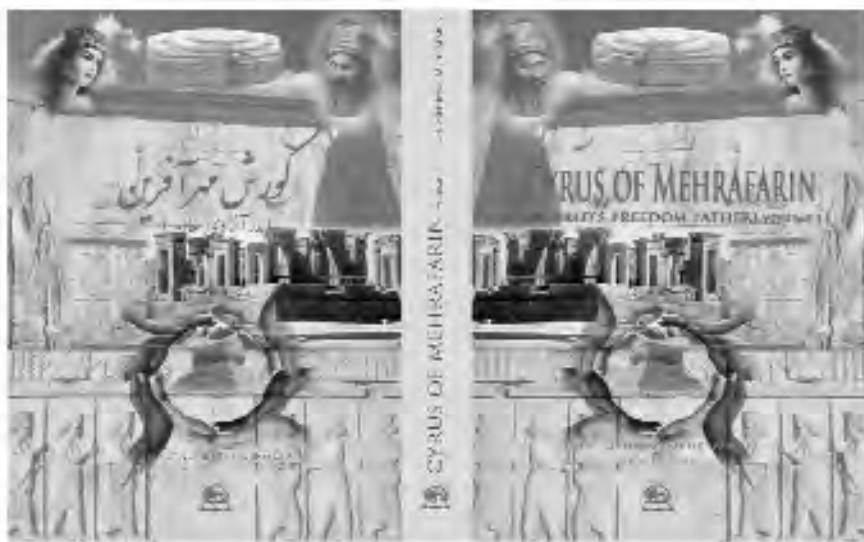
امروز هم بسیار طبیعی است که مردم فلسطین رو به جامعه بین‌المللی آورده‌اند و از آن می‌خواهند به این ظلم مستمر چند دهه‌ای پایان دهد. مسأله دوم جنبه عاطفی سخنرانی او بود. از «نظر عاطفی» ابومازن بسیار موفق بود. هرکسی که این نطق را تهیه کرده یا حتی اگر خودش نوشته، بسیار موفق عمل کرده است. چون جای جای

این نطق توانست بر نمایندگان حاضر در آن جلسه تأثیر بگذارد. چه از نظر تشویقی که از وی کردند و چه از نظر عاطفی و آن تأثیری که با شنیدن آن به همه دست داد.

«ابومازن» در واقع راهی جز این نداشت. مرتب طرح صحبت از مذاکره که معنایی ندارد. مذاکره

ورق بزنید

دانشگاه مهر آفرین بزودی پیشکش می‌کند گنجینه کورش مهر آفرین پدر آزادی جهان



**کاری به سترگی پیشینه‌ی هخامنشی، به شکوه فروهندگی فرهنگ آریانا
به دل‌زایی پولاب سرود زرتشت و فردوسی و بلخی،
به زلالی سهش نظامی، سعدی و حافظ نظامی**



دیوان کورش مهر آفرین تمام رنگی با برگ‌های
گلاسه و پوشینه یا جلد گالینگور و اندازه‌ی
شاهنامه به همراه چهار سی دی، چهار ویدیو
با صدای نویسنده و سرایند آموزگار مهریار
مهر آفرین در یک پکیژ بسیار آراسته و زیبا

این گنجینه ناگفته‌های نهان

۲۵۰۰ سال بی‌کورش‌ی است مردمی است

این گنجینه گشودن جادوی پس
ماندگی میهن و پرده برداشتن از رخ
رازهای پنهان ویرانی ایران و جهان است

این ارمغان، درمان دردهای نو و کهنه‌ی زمین و زمان است

چشم براه ارمغان دانشگاه مهر آفرین باشید

www.universityofmehrafarin.org



مدیر دانشگاه مهر آفرین مهندس بزرگمهر

مرکز فروش و پخش: ۶۶۳۲-۶۴۵-۵۱۶-۰۱

شرکت کتاب یو - بی - سی در نیویورک

**UBC UNIQUE BOOKS
CORPORTION**

**P.O.BOX: 1864 BALDWIN,
NY 11510**

دوم این که اگر دقت کنید، ابو مازن نسبت به
عملکرد حماس خوشحال نیست، بلکه بسیار هم
از آن انتقاد می‌کند. در تلاش‌های اخیرش
کوشش کرده است تا حماس را هم زیر پرچم
صلح بیاورد، ولی اسرائیلی‌ها باز در این مورد هم به
او کمک نکرده‌اند. حماس خواستار آزادی
شماری از زندانیانش بود. اسرائیل این کار را تمام و
کمال انجام نداد.

اراده هر دو طرف!

به هر حال برای صلح، دو طرف باید تصمیم‌هایی
بگیرند که گاه دردناک است. «نتانیاهو» در
سازمان ملل متحد از نگاه یک انسان صلح‌جو
خود را ظاهر کرد، ولی ایشان تحت اسارت وزیر
خارج‌ه‌اش «لیبرمن» قادر به حرکت نیست، مگر
این که در اسرائیل یک دولت جدید تشکیل شود:
«کادیم» و «لیکود» به اضافه افرادی از حزب
کارگر یا احزاب کوچکی که خواستار صلح
هستند.

مانند «اهود باراک» آدمی است که دنبال صلح
است. این‌ها به نظر من باید در یک کابینه ائتلافی
جمع شوند و برای ضمانت آینده فرزندان
اسرائیل و فرزندان فلسطین گامی بزرگ بردارند.
من در سخنان «نتانیاهو» بیشتر یک نمایش
می‌دیدم و البته تلاش برای کم تاثیر کردن
حرف‌های «ابومازن».

به نظر من احتمال دارد اگر مذاکرات صلح آغاز
شود و فلسطینی‌ها آمیدی به دست بیاورند مبنی
بر این که این مذاکرات منجر به تشکیل دولت
فلسطین خواهد شد، هیچ بعید نیست که آن را
پذیرند. چون در شورای امنیت اگر آمریکا و تو
کند، طرح به مجمع عمومی می‌رود و در آن
صورت فلسطین حالتی را پیدا خواهد کرد مثل
حالت واتیکان و این البته مورد نظر ابو مازن
نیست.

او می‌خواهد از حقوق کامل یک دولت برخوردار
شود، اما حتی در آن صورت هم باز فلسطینی‌ها
قادر خواهند بود از ارگان‌های سازمان ملل علیه
اسرائیل، مثلاً از دادگاه بین‌المللی یا از سازمان
حقوق بشر استفاده کنند. این است که همه این‌ها
بستگی دارد که به چه شکلی مذاکرات دنبال
شود.

امسال در سازمان ملل احمدی‌نژاد خیلی
بدشانس بود. نمایشنامه‌هایی که به صحنه آورده
بود، مشتاقان زیادی پیدا نکرد. فلسطین و
محمود عباس موفق شده بودند که توجه جامعه
رسانه‌ای را به خود جلب کنند.

باز هم می‌گویم: همه امیدوار هستند. نزدیکان
آقای ابو مازن در حاشیه صحبت‌های ایشان
می‌گفتند که این احتمال خیلی زیاد وجود دارد
که حال که ابو مازن جعبه جادویی را گشوده
است، دیگران نیز متوجه آن شوند و کمک کنند و
اجازه دهند که دولت فلسطین پس از این همه
سال مصیبت، هویت و استقلال خود را پیدا
کند.

برای مذاکره، هدف اسرائیل است. در حالی که
هدف ابومازن مذاکره برای صلح است.

بنابر این به اعتقاد من «ابومازن» اکنون توپ را رها
کرده است در زمین (نه فقط ایالات متحده، بلکه
در زمین جامعه بین‌المللی به اضافه اسرائیل) به
این معنا که او می‌گوید: باید کاری کنید و تصمیمی
بگیرید، وگرنه به انسانی مثل من «ابومازن» که
طالب صلح است و سابقه پنجاه سال مبارزه دارد،
کسی نمی‌تواند ایراد بگیرد که فلسطین را
فروخت. چنین آدمی را شما پیدا نخواهید کرد.
بشناید که بهترین شریکتان برای صلح زمان
درازی ندارد و از این زمان استفاده کنید!

به نظر من ابو مازن بدین ترتیب نگفت که همین
فردا بروید و به این مسأله رسیدگی کنید و دولت
من را به رسمیت بشناسید! تا جلوی هر حرکتی را
بگیرد.

به نظر من، او با هوشمندی و درایت، با اتکای
کاملی که به حمایت کلیه عرب‌ها (به‌ویژه
عرب‌های مقتدر مثل سعودی‌ها و مصری‌ها
دارد) جلورفت و این پیشنهاد را عنوان کرد. به نظر
من حالا باید دید که اسرائیلی‌ها و آمریکا چه
خواهند کرد و این گروه چهارگانه که بلافاصله با
آن‌ها مذاکره کردند، چه چیزی برای عرضه دارند.
یک فریب کامل!

پیرامون سخنان ناتانیاهو باید بگویم که: اگر کسی
«نتانیاهو» را نمی‌شناخت، باید برای او دست
می‌زد که: به به چه انسان مشتاق صلحی در حال
سخنرانی است! او از تاریخ گفت، از جغرافیا گفت،
از اجدادش گفت و از این که واقعا او مرتب پیشنهاد
داده، مرتب امتیاز داده و در مقابل هیچ چیز
نگرفته است. این فریب کامل بود.

به این جهت که اولاً نتانیاهو در دوران
نخست‌وزیری هرگز به «ابو مازن» کمک نکرده
است. یعنی هر جاکه ابومازن نیاز به کمک داشته،
نتانیاهو عکس آن عمل کرده است.

مسأله بعد درباره این که ایشان اشاره می‌کرد که با
امتیازاتی که داده، وضع اقتصادی فلسطینی‌ها
خوب شده است. باید بگویم: خیر! این به خاطر
برنامه‌های «سلام فیاض» بود.

به خاطر کمک جامعه بین‌المللی بود. به خاطر
کمک عرب‌ها بود. وگرنه «نتانیاهو» یک گام هم
برنداشت در جهت حمایت و کمک به ابو مازن؛
شریکی که آماده صلح است.

منتهی مسبب آنچه «نتانیاهو» - به عنوان عدم
همکاری یا خطر امنیتی - انگشت بر آن می‌گذارد،
خود اسرائیل است. چه کسی غزه را بدون
برنامه‌ریزی و گفت‌وگو با دولت خودمختار تخلیه
کرد؟

«شارون» روزی که غزه را تخلیه کرد، کاملاً بر پایه
پیش‌بینی‌های دستگاه امنیتی اسرائیل
می‌دانست که «حماس» غزه را خواهد گرفت. در
آن شرایط حماس خود را به عنوان یک قهرمان
نشان داد که غزه را آزاد کرده است.

اسرائیلی‌ها یک‌شبه و یکباره از غزه بیرون رفتند.
در حالی که اگر این اقدام در هماهنگی با دولت
خودمختار بود، کار به اینجا نمی‌رسید.



«همفکری» پیشکش، با یکدیگر «همراهی» کنیم!

این نتیجه رسیده بودند که ما برای فرار از «دوران امام» به خیابان آمده ایم تا کشته بدهیم و به سی سال پیش برگردیم؟ شعار «یا حسین! یا حسین!» نیز آنها را به یاد شعارهای بت سازانه اوائل انقلاب انداخت.

آنها آمده بودند که فریاد کنند «نه غزه نه لبنان جانم فدای ایران» اگر قرار باشد جانم فدای بازگشت به «دوران طلایی امام» گردد که لازم به جان دادن نیست، آن را کم و بیش به مردم تحمیل کرده اند؟!

مسئله دوم «خشونت بیش از حد حکومت» بود که وقتی با نتیجه گیری بالایی توأم گردید، تبدیل به آب سردی شد که بر آتش حرکت مردمی پاشیدند.

مسئله دیگر به خصوصیت اجتماعی ایرانی برمی گردد. ایرانی «حوصله و تأمل اجتماعی» ندارد ولی به جای آن «تحمیل اجتماعی اش» زیاد است.

ایرانی می خواهد «سریع» به نتیجه ای برسد که برای آن به حرکت درآمده است.

اگر به همه ی جنبش های اجتماعی یکصد سال گذشته نگاه کنیم می بینیم که تمام حرکات اجتماعی و وقایع، سریع تر از آن چه که می بایست به نتیجه رسیده اند در حالی که هرکدام از این وقایع (با چنین نتایجی در کشورهای دیگر) سال ها طول کشیده است.

از همه مهم تر این که هنوز پس از سی سال — که حرف همه ما یکی است — نتوانسته ایم صدای خود را از حلقوم یک نفر یا یک گروه متحد به گوش جهانیان برسانیم، گروه متحدی که فقط همراه باشند. «همراهی» با «همفکری» متفاوت است. شخص می تواند برای یک هدف با شخص دیگری همراه باشد ولی لازم نیست که مانند او بیاندیشد.

حرکت سال ۵۷ وارد ساخت و انرژی کافی را برای یک انفجار عظیم به وجود آورد که مانند هر انفجاری احتیاج به «چاشنی» داشت تا با جرقه ای منفجر شود.

چاشنی انفجار سال ۸۸ «انتخابات تقلبی» دست پخت سپاه/رهبر بود.

مردم که به امید «تغییر و اصلاح»، دل به موسوی و کروبی بسته بودند و یا می خواستند میان «بد و بدتر»، بد را انتخاب کنند به حوزه ها رفتند و رأی خود را به صندوق ریختند و ندانسته تبدیل به «سیاهی لشکر» انتخابات شدند.

اعلام نتیجه انتخابات تقلبی، جرقه انفجار را زد و میلیون ها تن را به خیابان آورد تا مطالبه رأی خود را بکنند. حکومت با خشونت دست به کشتار و دستگیری و زندان و شکنجه شد تا آتش را خاموش کند.

مردم مدت ها دست به مقابله زدند و به عناوین مختلف به خیابان آمدند ولی متأسفانه نتیجه نگرفتند! چرا؟

چون آن «عامل مدیریتی» که برای به کار گرفتن انرژی حاصله از انفجار لازم است، وجود نداشت و با آن که در آن زمان وسائل ارتباط جمعی دنیا در مورد حرکت مردم ایران، سنگ تمام گذاشتند و افکار عمومی جهان را متوجه ایران کردند با این حال همان «فقدان مدیریت» یا «رهبر مورد قبول اکثریت» موجب عدم استفاده از این فرصت و موقعیت شد و انرژی انفجار مردمی به هدر رفت و متأسفانه «عامل کمک خارجی» نیز — آن طوری که در دگرگونی های کشورهای عربی دیده شد — در مورد ایران به کار نرفت و از بسیاری از کارهایی که می توانستند برای مردم ایران انجام دهند کوتاهی شد و یا طفره رفتند.

با این وصف مردم به حرکت خود ادامه می دادند ولی دومسئله ناگهان مانند شوکی مردم را بی حرکت کرد. موضوع اول اعلام بازگشت به «دوران طلایی امام» بود. مردم آماده، با فداکاری به

در یک کشور استبدادی، فشارهای اجتماعی و سیاسی بر مردم به طور طبیعی در طول زمان به روی هم انباشته می شود و تبدیل به یک «نیروی عظیم» می گردد.

انفجار و آزاد شدن این نیرو می تواند ویرانگر باشد و می تواند موجب ساخت و ساز شود. به عنوان مثال اگر ظرفی از بنزین را با جرقه ای به آتش بکشیم، طبیعتاً موجب آتش سوزی و احتمالاً ویرانی می گردد، ولی وقتی بنزین را با دقت و محاسبه و فن و علم در اتومبیل به کار می بریم و همان احتراق را به وجود می آوریم، از نیروی به وجود آمده، اتومبیل به حرکت در می آید.

در یک جامعه استبداد زده نیز اگر از نیروی حاصله از انفجار مردمی به صورت صحیح استفاده کنیم و آن را در مسیر «خواست های مردم» به کار گیریم پیداست که سازندگی به بار می آورد و گرنه چون سال ۵۷ موجب ویرانی و انهدام جامعه می گردد.

در نوشته هفته گذشته عرض شد که در «دگرگونی های کشورهای عربی» دو عامل عمده در موفقیت قدم اول آنها وجود داشت: یکی «حرکت یکپارچه مردم» و دیگری «کمک خارجی»! ولی هنوز اثری از آن مدیریتی که باید از این انفجار سود ببرد و آن را در راه مطلوب به کار گیرد، مشاهده نمی شود.

یکی از سئوالاتی که امروز هر ایرانی از خود می کند این است که: چرا حرکت عظیم مردمی سال ۸۸ در ایران به نتیجه نرسید و انرژی حاصله از آن انفجار به هدر رفت و خاموش شد؟ حرکتی که بدون شک سرمشقی برای حرکت های مردمی کشورهای عربی گردید.

شاید یک نگاه سریع بتواند علتی را (که به نظر منطقی می رسد) روشن سازد: سی سال استبداد و خشونت و جنگ و بی عدالتی از هر نوع، فشارهای بسیاری را بر مردم سرخورده از



در هاله‌ای از دود!

● اینجا تهران است. هوایش خاکستری است و صدای موتور غیر استاندارد خودروها و بوق‌های پی‌پی بی‌جهت، قطع نمی‌شود. نفس کشیدن در پشت چراغ‌ها دشوار است. اطفالش از فرط آلودگی در نوجوانی پیر می‌شوند. بعضی مسیرها را - از فرط شلوغی ماشین - اگر پیاده بروید، قطعاً زودتر از

فرهنگ زرنگی؟!

● اینجا تهران است. مردم در خیابان بد رانندگی می‌کنند. بد رانندگی کردن و بد پارک کردن و خلاف رفتن و خلاف پارک کردن و از چراغ قرمز گذشتن و جلوی هم پیچیدن و راه به هم ندادن فرهنگ شده است. فرهنگ غالب که اگر کسی جز این عمل کند، تنبل و بی‌عرضه می‌نماید!

گزارشی از: علی‌رضا خانانی

از شعار تا واقعیت!

● اینجا تهران است. می‌گویند باید یکی از «شهرهای افتخارآمیز» منطقه باشد یا «ام‌القرای جهان اسلام». باید باعث اعتبار و آبرو باشد! نمی‌دانیم، اما شاید اگر آنها که این شعارها را می‌دهند فرصت داشتند که با

وسیله تقلیه عمومی و مثل بقیه مردم، صبح تا شبی را وقت بگذارند و از کوچه پس کوچه‌های جنوبی‌ترین نقاط شهر تا ازدحام میانه شهر و تا برج و باروهای شمالی‌ترین نقطه، سفر کنند، شاید در شعار دادن قدری بیشتر احتیاط می‌کردند.



شهری که قرار بود که افتخار منطقه وام القرای جهان اسلام و باعث اعتبار و آبرو باشد!



اروپایی و خیلی‌ها آمریکایی. هیچ خیابانی مثل آن خیابان دیگر نیست و هیچ کوچه‌ای مثل کوچه بغلی نیست و اصلاً هیچ ساختمانی شبیه ساختمان کنار دستی‌اش یافت نمی‌شود. هرکس هر طور که دلش می‌خواهد خانه می‌سازد تا هیچ نشانی نه از تمدن ایرانی باشد و نه از فرهنگ اسلامی. برج‌های ۱۰۰ متری را در کنار کوچه ۸ متری می‌سازند - و البته تا چه قدر با شهرداری منطقه صمیمی باشند - این که ساکنان چه طور باید در خیابان تنگ و تاریک آمد و شد کنند و چه ترافیکی خلق می‌شود، چندان مهم نیست. مهم این است که ارزش ملک «شیرین» باشد.

مساجد گم شده!

● اینجا تهران است، مساجدش در حالی که لابه‌لای خانه‌ها و ساختمان‌های در هم تنیده

مردان، حرمت زنان را نگه نمی‌دارند. در خیابان که راه بروید آشکارا ناسزا می‌شنوید. فرهنگ مودبانه حاکم نشده است. ادب مال آدم‌های تیتیش‌مامانی است! آدم بزرگ که لازم نیست مؤدب باشد. مردم حرف هم را به آسانی باور نمی‌کنند. کاسب‌ها برای فروختن چند جنس بنجل همه مقدسات را به وسط می‌کشند. در ادارات دولتی هیچ حرف ساده‌ای، بدون مدرک مستند و سند مستدرک ممه‌ور به مهر برجسته، قابل قبول نیست. اصل بر این است که همه دروغ می‌گویند مگر این که خلافش ثابت شود!

گمشدن ملیت!

اینجا تهران است. پایتخت ایران. اما هیچ نشانی از ملیت و تمدن ایرانی و حتی اسلامی در معماری ساختمان‌ها و خانه‌هایش نیست. یک نفر خانه‌اش را مدل ژاپنی می‌سازد. یکی

ایستادن دارند و موتورهای همه جا حق راندن! آدم‌ها از سواره روی می‌روند، موتورهای در پیاده‌رو و خودروها همه جا می‌روند و همه جا می‌ایستند؛ در هر جهتی!

حقوق پایمال شده

● اینجا تهران است. مردم در شهر با هم مهربان نیستند. رانندگان حقوق مسافران را رعایت نمی‌کنند و مغازه‌داران حقوق مشتریان را. انگار همه آماده‌اند تا با تلنگری با هم نزاع کنند. بر سر چی؟ فرقی نمی‌کند. احترام معنایش را از دست داده یا لااقل کمرنگ شده است. خیلی کمرنگ. جوانان لزومی نمی‌بینند که حرمت بزرگترها و پا به سن‌گذاشته‌ها را، رعایت کنند. خیلی از

سواره می‌رسید. البته که این پیاده روی، برای سلامتتان خوب... نیست! که خطرناک است؛ در هاله گوگرد و دی‌اکسید کربن.

حکومت خودروها!

● اینجا تهران است. ارتفاع خانه‌هایش ۱۰ برابر پهنای کوچه‌هاست شهر در خودروها غرق شده است. انگار هیچ غریق نجاتی هم نیست. طوری پارک می‌کنند که حتماً باید آموزش بندبازی دیده باشید تا بتوانید سر تقاطع‌ها بپیچید. این بزرگترین نمایشگاه خودرو جهان که به پهنای یک شهر است، گویی قواعد رانندگی‌اش، به طور انحصاری در تعریف خودش قرار دارد، نه در تعریف بقیه عالم از رانندگی. خودروها همه جا حق

کلان روستای ایران، شهری بی هویت، در هاله‌ای دود و برج، هوای خاکستری، بوق پای پیایی، مردم نامهربان با یکدیگر، معماری کج و معوج، رانندگی دلبخواهی، فقدان ملیت و تمدن ایرانی، ناامنی با سونامی قلبی که در راهست!

از اجناس چینی است!
معماری دلبخواهی!

● اینجا تهران است. ولی این شهر به هویت نیاز دارد. چه طور است که یک «مولتی میلیاردر انگلیسی» نمی‌تواند در لندن آن‌طور که دلش می‌خواهد خانه بسازد و هر خیابان معماری خاصی دارد که عیناً باید رعایت شود، اما در اینجا هر کس در هر نقطه‌ای از دنیا ساختمانی دید که عجیب و غریب است یا در هر مجله و سایتی که بنایی دید، همان بنا و بلارا در این شهر نازل می‌کند. مثلاً همین ساختمانهای شیشه‌ای مربوط به جاهایی از اروپا یا شرق دور است که کمبود آفتاب دارد و مثلاً از ۷ روز هفته ۶ روزش ابری است و عیناً همین‌ها را آورده‌اند در این شهر گرم و خشک و با آفتاب سوزان پیاده کرده‌اند بدون هیچ دلیل علمی و منطق اقلیمی و تعهد فرهنگی و بومی.

کلان روستای ایران!

● این کلان روستای پر از برج و دود که نامش را تهران گذاشته‌ایم، نیاز به برنامه‌ای کلان دارد. در همه ابعاد نه از آن برنامه‌های جامع که تا به حال چند بار تصویب و اعلام و اجرا شده است. اگر آنها کارساز بود که کار به اینجا نمی‌کشید. بسیاری از مسائل و معضلات اخلاقی و رفتاری این روستا/شهر را در این مقال و مقاله نه می‌توان گفت و نه شایسته است. این شهر زندگی طبیعی ندارد.

هوای ناسالم!

● رئیس شورای شهر می‌گوید که تهران در ۶ ماه اخیر حتی یک روز هوای سالم نداشته است و رئیس دانشگاه علوم پزشکی تهران می‌گوید که سونامی بیماری‌های قلبی/عروقی در راه است. (این حرف کمی نیست).
برنامه جامع!؟

● این شهر بواقع و ضرورتاً به برنامه بسیار جامع و محکمی نیاز دارد تا از شرایط غیرطبیعی و بلکه بحرانی خارج شود. برنامه‌ای بسیار جامع و عالمانه و مدیرانی که به هر ماده آن، چند تبصره نزنند.



گماند و برای مجلس ختم هم باید با آدرس و کروکی به دنبالشان بگردید. در معماری اسلامی باید مسجد و مناره‌هایش از دور نمایان باشد تا هم هر کس می‌خواهد بیابد و هم نماد و منزلت شهر باشد.

شهر بی امنیت!

● اینجا تهران است. زنان شب‌ها در خیابان امنیت ندارند. پلیس به جای هشدار به او باش، مدام به خانواده‌ها هشدار می‌دهد که مراقب باشند. می‌گویند باید کیف‌تان را به دستی بگیرید که سمت خیابان یا پیاده‌رو نیست!؟

هشدارهای امنیتی!

● اینجا تهران است، و قرار بود که «امن‌ترین نقطه جهان» باشد اما در همه شعب بانک‌های هشدارهای امنیتی را به در و دیوار چسبانده‌اند. سر چهارراه‌ها گدایان و آدامس فروشان را در همه گروه‌های سنی از ۵ ساله تا ۸۵ ساله به وفور می‌بینید. استانداری هم طبق وظیفه سالی ۱۰۰ بار اعلام می‌کند که همه متکدیان را جمع می‌کنیم و دیگر متکدی نخواهیم داشت. هر کس کار خودش را می‌کند!

بی هویتی!

● اینجا تهران است. محله به محله‌اش با هم فرق می‌کند. در هر بخش مردم یک‌طور لباس می‌پوشند و یک‌طور حرف می‌زنند و یک‌طور رفتار می‌کنند و یک‌طور می‌رانند و یک‌طور کاسبی می‌کنند و یک‌طور ساختمان می‌سازند. ماشین و لباس و سبک زندگی و نوع علایقشان هم با هم فرق دارد. همان‌طور که

لهجه‌شان

کدام تهران!؟

● اینجا تهران است. اما همه شهر را که بگردی، هیچ مظهري از تهران بودن و ایران بودن نمی‌بینی. این شهر، هیچ هویتی ندارد. مبالغه‌ای در این کلام نیست. واقعاً ندارد. یک مغازه لوازم یا صنایع دستی ایرانی را که بخواهی بیایی باید آدرس داشته باشی. تازه می‌گویند در همان صنایع دستی هم بسیاری



چگونه خر تو خر، خر تو الاغ، و سپس به شیر تو شیر دگرگون شد و امروز چگونه «آخوند تو آخوند» شده است؟!



دکتر ناصر انقطاع

برخی از نمایندگان مجلس شورای آخوندی هیچکاه و همه کاره، سخت به رحیم مشایی رییس دفتر رییس جمهور، و به حمید بقایی معاون رییس جمهور احمدی نژادی تازند و آنها را «سه حلقه‌ی انحرافی» کابینه احمدی نژاد می‌نامند، و کار به جایی می‌رسد که نوحه خوان و مرثیه سرای تکیه‌ها و حسینیه‌ها با صراحت و وقاحت تمام می‌گوید: «هرکس رحیم مشایی را بکشد، پول خونس را من می‌دهم» و در این میانه از رهبر گرفته تا رییس جمهور و رییس مجلس و قوه‌ی قضاییه ساکتند، هیچ یک از مراجع انتظامی و امنیتی هم این مرثیه خوان را توقیف و بازداشت و محاکمه نمی‌کنند، و در این گیر و دار، ناگهان می‌بینم سروران رحیم مشایی و حمید بقایی، شانه به شانه‌ی احمدی نژاد، در سازمان ملل متحد، جز نمایندگان رسمی ایران هستند! بزرگ‌ترین دزدی تاریخ جهان، در ایران می‌دهد و سه هزار میلیارد تومان پول این ملت تنگدست

ورق بزنید

ریختگی را نه می‌توان «خر تو خر» گفت نه «خر تو الاغ» و نه «شیر تو شیر». بلکه باید گفت: در سرزمین امروز ما، «اوضاع، آخوند تو آخوند عجیبی شده است!» زیرا این به هم ریختگی میان سردمداران جمهوری آخوندی به هیچیک از سه زبانزد پیشین، مانند نیست. رییس مجلس به رییس جمهوری می‌پرکد و به او ناسزای جلفی می‌گوید. رییس جمهور با کنایه‌ای روشن، رییس مجلس را دزد می‌شناسد. از یک سوی احمدی نژاد مژده‌ی آزاد کردن دو آمریکایی به اصطلاح جاسوس را به عنوان رعایت انسانیت! می‌دهد. ولی بی‌درنگ نیروی قضایی اعلامیه می‌دهد و می‌گوید آزادی آمریکاییان تنها در صلاحیت نیروی قضایی است و نه کس دیگر، و در کشاکش میان آن دو، ناگهان دو تن آمریکایی آزاد می‌شوند، معلوم نیست به دستور چه کسی؟!

الاغ عجیبی است!! هنگامی که اندکی بزرگ تر شدم و به سال‌های پایانی دبیرستان و آغاز دانشکده رسیدم در نوشته‌های هفته نامه‌ها و برخی از کتاب‌ها، ریخت مؤدبانه تر این زبانزد به چشم خورد و در سخنرانی‌های من شنیدم که می‌گفتند: «اوضاع خیلی شیر تو شیر» است. در این که چرا جای «شیر» این جانور نیرومند، متین و فرمانروای جنگل را با «خر» و «الاغ» عوض کرده بودند، نمیدانم و علت منطقی‌ای نمی‌دیدم که چرا به خاطر ادیبانه بودن گفتار و نوشتار، باید بر شیر این سلطان جنگل توهین شود، و او را به جای خرنشانند. به هر روی، با این سرآغاز، به امروز ایران می‌نگریم، و اوضاع نابسامان آن، که همه چیز به هم ریخته است و نه جای رییس جمهور مشخص است، نه مقام دادگاه، نه به اصطلاح!! رهبری و نه هیچ چیز دیگر، در سراسر شئون اجتماعی ما و این به هم

در زبان زدهای (ضرب المثل‌های) کهن ایرانی، هنگامی که می‌خواستند میزان به هم ریختگی و نابسامانی و هرکی هرکی بودن را در یک مؤسسه، انجمن یا گروه و زمان یا نظام و اداره‌ای را بیان کنند می‌گفتند: «در آنجا خر تو خر عجیبی است!» به خوبی یاد می‌آید که مادرم این زبانزد را بسیار به کار می‌برد، و من بارها و بارها این جمله را از دهان او می‌شنیدم. پدرم که مرد دیکتاتور و خودمحوری بود نیز هر وقت می‌خواست از این زبانزد سود ببرد، آن را اندکی دگرگون می‌کرد که شبیه زبانزدی که مادرم به کار می‌برد نباشد، و می‌گفت: «فلانجا خر تو

به قلم ناصر انقطاع منتشر شده است:

- ۱- پژوهشی درباره‌ی هفت سین (چاپ سوم)
- ۲- جشن‌های ایرانی
- ۳- نادر (قهرمان بی آرام، پادشاه ناکام) در ۵ جلد
- ۴- امیر کبیر (اخگری در تاریکی) (چاپ سوم)
- ۵- روزهای آوارگی در ۲ جلد (چاپ دوم)
- ۶- توفان زرد (چاپ دوم)
- ۷- شیر و خورشید (نشان سه هزار ساله) (چاپ دوم)
- ۸- منم بابک (چاپ دوم)
- ۹- پنجاه سال تاریخ با پان ایرانیست‌ها (چاپ دوم)
- ۱۰- در ژرفای واژه‌ها جلد ۱
- ۱۱- در ژرفای واژه‌ها جلد ۲
- ۱۲- در ژرفای واژه‌ها جلد ۳
- ۱۳- حافظ و کیش مهر
- ۱۴- شیر گریان



تلفن: ۸۷۵۷-۲۵۴-۶۶۱
تلفن: ۷۴۷۷-۴۷۷-۳۱۰

جناب ایشان در یکی از سخنرانی (یعنی همان روضه خوانی) های خود، در مسجد اعظم قم در مورد جنگ ایران و عراق (که ایشان طبق معمول آن را «دفاع مقدس» نامیده و روشن نشد که اسلامی که به گفته آخوند‌ها مرز نمی شناسد، چگونه یک بار دفاع از مرز ایران دفاع مقدس شد) لابد این یکی با آقایی و سروری آنها سر و کار داشت.

باری، ایشان که درباره ی جنگ ایران و عراق سخن می گفتند عیناً چنین فرمودند: «فراموش نباید کرد که اگر امروز اینجا هستیم، و بر سر سفره پربرکت!! نظام نشسته ایم! به برکت عاشورای حسینی است!!» سفره ی پربرکتی، به برکت ۳ هزار میلیارد تومان!!

خوب دقت کردید: ایشان معتقد است که «سر سفره پربرکت نظام نشستن به برکت عاشورای حسینی» است؟! اصلاً به جانبازی جوانان ایران در جنگ ایران و عراق مربوط نیست! اکنون به دنباله سخنان این آخوند بنگریم:

«شش دانگ این کشور به نام سیدالشهدا نوشته شده است» (در کدام محضر؟!)

حضرت آخوند بی میهن در بخشی دیگر از سخنانش می گوید:

«شما دیدید در شب‌های عملیات!! که سرود «ای ایران ای مرز پرگهر جایی نداشت، این کشور با نوای یاحسین یا حسین حفظ شد، نه با سرود ای ایران ای مرز پرگهر»!

خوب، هم میهنان، آیا باز هم در غیرایرانی بودن این «بی ریشه‌ها» شک دارید و آیا اکنون هم به «آخوند تو آخوند» بودن اوضاع کشور واقف شدید؟

ناگهان با زد و بندهای سیاسی و اقتصادی، دزدیده می شود و همانگونه که تاکنون شیوه ی جمهوری اسلامی بوده، نمایشنامه ی کی بود؟ کی بود؟ من نبودم! به روی صحنه کشورمان می آید و هر کس سخنی! و اظهار نظری! و دیدگاهی را عرضه می دارد، و از همه خنده دارتر، آخوند لاریجانی رییس قوه قضاییه جلوی دوربین خبرنگاران نمودار می شود و می گوید: چرا بیهوده به این و آن تهمت می زنی؟ اگر از من رییس نیروی قضایی هستم پرسند چه کسی این دزدی بزرگ را کرده می گویم: نمی دانم! بگذارید آرام آرام به کار رسیدگی کنیم تا قضایا روشن شود!

این «آرام آرام» به کار رسیدگی کردن ها از همان گونه رسیدگی هایی است که درباره قتل های زنجیره ای (ترور داریوش فروهر و همسرش و مختاری و پوپنده و زال زاده و غفور حسینی و...) انجام شد.

از همانگونه رسیدگی هایی است که درباره حمله به خوابگاه دانشجویان و کشتن یکی از آنها شد.

از همانگونه رسیدگی ها و دادرسی هایی است که برای شناختن قاتل «ندا» انجام شد.

از همان گونه بررسی ها و دادرسی هایی است که در این سی و دو سال بارها و بارها نمونه اش را در این کشور «آخوند تو آخوند» دیده ایم.

این که در این «آخوند تو آخوند» نام دزدهای ۳ هزار میلیارد تومانی را اعلام نمی کنند، روشن است که می خواهند جریان را ماست مالی کنند. بدنیست در این «آخوند تو آخوند» به سخنان گهربار آیت الله جوادی آملی هم به پردازیم.

آخوند مدعی است: ما در جنگ با عراق با شعار یا حسین! یا حسین پیروز شدیم نه با سر دادن ایران، ای مرز پرگهر!؟



زندگی همین است!



استادی در شروع کلاس درس، لیوانی پر از آب به دست گرفت. آن را بالا گرفت که همه ببینند. بعد، از شاگردان پرسید:
— به نظر شما وزن این لیوان چقدر است؟
شاگردان جواب دادند: ۵۰ گرم!
— ۱۰۰ گرم!
— ۱۵۰ گرم!
استاد گفت:

— من هم بدون وزن کردن، نمی دانم دقیقاً وزنش چقدر است. اما سؤال من این است: اگر من این لیوان آب را چند دقیقه همین طور نگه دارم، چه اتفاقی خواهد افتاد؟
شاگردان گفتند: هیچ اتفاقی نمی افتد! استاد پرسید:
— خوب، اگر یک ساعت همین طور نگه دارم، چه اتفاقی می افتد؟
یکی از شاگردان گفت: دست تان کم کم درد می گیرد!
— حق با توست. حالا اگر یک روز تمام آن را نگه دارم چه؟
شاگرد دیگری گفت: دست تان بی حس می شود. عضلات به شدت تحت فشار قرار می گیرند و فلج می شوند و مطمئناً کارتان به بیمارستان خواهد

کشید! همه شاگردان خندیدند.
استاد گفت: خیلی خوب است. ولی آیا در این مدت وزن لیوان تغییر کرده است؟
شاگردان جواب دادند: نه.
استاد گفت: پس چه چیز باعث درد و فشار روی عضلات می شود؟ در عوض من چه باید بکنم؟
شاگردان گیج شدند. یکی از آنها گفت: لیوان را زمین بگذارید!
استاد گفت: دقیقاً مشکلات زندگی هم مثل همین است!
— اگر آنها را چند دقیقه در ذهن تان نگه دارید اشکالی ندارد!
— اگر مدت طولانی تری به آنها فکر کنید، به درد خواهند آمد.
— اگر بیشتر از آن نگه شان دارید، فلج تان می کنند و دیگر قادر به انجام کاری نخواهید بود.
فکر کردن به مشکلات زندگی مهم است... اما مهم تر آن است که در پایان هر روز و پیش از خواب، آنها را زمین بگذارید. به این ترتیب تحت فشار قرار نمی گیرند، هر روز صبح سر حال و قوی بیدار می شوید و قادر خواهید بود از عهده هر مسئله و چالشی که برایتان پیش بیاید، برآیید!
● دوست من، یادت باشد که لیوان آب را همین امروز زمین بگذاری: زندگی همین است!



داریوش باقری

صفرهای بی ارزش!

روزی از دانشمندی ریاضیدان نظرش را درباره انسانیت پرسیدند، در جواب گفت:
— اگر زن یا مردی دارای اخلاق باشند، به آنها نمره ی یک می دهیم: (۱)
— اگر دارای زیبایی هم باشند یک صفر جلوی عدد یک می گذاریم: (۱۰)
— اگر پول هم داشته باشند دو تا صفر جلوی عدد یک می گذاریم: (۱۰۰)
— اگر دارای اصل و نسب هم باشند سه تا صفر جلوی عدد یک می گذاریم: (۱۰۰۰)
ولی اگر زمانی عدد ۱ (اخلاق) رفت؛ چیزی به جز صفر باقی نمی ماند... و صفر هم به تنهایی هیچ است و آن انسان هیچ ارزشی ندارد!

از دلتنگی ها:



— دلم تنگ شده برای پاکی دفتر نقاشی و گم شدن در آن خورشید همیشه خندان، آسمان همیشه آبی زمین همیشه سبز و کوههای همیشه قهوه ای!
— دلم تنگ شده برای خط کشی کنار دفتر مشق با خودکار مشکی و قلمز، برای پاککن های جوهری و تراش های فلزی، برای گونیا و نقاله و پرگارو جامدادی!
— دلم تنگ شده برای تخته پاککن و گچ های رنگی کنار تخته، برای اولین زنگ مدرسه، برای واکسن اول دبستان، برای سرصف ایستادن ها، برای دعا های اول صبح و خواندن سرود ای ایران سرصف.
— دلم تنگ شده برای مبصر شدن، برای از خوب، از بد
— دلم تنگ شده برای ضربدر و ستاره
دلم برای ترس از سوال معلم، کارت صد آفرین، بیست داخل دفتر با خودکار قلمز و جاکتابی زیر میزها،
جان گذاشتن کتاب و دفتر
— دلم تنگ شده برای لیوان های آبی که فلوت داشت
— دلم تنگ شده برای زنگ تفریح، برای عموزنجیر باف بازی کردن ها، برای لی لی کردن!
— دلم تنگ شده برای دعا کردن برای نیامدن معلم، برای اردو رفتن
— دلم تنگ شده برای تمرین های حل نکرده و اضطراب آن
— دلم تنگ شده برای روزنامه دیواری درست کردن، برای تزئین کلاس!
— دلم تنگ شده برای دوستی هایی که قد عرض حیاط مدرسه بود، برای خنده های معلم و عصیانیتش
— دلم تنگ شده برای کارنامه.... نمره انضباط، برای مهر قبول خرداد!
دلم تنگ شده برای خودم
دلم تنگ شده برای دغدغه و آرزو هایم
دلم تنگ شده برای صمیمیت مهربانانه کودکی ام
نمی دانم کدام روز در پشت کدام حصار بلند کودکی ام را جا گذاشتم
کسی آن سوی حصار نیست «کودکی» ام را دوباره به طرفم پرتاب کند؟

التعاريف والمجاني؟

پول تلفن نهد تا اداره آتش نشانی بدود.
خوش بین: مردی که تصور کند وقتی زنی پای تلفن خدا حافظی کند گواهی را خواهد گذاشت
دوران تجرد: دورانی که معمولاً برای مردها بعد از ازدواج شروع می شود
رفیق: کسی که همیشه به شما مقروض است
زوج ایده آل: شوهر که وزن لال
سوء ظن: سعی در دانستن چیزی که بعداً انسان آرزو می کند ای کاش آن را نمی دانست
سرخ پوست: مرد خوشبختی که وقتی زنش او را می بوسد صورتش ماتیک نمی شود
سنجاق قفلی: تنها قفلی که بدون کلید باز می شود
مرد مجرد: کسی که هنوز عیوبی دارد که خود نمی داند
معجزه: دختر خانمی که زنگ آخر جیم شود و به سینما نرود
هالو: شوهری که دستکش ظرفشویی را به جای اندازه دست خودش اندازه دست زنش بخرد

آدامس: تنها چیزی که توی دهان خانم ها بند می شود.
احمق: کسی که دختر همسایه را در تاریکی نبوسد.
ادب: یعنی کمک به یک خانم زیبا در عبور از خیابان حتی اگر به کمک احتیاج نداشته باشد.
ازدواج: قمار زندگی است و در قمار معمولاً برد با کسی است که بیشتر تقلب کند.
الکل: مایه گرانبهایی که همه چیز را محفوظ نگاه می دارد مگر اسرار آدم را
اورا قچی: تنها موجودی که زن ها را بهترین رانندگان دنیا میداند
ایده آل: شوهری که بتواند با زنش بهمان دقت و ملایمتی که در مورد اتومبیل تازه اش دارد، رفتار کند
بزیاری: فلک زده ای که زنش زشت و کلفتش بیربخت باشد
بوسه: تصادفی که فقط یک سیلی به آدم ضرر می زند
بیست سالگی: دورانی که پسر ها دنبال معشوقه می گردند دختر ها دنبال شوهر!
خسیس: کسی که وقتی خانه اش آتش می گیرد برای این که



نصرت الله نوح

به یاد کی بنوشم؟!

نمی دانم به یاد کی بنوشم
شرابی را که پر کردم به ساغر.
ولی می نوشم این را:
به: گل هایی که پژمرد
به: دل هایی که افسرد
به: انسانی که در زندان تاریک
شب و روز، مه و سال.
به صد سوز، به هر حال، به سر برد

گل امیدش از شلاق طوفان
پژمرد، نیفسرد
ولی بار گران زندگی را
به سوی خانه فردای خود، برد

به: رندی کز شراب ارغوانی
چو شد مست

دگر پیمانه نشکست
به غیر از مهربانی
نکرد از کین به ساقی سرگرانی
به: فریادی که، از حلقوم برخاست
ولی در بانگ یک، تک تیرگم شد
چو سنگی بر سبوشد
به کام شب، فروشد

به دنیای فسون پرداز دیروز
به گورستان امروز
به فردای درخشان دل افروز
که بر اهریمن خونریز و کین توز
اهورمزد است پیروز
اهورمزد است پیروز

شهرام پور رستم

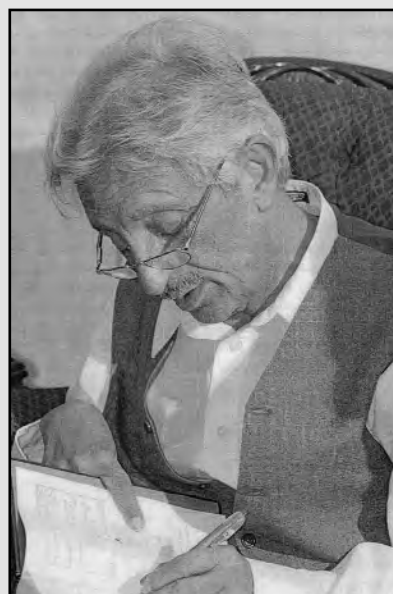
آسمان

برایم دعا می خواند
حتی درخت پاپتی خرمالو
مرا می شناسد
و بوسه های داغ فنجان
جشن تولدم را
علف خوار کرد

احمد و ثوق احمدی

زمزمه زنجره

در افق سرد بی ترانه ی پاییز
سوسوی چشم چراغ پنجره ای نیست
در شب خاموش باغکوجه ای اندوه
زمزمه ای با صدای زنجره ای نیست
می رسد از پشت ابر گیر نگاهت
بوی نسیمی از خیزی باران
در شب پاییز عمر چه می بینم؟
شبم گلبرگه ها، طلوع بهاران!



زنده یاد بیژن ترقی

در برگ ریز باغ

دیری است پشت پنجره
بنشسته ام خموش
در برگ ریز باغ پر از
خاطرات خویش
آوازه خوان کوچه پاییز
برگ زرد
گویی به گویش رهگذران دیار شب
خواند حدیث محنت و دلتنگی مرا
یک شاخه خزان زده
از پشت پنجره
سر می کشد که باز،
آرد به یاد قصه ی بی برگی مرا

باران پشت شیشه
چه غمگین به بارش است
دست خیال،
با قلم اشک بر رخم
گرم نگارش است
در سایه روشنی،
که گذر می کند ز دور
دل می شود ز شوق،
پر از نغمه و سرور
هر شام تا به صبح،
هر صبح تا به شام
این جمله بر زبان
می آیدم مدام
بازآ، بهشت من
بازآ، بهار من
فرزند نازنین فراموشکار من
بالا بلند من
ای غمگسار (جان) و دل دردمند من
هر چند درد خویش زیاران نهفته ام
بس قصه ها ز مهر و وفای تو گفته ام
رفتند همهرهان و مرا،
جا گذاشتند
آن پاره های جان و تن من،
کجا شدند؟
ما را در این خرابه،
چه تنها گذاشتند
پاییز ۱۳۸۱



محمود طیاری

دوشنبه بازار

بازار دوشنبه
سخت شلوغ بود!
پای هر درخت:
یک پاسدار

به مشدی گفتم:
گو شواره هایم به گرو!
راضی ام برود -
دو ذرع چیت بردارد:
برای خودش -
پیرهنی!
مشدی گفت:

- «مگر مردم را نمی بینی
که من، من دارند -
نان به خانه هاشان

می برند!؟»

به چشم هایم
آب می زدم
خنک بشوم!
گاودزد پایین محله مانرا
دیدم:

به یک پاسدار

کوکا تعارف کرد.

ماتم برد!



جواد شجاعی فرد

آهنگ

کسی آواز مرا می شنود

که بهانه سازی

در آستین دارد

چه داد و چه بیداد

از بادا باد تو می زنم

با چکاوکی

- حنجره ی زخمیده ی فریاد -

از قدیمی های همینم در بغل

خاموش هزار چنگ خمیده

در آغوش می کشم

در همه می ی تار و تنبوری

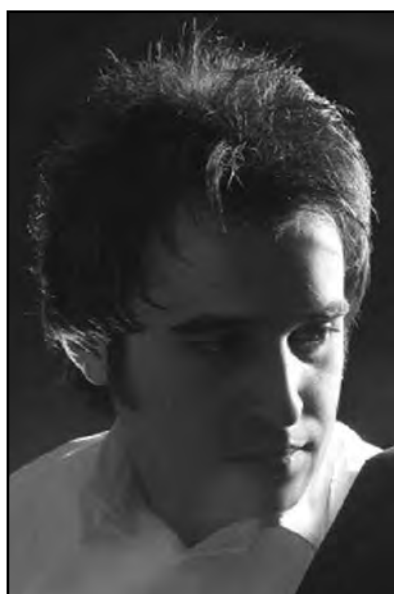
که از هر کوک تازه می ترسد

بز نم، به سیم آخر بز نم

کدام زخمه

سرکشی اسبم را

به نت چار نعل می باز د



وحید پورزارع

عشق و عزا

روزی نیامده آمدم

کنارت ایستادم و

شعری خواندم

اتوبوس هنوز نیامده بود و

عروسی باران بود

و چتر من،

در آسمان می رقصید....!

تنها مسافر این خط توبودی و

تنها شاعر این ایستگاه من

که هر روز،

طبق آیین و مقررات عاشقی

می بایست شعری بخوانم

با بلیت های پاره انتظار در جیب و

راه نرفته ی هر روز،

در چشمان تو!...

روزی نیامده آمدم

ترا بخوانم و

کنارت بایستم...

اتوبوس رفته بود و

عزای خیابان بود

و شعرهای من خونین، انگار

زیر چرخ های اتوبوس

مرده بود...

ر-رخشانی

آرمانگاه مهر

چند سال واندی گذشت

تا بر کشتی پندار

به جزیره ی شرقی رسیدم،

سپس دیگر بار

سنگ گران تجربه را،

بر دوش کشیدم.

در بندرگاه غرب،

آوای بیهودگی را شنیدم.

در جزیره شمال

میوه ی گناه را چشیدم،

و بر ساحل جنوب

خواب و خیال را برچیدم.

چند سال واندی گذشت

تا به لنگرگاه منزل رسیدم

و از ژرفای جان ام

نشان آرمانگاه مهر را پرسیدم.



سیروس مشفقی

ای جنگل ...

تمام باغستان

— پناهگاه من مهربان به باغ و نسیم —

در انجماد زمستان زودرس فرسود

— تو ای کبود وسیع!

— ای حماسه ی پایان ندیده:

— ای جنگل

بیاس حرمت اندوه جاودانی من

در آن عمیق ترین انزوای مطلق خویش

پناهگاهم باش!



فرشته شعله ور

باد باز یگوش!

کسی آنجا نیست

آن بالای دور

آن جا که ماه،

به نیمه دیگرش می پیوندد

پرنده ی بی خبر

اوج و فرود را،

در یک لحظه می آموزد،

در ورطه سیاه فرو می افتد

و پروازش را فراموش می کند،

آبی دوری که تا انتهای،

همه آبی ها ادامه دارد

در آن پنجره ای،

برای گشودن نیست

ونه دیواری برای تکیه زدن.

آهای، آنجا کسی نیست

که سلام مرا جواب گوید؟

آینه ای که تصویر مرا،

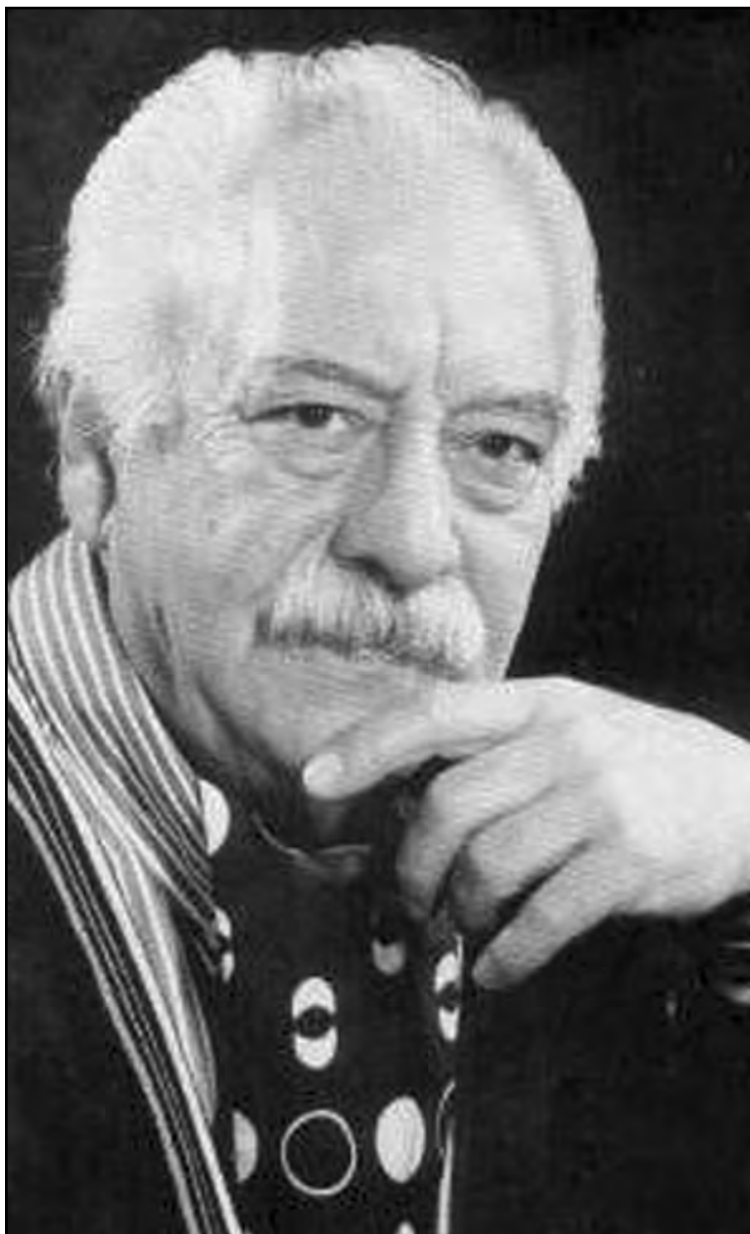
منعکس کند.

پس راستی من به کجا خواهم رفت؟

بیچاره من که شادی خود را

به باد باز یگوش سپردم

تا آن را به دیار واهی برساند؟



چهره پنهان طنزپرداز یک هنرمند مشهور سینما و تئاتر:

نصرت کریمی

اشاره: نصرت کریمی هنرمند سینما و تئاتر، در واقع یکی از طنزپردازان انتقادی ایران است که اگر کار سینما و برنامه های تلویزیونی را دنبال نمی کرد و فقط می نوشت بلاشک یکی از نویسندگان طنزپرداز مشهور ایران می شد. گرچه در همه آثارش نیز - اوبه خصوص در چهره های عروسکی و هم در فیلم هایش - این طنز و انتقاد گزنده دیده می شود آن چه می خوانید معانی طنز آمیز برخی ترکیب ها و کلمات به سبک و سیاق و حال و هوای آنچه قبلاً از «عبید زاکانی» خوانده بودیم.

گنده دماغ = کسی که دماغش بوی گند بدهد.
پینه دوز = کسی که پایش را توکفش هیچ کسی نمی کند اما دستش همیشه درکفش دیگران است.
استخر خالی از آب = برای شنای کسانی که شنا بلد نیستند.
همیشه طلبکار = کسی که به هیچ کس قرض نداده است.
کوفته کاری = کوفته با ادویه ی کاری.
تشخیص = قایقی که روی آب باشد.
عاقبت اندیش = کسی که در زمان حال زندگی نمی کند.
خودبین = کسی که پیوسته در مقابل آئینه باشد.
قهوه خانه = محلی که فقط چای می دهند.
سبیل = جمع سه بیل.
نان سنگ = نانی که مثل سنگ باشد.
نردبان = مثل دربان، کسی که نرده را می پاید.
بازار = برعکس بیزار.
زنبور = زنی باموی بور.
قلم خودنویس = چیزی که خودش می نویسد.

دست تنها = دستی که ازدواج نکرده باشد.
دست شویی = محلی که در آنجا بیش از شستن دست، کارهای دیگر می کنند.
دست چسبانگی = دستی که اموال دیگران به آن می چسبد.
گر به رو = راهی که گویا سنگ نمی تواند از آنجا عبور کند.
گر به ی بی چشم و رو = آدم های بی چشم و رو برای این که از احساس گناه رنج نبرند، این صفت نابهنجار را به گر به نسبت داده اند.
گر به وحشی = مسلماً از آدم ها که با بمب اتم میلیون ها ممنوع خودشان را می کشند، وحشی تر نیست.
گر به دزده = بیشتر از انسان ها دزد نیست.
شراب = آبی است که شربه پامی کند.
قرطاس = طاسی که قر می دهد.
سخنران = رانی که سخن می گوید.
سخندان = مثل قندان، ظرفی که در آن پراز سخن است.
سر باز = کسی که کلاه بر سرش نباشد.

نوکر = کسی که به تازگی کر شده باشد. یا کرونین!
دست در کار = هنگامی که پادرکار نباشد.
کاردستی = کاری که با پانتوان انجام داد.
دستمال = دستی که تمایل به مالیدن دارد.
دست به سینه = دستی که برای سینه زنی مناسب باشد.
دست چپ = دستی که چشمش چپ باشد.
دست راست = دستی که کج نباشد.
دست خر = دستی که خرو بی شعور باشد.
دست فروش = کسی که دست می فروشد.
دست دادن = کسی که دستش را به دیگری می بخشد.
دست نشانده = کسی که دستش را نشان می دهد.
دست رو کردن = کسی که دستش را پشت رو می کند.
دستک دنبک = دستی که دنبک می زند.
خوش دست = دستی که خوشحال و خوش باشد.
دست بند = النگوی مزاحم.
دست بز = وقتی که دست به زن دست می زند.

“DEVOLUTION”

فیلمی از احمد بهارلو و راد بهارلو

روایت تازه‌ای از مصیبتی بزرگ که
سی و سه سال است بر ایرانیان نازل شده است



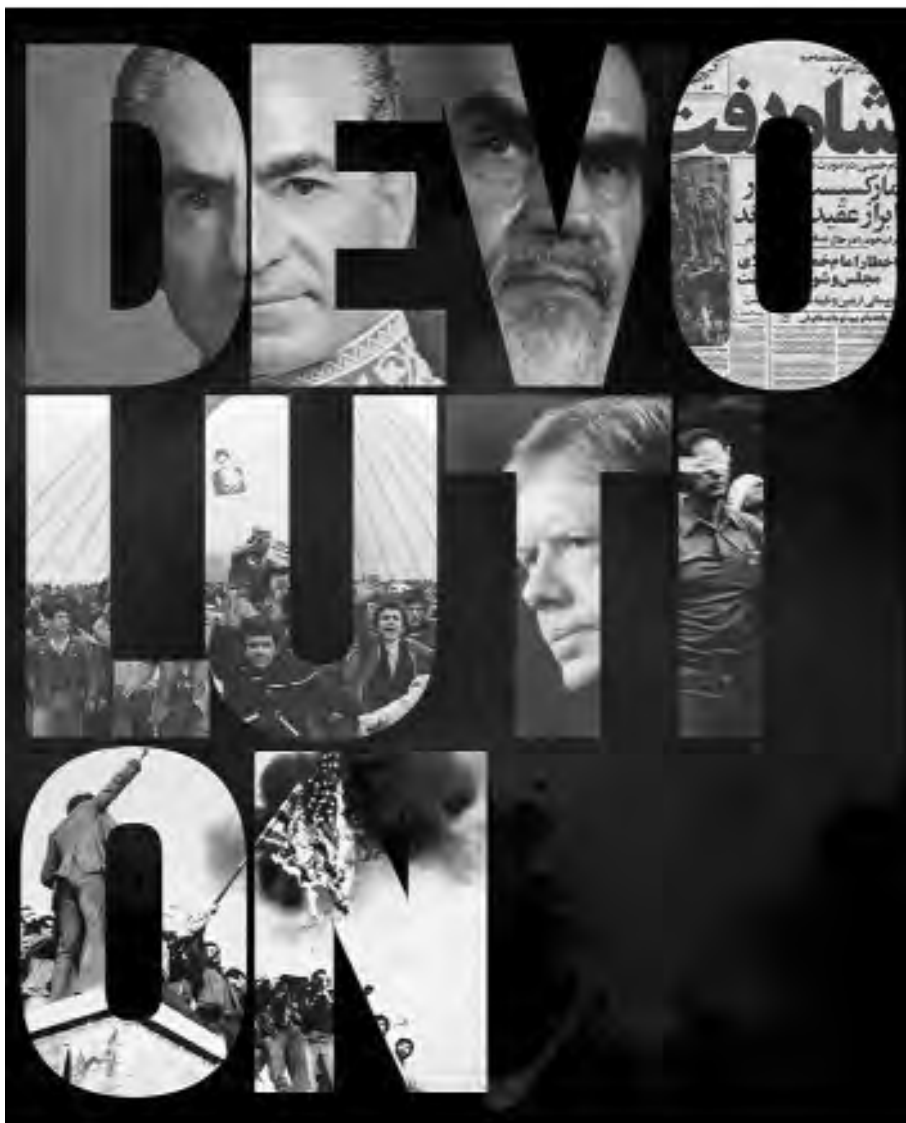
دروازه = دری که همیشه واژه.
آشپز = کسی که پلو پختن بلد
نباشد.
تهران = ته ران.
بیداد = کسی که قادر به داد
زدن نباشد.
کار چاق کن = کسی که کار را مثل
چپق و قلیان چاق می کند.
ساعت کار = اوقاتی که همه
سرکار حاضرند ولی کاری انجام
نمی دهند.
خودکار = معده ای که خودش کار
کند.
کار مزد = شلاقی که مردم به کار
وامی دارد.
کار بدنی = کاری که بدون فکر
انجام شود.
کار فکری = کسی که به کار
فقط فکر می کند.
کار بر = کسی که کار را می برد.
خلاف کار = چیزی که در ایران
بسیار یافت می شود.
کار سیاه = کار با زغال.
سفت کاری = کاری که سفت و
سخت باشد.
نازک کاری = کار با کاغذ و زوررق.
کار اجباری = کاری که وقتی
انجام نشود مسرت آمیز است.
کار دستجمعی = نتیجه کار عظیم است، اما هر کس خیال می کند به تنهایی آن کار عظیم را انجام داده
است.

کار بزرگ = کاری که از انسان های کوچک ساخته نیست.

شیرین کاری = کاری که در شیرینی پزی انجام
می شود.
تازه کار = کارگری که هنوز بیات نشده باشد.
کهنه کار = کسی که با کهنه کار می کند.
همه کاره = کسی که هیچ کار بلد نیست.
کارگاه = محلی که در آنجا گاهی کار انجام می شود.
کارشکنی = کسانی که در شکستن کار
تخصص دارند.
کارفرما = کسی که کار نمی کند. فقط کار را فرمان
می دهد.

کاردان = کسی که کار را می داند ولی انجام نمی دهد.
کارمندان = کسی که روزی یک ساعت به اندازه ی
حقوقش کار می کند و بقیه روز، عاطل و باطل است.
ستمکار = کسی که اگر کار نکند، مفیدتر است.
شب کار = کسی که در تاریکی کارش رونق دارد.
درستکار = کسی که همیشه کلاهش
پس معرکه است.

بدبخت = کسی که از دیدن خوشبختی های خود غافل است.
خواهر و مادر = جورکش آقایان هنگام مرافعه و فحاشی.
سرخوش = کسی که به غیر از سر تمام بدنش ناخوش باشد.
خودسر = کسی که سرش مال خودش باشد.



برای سفارش خرید و اطلاعات
بیشتر لطفاً به وب سایت
WWW.DEVOLUTIONMOVIE.COM
یا با تلفن: ۹۳۵۰-۴۹۱-۲۰۲ رجوع فرمائید.



باید هشیار بود که اسلام‌گرایان میانه‌رو این بار مبارزه مردم را به سوی «الگوی ترکیه» منحرف نکنند!

بیننده را به یاد محمود الزهار یکی از اسلام‌گرایان به شدت افراطی حماس می‌اندزد. در نخستین سخنرانی خود در طرابلس پایتخت این کشور گفت: «ما مسلمان و طرفدار اسلام میانه‌رو هستیم. ما اجازه فعالیت به ایدئولوژی‌های افراطی اعم از چپ یا راست نمی‌دهیم. رهبری جدید لیبی با هرکسی که بخواهد انقلاب ما را بدزد، برخورد خواهد کرد. ما حکومتی قانونی و عادلانه برپا خواهیم کرد که مهم‌ترین منبع آن احکام اسلامی و شریعت خواهد بود» (مو به مو به نقل از منابع آلمانی. رسانه‌های فارسی زبان این سخنان را به روی خود نیاوردند!). بر اساس آنچه در منابع غربی منتشر شده است، مصطفی عبدالجلیل، وکیل، قاضی و وزیر دادگستری قذافی بود و هنگامی که قذافی او را در فوریه گذشته به بنغازی فرستاد تا با شورشیان مذاکره کند، عبدالجلیل در آنجا با «دیدن» مبارزه شورشیان (به یاد داشته باشید که آن موقع تازه مبارزه شروع شده بود!) از قذافی برید و نخستین وزیری شد که به شورشیان پیوست. من در اینجا اضافه می‌کنم، کسی هنوز نمی‌داند او در بنغازی فقط مبارزه شورشیان را «دید» یا



الاهه بقراط
نویسنده - روزنامه‌نگار

یک آدم خوب!

به گزارش خبرگزاری‌های بین‌المللی «مصطفی عبدالجلیل (رهبر) شورشیان لیبی و رییس شورای ملی انتقالی لیبی» با ریش اسلامی و لکه کبود و متظاهرانه مهر نماز بر پیشانی (به جامانده از دوران وزارتش در حکومت اسلامی - سوسیالیست قذافی) - که شباهت ظاهریش

کسان دیگری را هم «دید» و در واقع به آنها پیوست! به هر روی، پس از تشکیل شورای ملی انتقالی لیبی در اروپا که گروه کوچکی از چند حقوقدان و مدافع حقوق بشر است، از عبدالجلیل دعوت شد تا ریاست آن را بپذیرد و او هم پذیرفت. منابع غربی می‌نویسند، همه می‌گویند او آدم خیلی خوبی است!

تقسیم کشت و کشتار!

نخست باید توضیحی درباره واژه ترکیبی «بهار عربی» بدهم. کسی که کمی، در حد مدرسه، به دستور زبان فارسی آشنا باشد می‌داند «ی» در آخر اسم یا به معنای تحبیب است و یا برای نسبت دادن به کار می‌رود. «ی» در واژه «عربی» ربطی به تصغیر ندارد و «ی» نسبت است مانند ایرانی، اسلامی، ترکی. بهار عربی یعنی بهاری که به عرب و اعراب نسبت داده می‌شود و سرزمین‌های آنها را در بر می‌گیرد.

بیشترین نام خانوادگی ایرانیان نیز نه با «ی» به معنای تصغیر (برخی علائم رایج تصغیر در زبان فارسی «ک»، «چه»، «ه» و «واو» هستند) بلکه در نسبت با تعلق جغرافیایی، خانوادگی و غیره شکل

گرفته است. اگرچه «بهار عربی» ترکیبی فارسی است و دلیلی ندارد آن را با دستور زبان عربی سنجید ولی در عربی نیز هنگامی «ی» علامت تصغیر است که در میان کلمه به کار می‌رود. (به نوشته دهخدا) مانند «حسین» که تصغیر «حسن» و «رجیل» که تصغیر «رجل» است. این توضیح برای کسانی ضروری بود که ادعای فراوان و دانش اندک دارند و با تکبر بی‌جایی که معلوم نیست از کدام برتری موهوم ناشی می‌شود.

از فرستنده‌های ماهواره‌ای دستور صادر می‌کنند و مخاطبان استدلال‌های چوبین و «سانتی‌مانتال» خود را عده‌ای پای منبر نشین می‌شمارند که چشم به دهان آنها دوخته‌اند تا ببینند چه در می‌افشانند تا همان گونه فکر و عمل کنند!

باری، جالب است که غربی‌ها و اساسا کشورهای قدرتمند، از جمله روسیه و چین، که پیشرفت خود را مدیون و مرهون عرفی‌گرایی و رعایت اصل جدایی دین از دولت به شکل سکولاریسم یا لائسیسم هستند، بر این اصرار دارند که کشورهای مسلمان نشین نقشی بیش از آنچه در زندگی مردم لازم است به دین خود بدهند و آن را در حکومت و دولت خویش سهیم سازند و ساختار

هر اندازه که جنبش کشورهای عربی در معرض خطر دیکتاتوری سنتی و دیکتاتوری دینی قرار دارد، به همان اندازه ایران در حال پشت سر نهادن این خطر است!

دولت سردهند، آن هم به نام دموکراسی! نظام ترکیه شاید به عنوان یک ساختار لائیک در یک کشور مسلمان نشین، الگوی خوبی بود، ولی نه به عنوان نظامی که در آن اسلامگرایان اتفاقاً همان نظام لائیک را نشانه گرفته‌اند! این نگرانی را امروز در گفتگو با روشنفکران ترک و مردمی که تفکر عرفی دارند، به روشنی می‌توان دریافت. به نظر من، به وسیله همین اسلامگرایان «میان‌رو» راهی به سوی آینده‌ای گشوده می‌شود که در آن بیشترین بنیه سیاسی و اقتصادی کشور باید صرف نبرد با اسلامگرایان افراطی شود زیرا آنها دیر یا زود ابراز وجود خواهند کرد و سهم خود را از اسلامی خواهند خواست که به نام آن دارد حکومت می‌شود!

در این نبرد، هر دو هنگامی که پای سرکوب مخالفان و دموکرات‌ها و مدافعان حقوق بشر و اقلیت‌های قومی و مذهبی به میان آید، البته متحدان دیرینه، همدل و هم‌زبان یکدیگر خواهند بود. ایرانیان این را نیز تجربه کرده‌اند.

حقوق بشر و احکام اسلامی! در این میان، مسلمانانی که ادعای دموکراسی و دفاع از حقوق بشر دارند، اگر واقعا درباره دین خود مطلع هستند، باید بهتر از هر کس دیگری بدانند که دموکراسی و حقوق بشر را نمی‌توان از قوانین و احکام اسلامی و شریعت و یا هر دین دیگری استخراج کرد. اگر چنین می‌بود نه قرون وسطا می‌داشتیم و نه این همه جنگ و کشتار بر سر تحمیل ادیان، از جمله اسلام، در می‌گرفت! اعتراف به این واقعیت و تلاش برای خصوصی کردن دین و راندن آن به جایگاه واقعی خویش در حریم افرادی که به آن اعتقاد دارند، کمترین کاریست که مسلمانان مدعی دموکراسی و حقوق بشر می‌توانند انجام دهند.

تشکیل جمهوری‌های اسلامی با هدف تقلید از الگوی نامعلوم ترکیه، و با پشتیبانی کشورهای قدرتمند، در واقع یک مهر دو جانبه است: این الگو از یک سو باید اسلامگرایان افراطی را مهار کند و از سوی دیگر دست و پای دموکراسی را (به اندازه چهارچوب یک رژیم اسلام‌گرای میانه رو) قطع کند.

جمهوری‌های اسلامی دوست غرب با پشتیبانی آنها می‌توانند سالیان دراز به این وظیفه خود به خوبی عمل کنند و در عین حال با منابعی که در اختیارشان قرار می‌گیرد، به برخی از خواست‌های به‌ویژه اقتصادی مردم پاسخ گویند.

به این ترتیب تا به راه افتادن جنبش‌های اعتراضی و اجتماعی بعدی که شاید یکی دو نسل دیگر بروز کنند، همه چیز امن و امان خواهد بود. پس از آن هم: **الله اکبر!** یعنی؟ بله، نه خدا بلکه الله، نه بزرگ، بلکه بزرگترین است!

ایران اما یک گام سی ساله جلوتر است: در ایران باید هشیار بود تا اسلامگرایان میانه‌رو این بار مبارزه مردم را به سوی «الگوی ترکیه» منحرف نکنند و یک تجربه خطرناک با نتایج نامعلوم را به عنوان تنها بدیل در برابر شرایط کنونی ایران ارائه ندهند.

تجربه ما ایرانیان! «الگوی ترکیه» سالها پیش در زمان ریاست جمهوری خاتمی - و زمانی که نام «اصولگرایان» هنوز «محافظه‌کار» بود - از سوی «اصلاح‌طلبان» مطرح شد.

این الگو اما زمانی خوب است که اعتقادات مذهبی رؤسا و مسئولان کشورش درست مانند جرج بوش که فردی بسیار مذهبی است -

و یا بسیاری از مسئولان کشورهای دیگر که عقاید مذهبی خود را دارند - برای خودشان محترم باشد و آنها از هیچ راهی نتوانند آن عقیده را در ساختار سیاسی و حقوقی کشور دخالت دهند نه اینکه همسران محجبه‌شان را به مثابه نماد بارز اسلام‌گرایی دنبال خودشان راه بیندازند و ندای تغییر قانون اساسی به سود گسترش همین نماد و نقش بیشتر دین در

به هر بهانه‌ای راه می‌افتد، از جمله آنچه در هفته‌های اخیر در دو استان آذربایجان شرقی و غربی به خاطر تخریب دریاچه اورمیه روی داد، به سخنان صریح «تونی بلر» نخست وزیر پیشین انگلستان و سارکوزی رئیس جمهوری فرانسه درباره تغییر رژیم و نقش تخریبی جمهوری اسلامی توجه کرد.

یک تجربه خطرناک!

در این میان، هر اندازه که کشورهای عربی در نبرد بین دیکتاتوری سنتی و دیکتاتوری دینی با خطر روی کار آمدن اسلامگرایان فرقه‌های مختلف روبرو هستند، به همان اندازه ایران در حال پشت سر نهادن این خطر است.

چالش بزرگ کشور ما در حال حاضر و در آینده نزدیک، بین انواع و اقسام اسلام‌گرایان مخالف و یا معترض جمهوری اسلامی کنونی و مدافعان دموکراسی است. در مورد نگرانی برای ترکیه و کشورهای عربی، برای نمونه به حوادث مربوط به اسرائیل اشاره می‌کنم. اگرچه هر دو توسط دولت‌های ترکیه و مصر مهار شده‌اند لیکن این بدین معنی نیست که ارتجاع مذهبی (که هم از چپ استالینی و ضدامپریالیست، و هم اسلام‌یون غرب ستیز و ضد اسرائیلی تغذیه می‌شود) نمایندگان در دولت‌های تازه تأسیس عربی ندارد و قادر نیست خود را سازماندهی کند و به اشکال مختلف، از تروریسم تا فعالیت حزبی، به تضعیف جبهه دموکراسی بپردازد.

حقوقی نظام خویش را بر اساس احکام اسلامی و شریعت بنا نهند! آن هم از سوی فرقه‌های اسلامی متفاوتی که در تناقض، و گاه در دشمنی با یکدیگر قرار دارند.

من همان گونه که پیش از این هم نوشتم، بر این گمان هستم که کشورهای قدرتمند فکر می‌کنند از این طریق می‌توانند از یک سو، بنیادگرایی و تروریسم اسلامی و افراطیون مسلمان را توسط حکومت‌های خود آن کشورها مهار کنند و از سوی دیگر گشت و کشتار تروریسم اسلامی را بین خود کشورهای اسلامی تقسیم کرده و آن را به مرزهای آنها محدود سازند. در واقع، مالِ بد، بیخ ریش صاحب‌اش!

مدعی نظام‌های موجود؟!!

یک جنبه دیگر (این سیاست و «اسلام‌دوستی» کشورهای قدرتمند) عقب نگاه داشتن عمدی کشورهای مسلمان نشین است زیرا در شرایطی که عنان اقتصادی چین و هند از دست در می‌رود، تنها از این راه می‌توان، بازار کار و سرمایه و تولید و مصرف را در کشورهایی که جمعیتی انبوه را در خود جای داده‌اند، کنترل کرد.

هر سیاستی که به قدر برافراشتن این کشورها منجر شود، به این معنی است که از منابع محدود جهان که ناعادلانه تقسیم شده است، آنهایی که بیشتر دارند - باید کمی از سهمی که برای خود قائل شده‌اند - چشم‌پوشند تا اندکی بیشتر به نورسیدگانی برسند که بر حقوق خویش آگاه گشته‌اند. کدام آدم و دولت عاقلی داوطلبانه چنین می‌کند حتی اگر مدافع و مهد دموکراسی و حقوق بشر باشد؟!!

در این میان در ایران (به مثابه یک کشور غیرعربی) سه دهه است که حادثه‌ترین نوع جمهوری اسلامی، حاکم است، بدین معنی که احکام اسلام و شریعت در آن، در قالب یک ساختار تئوریزه شده، نه مانند طالبان افغانستان و یا جمهوری اسلامی پاکستان یا سلطان نشین عربستان، بلکه به عنوان یک ساختار مدعی در برابر نظام‌های موجود، ارائه شده است.

شواهد داخلی و خارجی نشان می‌دهد که توفان و گردبادی که دیکتاتور‌ها را - و نه الزاماً دیکتاتور‌های عربی و اسلامی می‌روبد، به زودی به منشأ خویش یعنی ایران باز خواهد گشت.

کافیست در کنار اعتراضاتی که در گوشه و کنار کشور



ایران ما از کشورهای عربی یک گام سی ساله جلوتر است!

فیلترها، شرطها، اگر و مگرها، گروهها، احزاب، سازمانهای قومی، اصلاح طلبهای ضربه خورده از رژیم، تجزیه طلبان و فدرال خواهان برای تشکیل کنگره و آلترناتیو و ائتلاف علیه حکومت اسلامی:

ایران از همه ما مهم تر است!

از جمله اصلاح طلبان آمده به خارج کشور) با شخصیت های سکولار /دموکرات (که خواهان انحلال همه ی اشکال حکومت مذهبی در ایران اند) زیر یک سقف جمع شوند و بجای تک اندیشی و تکروی به یافتن راه حلی کارآمد و مورد توافق همه برای مشکلات کشورمان بپردازند.

شعاری که برای این همایش انتخاب شده و برای مدعوتین نیز بازگویی شد اینگونه بود: «ایران از همه ی ما مهم تر است». متأسفانه همراه با این آقایان، تعدادی از کسان دیگری هم که برای این همایش و مفاهیم دعوت شده بودند (مثل شیرین عبادی، ابوالحسن بنی صدر، محسن سازگارا، امیرحسین گنج بخش، و دکتر علمداری) به بهانه ها یا دلایل مختلفی به تورنتو نیامدند. حال آنکه شخصیت های متعددی رنج سفر را بر خود هموار کرده و یا، اگر همزمان با همایش درگیر فعالیت های دیگر خود بودند، با ارسال پیام های ویدئویی اقدام شبکه ی ما را تأیید کردند، از جمله ی: این شخصیت ها می توانم از شاهزاده رضا پهلوی، مهندس حسن شریعتمداری، دکتر فرهنگ قاسمی، مصطفی هجری، حسن داعی، سیروس آموزگار، عباس خرسندی، نعمت آرم، حسین علیزاده، عبدی کلانتری، سعید قاسمی نژاد، نیک آهنگ کوثر، و اردشیر زارع زاده نام ببرم. بر این فهرست باید نام اعضا برجسته ای از شبکه ی سکولارهای سبز را نیز اضافه کرد که با علاقمندی تمام در بحث ها شراکت داشتند.

بدین ترتیب، کوتاهی در برقراری مکالمه از جانب شبکه ی ما و شخص من نبوده است. جناب واحدی و دوستان شان چنین تشخیص داده بودند که صلاح نیست به همایش تورنتو بیایند و جریان گفتگو با دیگر شخصیت های سیاسی را آغاز کنند.

توضیح در مورد اینکه دلایل شان برای این امتناع چه بوده، بر عهده ی من نیست، اما بر این نکته واقفم که، پس از اتمام همایش، خانم حقیقت جو بخاطر شرکت در همایش و ایراد سخنرانی بشدت

برای او شرح دادم و دعوت مرا مطرح کردم، جناب واحدی گفت که «اگر نوری زاده و مخملباف به تورنتو بیایند من هم با آنها همراه خواهم بود و در آنجا سخن خواهم گفتم».

متأسفانه، از آن پس، از هیچ یک از این آقایان خبری نشد بطوری که ما مجبور شدیم اسم آقای نوری زاده را (که خود خواسته بودند بیایند) از بروشور همایش حذف کنیم. این در حالی بود که خانم فاطمه ی حقیقت جو، چهره ی دیگر جناح اصلاح طلبی دعوت آقای دکتر آرام حسامی را - که عضو شورای هماهنگی شبکه و مسئول گفتگو با ایشان شده بود - پذیرفتند و در «همایش تورنتو» سخنرانی ایراد کردند.

شخصیت های متعدد!؟

هدف ما آن بود که با ایجاد تسهیلات لازم (همچون پرداخت هزینه سفر و اقامت، که از جانب چند تن از اعضا شبکه تأمین شده بود) امکانی را فراهم کنیم تا شخصیت های مختلف (و

کرده اند آن است که چرا، پیش از اظهارات هفته ی گذشته ام، با مجتبی واحدی تماس نگرفته ام.

لازم است توضیح دهم که در جریان برگزاری همایش تورنتو، شبکه ی ما تصمیم گرفت که از طیف اصلاح طلبان درگیر در جنبش سبز نیز دعوت کند تا در این همایش شرکت کنند و نظر خود را در مورد ایجاد یک کنگره ی ملی و یک آلترناتیو سکولار /دموکرات در خارج کشور بازگو کنند.

از آنجا که شورای هماهنگی شبکه، انجام مذاکرات برای دعوت از برخی از چهره های سیاسی - اجتماعی را بر عهده ی من گذاشته بود، من از طریق آقای دکتر علیرضا نوری زاده (که خود داوطلب شرکت در همایش ماشده بود) تلفنی با مخملباف و واحدی صحبت کردم.

گفتگوی من با واحدی نیم ساعته ی طول انجامید و پس از اینکه من مقصود از «همایش تورنتو» را



اسماعیل نوری علا

راه درازی که رفته ایم!

یک مقاله، یک برنامه ی ویدئویی، یک مصاحبه ی تلویزیونی و یک گفتگوی تلفنی / رادیویی از من در هفته ی گذشته - همگی در مورد سخنان مجتبی واحدی پیرامون تصمیم شان بر ایجاد یک کنگره ی ملی و تعیین یک آلترناتیو در برابر حکومت اسلامی - با واکنش های متعددی روبرو شدند و خوانندگان و دوستان زیادی در بحث های مربوط به آن، بخصوص در سایت های، شرکت کرده و در رد و تصویب سخنانم نظر دادند.

من سال هاست که در نوشته ها و برنامه های رسانه ای خود، در مورد ضرورت ایجاد یک کنگره ی ملی و یک آلترناتیو سکولار /دموکرات در خارج کشور سخن گفته ام هم چنین در بهمن ماه سال پیش نیز - با همت معتقدان به سکولار /دموکراتیسم، شبکه ی سکولارهای سبز ایران (با هدف اتحاد سکولارها و کمک به ایجاد یک آلترناتیو وجود آمد).

این شبکه در همایش خود در خرداد ماه گذشته ی در شهر تورنتو کانادا نیز اعلام کرد که مرحله ی تشکیلاتی خود را از سر گذرانده و وارد مرحله ی عملیاتی خود در راستای تشکیل کنگره ی ملی خواهد شد.

اکنون، در برابر این همه اظهار نظر بر خود لازم می بینم که اندکی از آنچه گذشته و می گذرد را برای هموطنان شرح دهم:

دعوت به «همایش»!

نخستین نکته ای که برخی از دوستان مطرح



سی سال گفتگو نکردن و یکدیگر را دشمن دانستن، فضایی مسموم و بی روزن آفریده است!

با سرزنش برخی از دوستان خود روبرو شدند. همچنین، در هفته‌ی اخیر یارانی می‌پرسیدند که چرا بین من و واحدی مناظره‌ای برقرار نمی‌شود. تا طرفین نظرات خود را در برابر مردم مطرح کنیم. من، به سهم خود، از این پیشنهاد استقبال می‌کنم و آماده‌ام تا در هر مناظره‌ای که یک «طرف ثالث» برقرار کند با ایشان به گفتگو بنشینم. حتی اگر چنین طرف ثالثی یافت نشود، شبکه‌ی سکولارهای سبز آماده است تا وسیله‌ی انجام این مناظره را در یک رسانه‌ی فراگیر فراهم آورد.

سکولار، اصلاح طلب؟!!

در عین حال، مجتبی واحدی در مصاحبه با «بی.بی.سی» رسماً توضیح داده اند که به سکولاریسم اعتقاد ندارند و فقط مخالف حکومت فعلی‌ست! و من از این سخن وی چنین نتیجه گرفتم که، پس، کنگره‌ی ملی و آلترناتیو مورد نظر ایشان هم – تا اطلاع ثانوی – نمی‌تواند سکولار باشد.

برخی بر من خرده گرفتند که عدم اعتقاد مجتبی واحدی به سکولاریسم نمی‌تواند دلیل آن باشد که وی خواهان یک حکومت سکولار نیست. در این مورد، دو روز پیش، خانم فرحناز عمادی، سرپرست انجمن سکولارهای سبز شهر کلن در آلمان، مطلبی را در «فیس بوک» خود منتشر کرده که می‌تواند راه‌گشای بحث ما باشد.

خانم عمادی نوشته است که: «دیشب

در برنامه‌ی صحبت و پاسخ در حضور مجتبی واحدی شرکت کردم.

در حضور دیگر اندیشان در شهر کلن از وی سوال کردم: «آقای واحدی! شما چرا در بی.بی.سی گفتید که سکولار نیستید، با اینکه شما می‌دانید که سکولاریزم یک حکم (لازم) دموکراسی است، و فقط جدایی دین و مذهب و ایدئولوژی را از حکومت می‌خواهد و نه ضدیت با آنها؟ آقای واحدی! این ترس من و دیگر هموطنان من است که شما یک اسلام‌گراواتی را ترجیح می‌دهید!»

جناب واحدی در جواب من گفت: «اگر سکولاریزم این است، پس من یک سکولاریستم و به هیچ وجه به یک حکومت اسلامی و ایدئولوژیک، از هر نوع‌اش، اعتقادی ندارم».

این، بی‌شک، خبر خوبی است و من امیدوارم که در روزهای آینده شاهد روشنگری‌های بیشتری در این زمینه از جانب جناب واحدی باشیم. در عین حال، لازم می‌دانم که در همین مورد توضیحی را مطرح کنم. به اعتقاد من، از گفتگوی بالا می‌شود چنین استنباط کرد که مجتبی واحدی از آن جهت با سکولاریسم موافق نبوده است که فکر می‌کرده این اندیشه در ضدیت با مذهب است و حال که خیال‌شان از این بابت راحت شده می‌تواند اعلام‌کند که «اگر سکولاریزم

این است، پس من یک سکولاریستم»!

جالب است که وی همین روش را در مورد «اصلاح طلبی محمد خاتمی» هم به کار برده و گفته است: «اگر اصلاح طلبی این است من افتخار می‌کنم که بگویم اصلاح طلب نیستم». اما، از نظر من، اینگونه سخنان «مشروط» که با یک «اگر» بزرگ آغاز می‌شوند می‌توانند راه‌گریزی از مطلبی که اعلام می‌کنیم نیز باشند. در مورد اصلاح طلبی

و معایب آن را اصلاح و رفع کند.

آلترناتیو حکومت مذهبی حکومتی است غیرمذهبی (سکولار) و مبتنی بر اعلامیه جهانی حقوق بشر (دموکرات) که نه برای اصلاح بلکه برای انحلال حکومت اسلامی و لغو قانون اساسی مبتنی بر شریعت فرقه‌ی شیعه‌ی دوازده امامی می‌کوشد. ما، در شبکه سکولارهای ایران، به عنوان سربازان و تسهیل‌کنندگان جریان آلترناتیو

تجزیه‌طلبان در ایجاد موانع مختلف در راه تحقق یک ائتلاف به شدت فعالند!



سخن ایشان بدین معنا است که «من اصلاح طلب هستم اما اگر نام آنچه آقای خاتمی می‌کند و می‌گوید: «این اصلاح طلبی است! من اصلاح طلب نیستم».

سکولاریسم سیاسی

ایشان در شهر کلن نیز گفتند: «اگر سکولاریسم مقوله‌ای ضد دین باشد من سکولاریسم را قبول ندارم». این سخنان بیشتر به «تجاهل العارف» می‌ماند، در حالی ما تاکید می‌کنیم ما سکولاریسم سیاسی هستیم و این نوع سکولاریسم برای برداشتن محضورات ناشی از حکومت فعلی در راه ادیان و مذاهب و آزادی کفر و دین نیز می‌کوشد.

من و یارانم در شبکه‌ی سکولارهای سبز خواستار تشکیل کنگره‌ی ملی «سکولار / دموکرات»‌ها و ایجاد یک «آلترناتیو سکولار / دموکرات» در برابر حکومت اسلامی هستیم و معتقدیم کنگره و آلترناتیوی که صفت «سکولار / دموکرات» را با خود نداشته باشد بکار انحلال حکومت اسلامی و برقراری حکومتی مبتنی بر اعلامیه‌ی حقوق بشر نمی‌خورد. آلترناتیو هر پدیده، در همه‌ی جهات، با خود آن پدیده متفاوت و متضاد است. یک آلترناتیو اسلامی (مثلاً، بگیریم، رحمانی!) نمی‌تواند در برابر حکومت اسلامی فعلی بایستد

سازی، در کار خود موفق بوده‌ایم و پیشرفت‌کارها حتی سریع‌تر از انتظار ما بوده است.

تمامیت ارضی، تجزیه‌طلبان

بد نیست هم‌میهنان ما بر این نکته نیز واقف باشند که ایجاد یک ائتلاف گسترده با شرکت مخالفان سکولار / دموکرات و انحلال طلب علیه حکومت اسلامی کار چندان ساده‌ای نیست؛ چرا که در این راه مشکلات و موانعی سی و چند ساله بوجود آمده و رشد کرده اند که نمی‌توان آنها را یک شبه از راه گفتگو و مفاهمه حل و برطرف کرد.

کافی است که شما به مسئله‌ی ملیت‌ها و اقوام ایران توجه کنید و ببینید که چگونه «احزاب غیرمنطقه‌ای» ما (همچون حزب مشروطه ایران یا حزب پان ایرانیست) با آوردن واژه‌هایی همچون «ملیت» و «فدرال» کلاً مخالف بوده و آنها را نشانه‌ی «تجزیه طلبی» می‌دانند و، در برابرشان، احزاب منطقه‌ای ایران – در نهادی که اتحاد کرده‌اند و نامش «کنگره‌ی ملیت‌های ایران فدرال» است و در اساسنامه‌ی خود – رسماً اعلام می‌دارند که خواهان «حکومتی فدرال در چهارچوب ایران» هستند.

سی سال گفتگو نکردن و یکدیگر را دشمن دانستن فضائی را آفریده که مسموم و بی‌روغن است.

اینکه بتوانیم نشان دهیم که باید حساب احزاب و اشخاص تجزیه طلب را – از احزاب منطقه‌ای خواهان حفظ تمامیت ارضی و یکپارچگی ایران جدا کرد و، با بی‌اعتنائی به آن – یکی‌ها، این دیگری‌ها را دوست شمرد و کوشش‌شان را قدر شناخت، کاری بس دشوار است.

نمونه‌اش هم اعلامیه‌ای است که همین دو-سه روزه در اینترنت می‌چرخد و از جانب تشکیلاتی به نام «حزب دموکرات کردستان» خواستار آن است که کشور کردستان مستقل، از بهم پیوستن کردستان‌های ایران و ترکیه و سوریه و عراق، بوجود آید.

در این میان، برخی از دوستان این اعلامیه را به حساب «حزب دموکرات کردستان ایران» گذاشته اند که عضو مؤثر کنگره‌ی ملیت‌های ایران فدرال و متعهد به حفظ تمامیت ارضی ایران است. تجزیه طلبان در ایجاد موانع مختلف در راه تحقق یک ائتلاف به شدت فعالند.

تجزیه هراسان نیز سخت آماده اند تا بهر بهانه انگشت اتهام خود را به سوی تشکلات ملیتی – قومی بگیرند. کنگره فیلتردار!

اگر به این شعار معتقد باشیم که «ایران از همه‌ی ما مهمتر است» آنگاه نمی‌توانیم از پیدایش هر نیروی تازه نفسی که بخواهد در راستای ایجاد کنگره و آلترناتیوی سکولار / دموکرات بکوشد استقبال نکنیم.

من اگر از جناب واحدی می‌خواهم که «در مورد کنگره و آلترناتیو مورد نظر خود» توضیحات روشن‌گرانه‌ای بدهد بدان سبب است که اگر بدانیم که ایشان با توان و امکانات بیشتری برای تحقق آرزوهای سکولار / دموکرات‌ها به میدان آمده اند ما نیز باید همه‌ی کمک‌ها و امکانات خود را در اختیار ایشان می‌گذاریم تا شاید کار ایجاد ائتلاف بزرگ مخالفان حکومت اسلامی هرچه زودتر سامان یابد. اما، در عین حال، نمی‌توان نگران آن نبود که وقتی جناب واحدی، در همین اولین قدم، پادشاهی خواهان و شورای مقاومت را از فهرست شرکت‌کنندگان در کنگره‌ی ملی خود معاف کرده اند (اولی را مادام‌العمر و دومی را تا زمانی که از عملیات تروریستی خود توبه نکنند) از کجا پیداست که در آینده نیز فیلترهای استصوابی دیگری را هم در کار نیاورند که موجب شود کنگره و آلترناتیو‌شان نه صفت «سکولار / دموکرات» را در نام خود داشته باشد و نه حتی بتوان صفت «ملی» را بدان اطلاق کرد.

در پایان اضافه‌کنم که، در هر حال، حتی وجود دو کنگره و دو آلترناتیو (یکی بر ضد حکومت اسلامی و یکی علیه دولت اسلامی) خود می‌تواند در روشن شدن تکالیف همه‌ی دست اندرکاران سیاست در خارج کشور مؤثر باشد و از این بابت نیز نمی‌توان اظهار خوشحالی نکرد.



عکس از: قاسم بیگزاده

ناصر شاهین پر

ما امروز ندانسته به خیلی از شخصیت های تاریخی افتخار می کنیم. مجسمه های آنان را و یا آرامگاه این شخصیت ها باشکوه هر چه تمام تر بنا می کنیم. اما حقیقت آن است که ما ملتی افتخار گم کرده هستیم. به قول شاعر بزرگ معاصر حتی از «استخوان برادرمان» برای دشمن «دسته ی چاقو» ساخته ایم. منشاء و مبداء این گونه افتخارات تاریخی از شروع کار رضا شاه آغاز می شود. رضاشاه می خواست که در روح یک ملت خواب زده ی درویش مسلک بنگی، روح و وطن خواهی بدمد و این خفته ی چندصدساله را بیدار کند و به حرکتی وادارد.

حقیقت امر این است که در سال های آغازین قرن اخیر، در کار تاریخ جست و جو و کند و کاوی به صورت امروزی صورت نگرفته بود. مردم پایان عهد قاجار یک بار سر بلند کردند دیدگانشان به افتخارات مردان جهان گیر و نجات دهنده ی ایران باز شد.

خود من یاد دارم که در کتاب های درسی دوران دبستان، از سلطان محمد خوارزمشاه - که در مقابل حمله ی مغول فرار را برقرار ترجیح داده بود - از فرار مردانه و سلحشورانه یاد کرده بودند. حالا می فهمم که آنها به دنبال افتخارات تاریخی می گشته اند ولی کم آورده بودند.

همین امروز یکی از سلسله های پادشاهی دوره ی اسلامی که از آن به نیک نامی یاد می شود که در عهد سلطنت آنها مردم ایران در آسودگی بیشتری زیست کرده اند. از جهاتی مبداء و منشاء بدبختی ها و تیره روزی های سالیان بعد از خودشان بوده اند.

سامانیان که منشور و لوا از خلفای عباسی دریافت می کردند، سیاست اشان این گونه اقتضا کرده دسته جات بسیار بسیار متنوع راهزن و غارت گر را، در زیر یک پرچم و باهدف توسعه ی اسلام نگهداری و جمع آوری کنند. مامی دانیم که در این عصر و زمانه گروه های متعددی بودند که اسبی و شمشیری و نفراتی را جمع کرده بودند و با عناوین مختلف باهدف «جهاد در راه اسلام» به شهرها و روستاها حمله ور می شدند و آنچه به دستشان می رسید از احشام و اموال و نفرات را به غارت می بردند.

سامانیان از این «داوطلبان جنگ در راه اسلام» استفاده کرد و در مرزهای شرقی ماوراء النهر، آن سوی جیحون لشگری پنجاه هزار نفره برقرار کرد و



ملتی افتخار گم کرده!

رضاشاه می خواست که در روح یک ملت خواب زده، درویش مسلک و بنگی روح و وطن خواهی بدمد!

۲. جنگ با کفار و غارت معابد هندی ها.
۳. مصادره ی اموال مردم ثروتمند و سرشناس.
در مورد جنگ با کفار بسیار شنیده و خوانده ایم. در مورد مالیات، آن چنان خارج از توان مردم بوده که در آخر کار مردم نیشابور، از طغرل سلجوقی استقبال می کنند.
اما مصادره ی اموال مردم، به اختصار بگویم که این آغاز سرنگونی خاندان های دهقان ایرانی بود. خاندان های بزرگی که در عهد ساسانیان رکن دفاعی و رکن اقتصادی کشور بودند.
به علاوه حضور این خاندان های بزرگ در دربار ساسانیان سبب شده بود که از سهم فره ایزدی پادشاهان کاسته شود و اراده و تصمیم این خاندان ها در امور مهم کشور اثر داشته باشد. این بدان معناست که قدرت مطلق پادشاه به مرور می رفت که تقسیم شود. یعنی قدرت مطلق تصمیم گیری، برای شاه باقی نمی ماند.
همین «خاندان های بزرگ اقتصادی» و به اصطلاح امروزی «فئودال» در قرون وسطای اروپا در پایه ریزی دموکراسی و محدود کردن قدرت پادشاه مؤثر بودند. این آن چیزی بود که ما ایرانی

بعد از هفت یا هشت سال خدمت و گذراندن دوره های تعلیمی به مقامات سرهنگی و سپه سالاری می رسیدند.
این ترکان سپه سالار به امیری شهرها هم برگزیده می شدند. قدرت روز افزون آنها در دربارهای بخارا و بغداد، کار را به جایی رساند که در بغداد، خلیفه عوض می کردند و در بخارا در صورت لازم پادشاه را می گشتند و پسرش را به جای او می نشانند. سیاست غلط سامانیان کار را به جایی کشاند که ترکان به تدریج قلمرو سامانیان را از کف اشان ربودند و «سلسله های ترک» جانشین سلسله های پارسی زبان شدند.
مانند: غزنویان، سلجوقیان و سپس خوارزمشاهیان. این ها با خود آداب و رسوم قبیله ای خود را به ایران آوردند. بافت فرهنگی طبقه ی حاکمه - که بر زور و شمشیر متکی بود - شکل تکامل یافته تری به خود گرفت.
اگر به ساختار اقتصادی غزنویان دقت کنیم. آن طور که از «تاریخ بیهقی» می توان فهمید، متکی بر سه رکن بوده است:
۱. مالیات های غیرمنصفانه از مردم

در لحظات مقتضی به آنها فرمان حمله به ترکان غیرمسلمان می داد. این لشگریان در حملات به شهر طراز و سایر مراکز جمعیتی ترکان ماوراء النهر، اموال بسیار زیادی را به غارت با خود می آوردند به اضافه ی انسان اسیر شده، از مرد و زن. هشتاد درصد اموال غارتی سهم سپاهیان بود و بیست درصد به امیر سامانی می رسید. همین طور غلامان. تعداد غلامان ترک در دستگاه سامانیان به حدی رسیده بود که گاه قیمت آنها تنزل پیدا می کرد.
امیران سامانی مقداری از اموال غارتی و تعدادی از غلامان را به عنوان تحفه ی جنگی (جنگ در راه اسلام) برای خلیفه می فرستادند. هم در بغداد و هم در بخارا این غلامان گروه بندی می شدند. جوانان خوش قد و بالا و نازک بدن را برای تشریفات دربار انتخاب می کردند، بعضی از آنان را اخته می کردند که در حرمسرای ها به کار نظارت بر زنان مشغول شوند و گروه کثیری را به خدمت سپاهی می گماشتند.
سپاهیان ترک، در بغداد و بخارا از خود کار ذاتی و لیافت بیشتری نشان می دادند به همین جهت



**چکه !
چکه !**

معلم نه پیامبر!

یکی از عقاید بودا مبنی بر این است که نباید هیچ موجودی را از بین برد چون که هر موجود به تدریج و با توالی چندین زندگانی (از حشره تا یک انسان کامل) زندگی خواهد کرد و هر نوع حیات نیز، مقدس است. بودا هرگز ادعای پیامبری نکرد و خود را «معلم» می خواند که راه صحیح زندگی را به مردم می آموزد به همین علت بودایی ها که اکثریت چندین صد میلیونی دنیا هستند که خدا را نمی پرستند.

نادریه کجاست؟

بندر بوشهر که امروزه با احداث نیروگاه اتمی شهرت بین امللی یافته است در ابتدا شهر کوچک ماهیگیری بود اما در دوران نادرشاه به پایگاه دریایی و کارگاه کشتی سازی مبدل شد و به صورت بندری فعال، از نظر نظامی و تجاری درآمد. در سال ۱۱۴۶ هجری نادرشاه آنجا را «نادریه» نامید و رونق «نادریه» با پایتخت شدن در دوره کریم خان زند بیشتر شد و اهمیت «بندرعباس» را کم کرد.

گاوهاندار!

«بوفالو» یک نوع گاوهاندار وحشی است که در سرزمین های گرمسیری آسیا و آفریقا زندگی می کند. معروف ترین نوع آن بوفالوی آبی هند است ولی به اشتباه گاوه آمریکایی (BISON) را بوفالومی نامند. در هند و سایر کشورهای آفریقا «بوفالو» را اهلی کرده و به عنوان وسیله کار استفاده می کنند.

قصه آن زمان ها

یکی از نویسندگان پیشروی جهان که آثارشان جهانی شده «جیوانی بوکاسیو» از اولین نویسندگان ایتالیایی و از پیشگامان داستان های کوتاه (نول) جهان هم به شمار می رود (۱۳۷۵-۱۳۱۳ میلادی). او علاوه بر شعر و شاعری معروف ترین شاهکار ادبی اش به نام «دکامرون» را خلق کرد که حدود صد قصه کوتاه است از زندگی عده ای از جوانان در یک خانه روستایی در نزدیکی فلورانس. این داستان ها از نظر تنوع و هم چنین ارائه تصویر زنده، گویای زندگی مردم ایتالیا در قرن چهاردهم است. از این داستان ها چند فیلم سینمایی هم تهیه شده است.

یک ویرانی دیگر

در دوران باستان یک شهر دیگر در مصر به نام «تب» بود در کنار رود نیل در مصر علیا و مدت ها پایتخت مصر بود تا اسکندریه جای آن را گرفت و مرکز مهم ثروت و تجارت بود. بزرگ ترین معبد ها در آنجا ساخته شد و مجسمه ابوالهول (موجودی با سر انسان و بدن شیر) در آنجاست ولی بسیار معابد آن ویران شده است.



تابلوی ناصرالدین سوار بر اسب کجاست؟

به روایت زنده یاد ایرج افشار — ماهنامه بخارا (اسفند ۱۳۸۸): در میان اوراق بازمانده از الله قلی خان قاجار معروف به ایلخان در سازمان اسناد ملی، عکس نقاشی جعفر، از ناصرالدین شاه قاجار که بر اسب سفید سوار است به دست آمد. شوربختانه مشخص نیست اصل این پرده نقاشی موجود باشد و چه بسا که از میان رفته باشد. در عکس آثار پارگی دیده می شود. درباره جعفر نقاش — که خود را خاندان دستگاه ناصرالدین شاه نامیده است — شرحی در کتاب احوال و آثار نقاشان قدیم ایران «تألیف» محمدعلی کریم زاده تبریزی «چاپ لندن» (سال ۱۹۸۵) مندرج است. و چهار پرده نقاشی کار او شناسانده شده است. میرزا جعفر تربیت شده مدرسه دارالفنون و شاگردان صنایع الملک بوده است. عکس آن نقاشی چاپ می شود تا مگر کسی بداند که اصل نقاشی کجاست؟ دوستم آقای بهمن بیانی کنجکاوانه از کاخ گلستانی ها پرسیده است آیا خبری (از تابلو فوق الذکر) دارند آنها گفته اند: «در گوشه از آن کاخ دیده می شود»!

Crown Valley Market Place

مواد غذایی سالم و مورد اطمینان شما اینجا است!

27771 Center Drive

Mission Viejo, CA 92692

Tel: (949) 340-1010

ها از دست دادیم.

در این شرایط، روحانیت مسلمان چه کرد؟ روحانیت مسلمان به طمع مال و منال و نشستن بر کرسی قدرت، یک پارچه کارگذار پادشاهان ترک شد. تا جایی که امام محمد غزالی در کتاب معروف «احیاء العلوم» خود نوشت: اینان. این روحانیون لقمه ی حرام می خورند. این ها دستگاه پادشاه را تباه می کنند و پادشاه، ملک و ملت را به تباهی می کشاند.

الگوهای رفتاری ترکان غالب، کار را به جایی کشاند که همین امام محمد غزالی با تبعیت از رسوم پادشاهان ترک، نوشت: خودبیزک (آلک) و خان (سفره) باعث فساد است. خوردن غذا با کارد و چنگال، کار عجمان است و کراحت دارد. چرا که ترکان غذا را با دست می خوردند و آدابی، جز آن که تابع رسم پادشاهی نبود می توانست حتی حرام باشد.

همین غزالی در جای دیگر مسلمانان را مخاطب قرار داده که: چرا اینقدر می گویند: نظافت من الایمان! نظافت این نیست که شما دست و تن و بدنتان را بشویند. حضرت رسول اکرم و صحابه ی مکرم اشان غذا می خوردند و چربی دست اشان را با کف پایشان پاک می کردند. بروید روحنان را تمیز کنید!

پیروی روحانیت مسلمان از ترکان غالب فقط در این گونه آداب نبود. آنها ایمان و باورهای اسلامی و خود اسلام را به امیران ترک در مقابل وجهی فروختند.

یکی از رسوم دربارهای ترک تشریفاتی بود به نام «محضر نویسی» که این اسم هم چنان ناپسند مقداری از معنایش برای ما باقی مانده است.

وقتی یک پادشاه ترک دست به جنایت بزرگی می زد، شهری را قتل عام می کرد، و یا اعمالی در این حد ضد انسانی و ضد بشری. «محضر» تشکیل می داد. یعنی روحانیون طراز اول و قضات اسلامی را به دربار دعوت می کردند و در آن مجلس توسط دبیران نامه ای نوشته می شد در وصف معدلت پروری پادشاه و حکمرانی او به عدل و داد که در گذشته چندان سابقه نداشته است. این نامه را روحانیون مسلمان و قضات امضاء می کردند و مهر می زدند. نسخه ای از این نامه نیز برای خلیفه می فرستادند!

یک بار در این یادداشت ها اشاره کردم که ساخت و پررنگ داستان های «خدای نامک» که به دست و با ابتکار فردوسی پرداخته شده است — بدون تردید با الهام از وقایع زمان خود بوده است. فردوسی جلسه ای را به نام «محضر نویسی» برای ضحاک مار دوش و صف می کند که موبدان و ستاره شناسان پای آن صحنه گذاشته اند. اما با زیرکی روشن فکرانه ی خاص خود از شرح رویداد دوران باستان، از عبارت «محضر نویسی» نام می برد که در زمان دولت های اسلامی باب شده بود.

این روحانیت را در طول تاریخ هر قدر با دقت دنبال کنیم. جز خوردن مال مردم مسلمان و «انتقال ظلم حاکمان غالب بر ملت ستم کشیده» هیچ کار دیگری نداشته اند.

ننگنامه



خیانت‌هایی که ریاست جمهوری برگزیده رهبر به فرهنگ و تاریخ ایران مرتکب شده است:

توضیح: سردبیر و هیئت نویسندگان هفته نامه فردوسی امروز از نقطه نظر سیاسی حکومت اسلامی را خلاصه در وجود به قول خودشان رهبر معظم «ولایت فقیه، سیدعلی خامنه‌ای» و هیئت وزرای نهاد رهبری می‌دانند و به همین جهت برای رؤسای سه قوه و شخص احمدی نژاد به عنوان رئیس جمهور، ارزش یک نوکر دست به سینه قائلند و نمی‌خواهند روی سخن و لبه تیز حمله متوجه او باشد دیگران چه بروند و یا چه بمانند. چه بسا در مافیای آخوندی «رهبر» نیز چنین وضعی داشته باشد و با این حال نمی‌توانیم در مورد سیاست‌های اتخاذ شده از سوی رییس جمهور رژیم به طور اساسی روبرو شویم (چنان که در مقاله اساسی که در ذیل می‌خوانید و جناب علی فرهنگ به آن اشاره کرده است). ولی با این حال یک بار برای همیشه این دفتر انتقاد از «پامنبری‌های رژیم» را می‌بندیم و امیدواریم سایر قلم به داستان فقط در حد طنز و شوخی سر به سر گذاشتن، رییس جمهور و سایر رؤسای رژیم را جدی بگیرند! «سردبیر»

علی فرهنگ

لیبرال و سوسیالیست و ... است. پس این فضای سرکوب و سانسور و خفقان آزادی بیان چه توجیهی دارد؟ چنین عملکردی نه توجیه قرآنی و نه توجیه ایرانی دارد که در ازای تاریخ خود همواره پناهگاهی برای پناهندگان عقاید گوناگون از یهودیان تا مسیحیان نخستین بوده است. در زمانی که مسیحیت در اروپا سرکوب میشد، کهنترین کلیسای جهان در ایران (ماکو) برپاگردید.

این سرکوب فرهنگی تنها برگرفته از فضای خفقان دوران استالین و اربابان فعلی روسی محمود احمدی نژاد است. نوه و نتیجه همانهایی که در پی پیروزی انقلاب مشروطه، به فرماندهی «کلنل لیاخوف» روسی مجلس شورای ملی را به توپ بستند.

● **حوزه دانشگاه:** یکی از ننگین تری قسمتهای کارنامه ضد فرهنگی احمدی نژاد را باید در این حوزه جستجو کرد. انتخاب وزیری فاقد حداقل‌های لازم برای حوزه ای به این

از مطالب و مقالات را با یک دیکتاتوری استالینی گونه حذف کردند.

● قلع و قمع وبلاگها و فیلترینگ سایته‌ها:

سرکوب فرهنگی احمدی نژاد به حوزه هنر و مطبوعات محدود نشد و دامن حوزه اینترنت را نیز گرفت. علاوه بر انسداد (فیلترینگ) سایتهای این مدت صدها وبلاگ نویس نیز به جرم طرح دیدگاههای خود بازداشت و به زندان افتادند. پرسش اینجاست که کجای این رفتار ضد فرهنگی و سرکوب آزادی بیان با ادعای «الغای منطق قرآنی» مطابقت دارد؟ قرآنی که در آیه ۱۸ سوره «زمر» آن آمده است: «بشارت بده بندگان مومن من کسانی هستند که همه سخنان را می‌شنوند و بهترین آنرا پیروی می‌کنند...» خوب لازمه «شنیدن همه سخنان» چیست؟ بدیهی است نخستین شرط آن امکان طرح همه سخنان از حق و ناحق، کافر و مسلمان،

کارگردان مشهور سینمای ایران آوردند به بهترین شیوه ای رسا تر از هر مرثیه سرایی دیگری در خصوص ظلم وارده بر عرصه سینمایی کشور است.

● قلع و قمع روزنامه‌ها یا به عبارت دیگر رکن چهارم دموکراسی:

احمدی نژاد به شدت فضای نسبتاً آزادی و کوتاه مطبوعات دوران محمد خاتمی سرکوب گردید. اکثریت قریب به اتفاق روزنامه های «اصلاح طلب» توقیف شدند و اندک روزنامه های اصلاح طلب باقی مانده نیز در فضای وزارت فرهنگ «صفار هرندی» سانسورچی زورنامه کیهان، به خود سانسوری و «خنثی پیشگی» افتاده‌اند.

پس از تقلب انتخاباتی ۸۸ و قاحت دولت به حدی رسید که با گسیل بازرسهای ویژه به چاپخانه های همین یکی دو روزنامه اصلاح طلب باقی مانده در شب قبل از انتشار بسیاری

خیانت‌های احمدی نژاد در حوزه فرهنگ ایران و ایرانی به قدری گسترده می‌باشد که هرکسی که به شکلی با هر یک از شاخه‌های این حوزه مرتبط باشد از عمق فجایع صورت گرفته در این خصوص با خبر است. اما از آنجا که متاسفانه حافظه تاریخی برخی از ایرانیان ضعیف است - (مثال بارز آن مانند «ذوق زدگی» و خام شدن عده ای به واسطه اتخاذ سیاست «ناسیونالیسم دروغین» از سوی احمدی نژاد - که بازنگری دقیق آنچه در حوزه فرهنگی اتفاق افتاده است به این شرح ضرورت پیدامی‌کند.

● **قلع و قمع سینمای ایران:** از آثار قوی اعم از فیلمنامه و اکران، حاکمیت فضای سانسور و تنزل سطح سینمای ایران به یک سینمای مبتذل به مصداق مثل؛ شیربی‌یال و دم‌و بی‌اشکم. در این رابطه مصادیق بسیاری وجود دارد که حاجت به بیان نیست. بلایی که در تقلب انتخاباتی بر سر «جعفر پناهی»

اهمیت یعنی انتخاب «زاهدی» به عنوان وزیر علوم، تحقیقات و فناوری و بدتر از وی انتصاب «کامران دانشجو» به عنوان پاداش صحنه گردانی وی در تقلب انتخاباتی به عنوان وزیر وزارتخانه مورد اشاره بیانگر عمق فاجعه است. فاجعه ای که برخی از مصادیق آن را به شرح ذیل میتوان برشمرد:

– برکناری مدیران با سابقه عالی و استخوان دار دانشگاهها و جایگزینی عناصر اطلاعاتی و امنیتی به جای ایشان

– تغییر محتوای کتابهای علوم انسانی دانشگاهها

– اخراج و بازنشستگی اجباری استادان با تجربه و باسوادى همچون دکتر حسین بشیریه و دکتر خسرو شاهنده و سپردن کرسی استادی به مهره های سرسپرده رژیم یا فاقد حداقل های لازم

– ستاره دار کردن و اخراج و زندانی کردن دانشجویان

– انحلال تشکل های دانشجویی و توقیف نشریات دانشجویی

– حاکم کردن فضای امنیتی و رعب و وحشت در دانشگاهها

– به آتش کشیدن کتابخانه حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران در نخستین سال روی کار آمدن احمدی نژاد (بسیاری از اسناد خطی و گرانها و یادگار رجال گذشته ما به عمد سوزانده شد).

– ارتباط تنگاتنگ احمدی نژاد با تئوریسین خشونت یعنی مصباح یزدی در زمان روی کار آمدن وی تا پیش از آغاز جنگ قدرت در درون رژیم بسیار بارز و آشکار بود. در نخستین سال آغاز به کار احمدی نژاد، مصباح یزدی اعلام کرد محتوای کتابهای علوم انسانی دانشگاهها باید تغییر کند، به دنبال آن وزارت علوم احمدی نژاد کمیته ای را مامور بررسی و اجرای این پروژه کرد و مصوبات آن را به صورت حذف کتب دروس انسانی به اجرا گذاشت.

● حوزه میراث فرهنگی:

تخریب که در حوزه میراث فرهنگی و تاریخی ایران در چهار سال نخست ریاست جمهوری احمدی نژاد صورت گرفت با هیچ یک از ادوار تاریخی قابل مقایسه نیست، که البته باز هم مانند سایر موارد مصادیق آن بسیار است؛ از صدور مجوز حفاری های چاه نفت در زیگورات چهار هزار ساله چغازنبیل شوش گرفته تا تخریب بسیاری از بناهای تاریخی و در نهایت فاجعه غم انگیز «احداث

سد سیوند» با تبعات زیانبار آن که به دلیل اهمیت بسیار، نمیتوان به سادگی از کنار آن گذشت.

به ویژه این مسائل باید مورد توجه کسانی باشد که بدون آگاهی ژرف از مسائل سیاسی (هرچند خود را علامه دهر نیز می پندارند) با خوشحالی فریب ژست های ناسیونالیستی توخالی و عوام فریبانه احمدی نژاد و رحیم مشائی را در دوران ریاست جمهوری تقلبی خورده و برای ایشان هورا میکشند.

ساختن سد سیوند در تنگه بلاغی فارس و در نزدیکی محوطه های تاریخی تخت جمشید و پاسارگاد، آه از نهاد کلیه ایران دوستان سراسر جهان برآورد.

سازمان میراث فرهنگی احمدی نژاد به ریاست رحیم مشاعی تمام تلاش خود را کرد تا تبعات فاجعه آمیز ساختن این سد را به مسئله تاثیر نم و ایجاد گل سنگ بر سنگ تراشی های تخت جمشید و پاسارگاد خلاصه کند و در نهایت این مسئله را نیز با وعده نصب دستگاه رطوبت سنج و نظر کارشناسان خنثی جلوه دهد، در حالی یک واقعیت بلا تردید بود و آثار مخرب آن نیز پیدا شده است.

– غیر از سازه های تخت جمشید و پاسارگاد مورد تهدید سد سیوند قرار گرفته است، ناحیه تنگه بلاغی که سد در آن آبیگری شد، دره ای باستانی و سرشار از یادگارهای تاریخی همچون راه شاهی، کوشک داربوش، گورستان سربازان اشکانی، کوره های ذوب فلز

سه هزار ساله و بسیاری از آثار دیگر بود که با وجود اعتراض ها و تجمع های گوناگون در مقابل ساختمان میراث فرهنگی و وزارت نیرو، در نهایت با سفر محمود احمدی نژاد به فارس و قیچی کردن روبان قرمز، آبیگری سد آغاز و این آثار به زیر آب رفت.

هیچ یک از تلاش ها و اعتراضات دوستداران فرهنگ و آثار تاریخی ایران، کوچکترین انعطافی در احمدی نژاد برای محو مفاخر تاریخی ایرانیان به وجود نیاورد، سد سیوند با دستور مستقیم و در حضور وی آبیگری شد و علاوه بر خشکاندن دریاچه «پرشان» سندی تاریخی از خیانت های فرهنگی احمدی نژاد بر جای گذاشت.

– خوب است باورمندان به سیاست های اخیر «ناسیونالیسم دروغین» احمدی نژاد، این مسائل را نیز بدانند.

● نشر خرافات و بدعت های مذهبی:

گسترش خرافات و رواج بدعت های مذهبی نیز یکی دیگر از موارد قابل ذکر در کارنامه خیانت های فرهنگی احمدی نژاد است. به طوری که از این جهت دوره چهار ساله نخست ریاست جمهوری وی با دوران چهار صد ساله صفویه همچون رواج شیعه گری، رمالی و جن گیری و خرافات و بدعت های مذهبی گسترده که تبعات آن تا امروز نیز گریبانگیر ایران است قابل مقایسه است. با این تفاوت که علاوه بر انتقاد وارد بر صفویه از این بابت، از بسیاری جهات صفویه کارنامه درخشان و قابل دفاعی داشت که ریاست جمهوری احمدی نژاد ندارد.

از سخنان واهی و معروف احمدی نژاد در خصوص احاطه وی توسط هاله نور در سازمان ملل متحد گذشته،



مسائل جدی تری وجود دارد که بیم آن میرود تا با توجه به تمایل شدید لایه هایی از مردم کم سواد ایران به خرافات مذهبی (بحث خرافات مذهبی با اصل دین تفاوت دارد) به تدرج و با گذشت زمان، کم کم رنگ و بوی بدعت های جدید دینی را گرفته و دیگر کسی توان زیر سؤال بردن این گونه مناسک خرافی و بدعت آمیز را نداشته باشد.

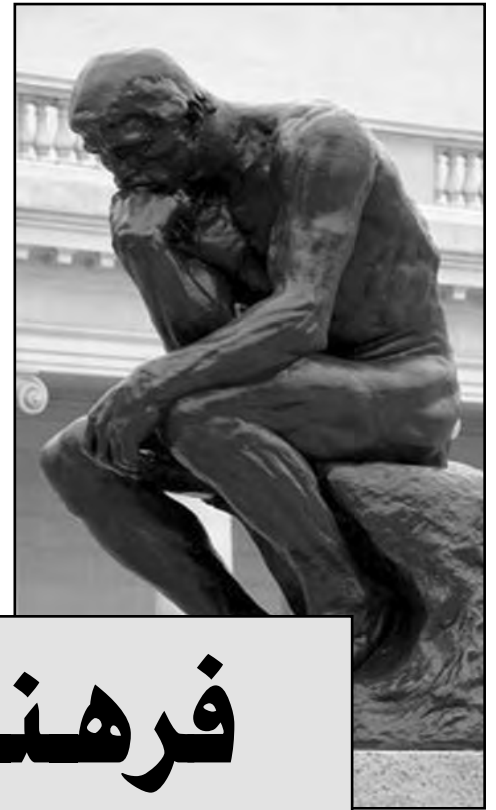
همانطور که امروز اگر کسی گوشه ای از باورها و بدعت های غلط شیعه را مثلاً در خصوص «مراسم شام غریبان، سفره ابوالفضل» یا مانند آن به پرسش بگیرد، از سوی علمای واپسگرای شیعه و مداحان دکان داری عاشورا مورد تکفیر قرار می گیرد.

به هر حال در دوره احمدی نژاد هر روز شاهد خلق بدعت های جدیدی از قبیل رواج مراسم زنجیر زنی و تابوت کشی شبانه برای فاطمه زهرا، مراسم جشن تولد خیابانی با آیینی عجیب و غریب برای حضرت معصومه در قم و از همه عجیب تر مراسمی تحت عنوان «مراسم شیر خوارگان حسینی» بودیم. جالب است که صدا و سیمای رژیم ولایت فقیه نیز به شدت پشتیبانی تبلیغاتی اینگونه مراسم را از چند روز قبل و همزمان با مراسم آذ طریق گنجانیدن گزارش های مفصل خبری در اخبار و پخش مستقیم این خرافات مذهبی جدید در شبکه های مختلف عهده دار شد.

در مراسم «شیر خوارگان حسینی» که به طور مفصل از صدا و سیمای رژیم پخش میشد، مساجد و تکایای محل برگزاری این خرافات با حضور انبوهی از زنان بی سواد و خرافه پرست به تصویر کشیده شد که بر فرزندان شیر خوار خود کفن پوشانده و بر سرشان گذاشته و با خواندن اوراد عجیب خود را تکان میدادند.

در پایان جای آن دارد که همه دلسوزان ایران به ویژه اساتید و آموزگاران از آغاز سال تحصیلی جدید در اعتراض به بزرگترین خیانت فرهنگی احمدی نژاد در دوران ریاست جمهوری تحمیلی بر ایران یعنی مسئله حذف نام پادشاهان و جنگ های ایران از کتاب تاریخ اقدامی عملی کنند. کتاب تاریخی که در آن نامی از پادشاهان نباشد چه چیزی را بیان خواهد کرد؟

نقطه شروع تهاجم فرهنگی، بیگانه شدن یک ملت با فرهنگ، تاریخ، تمدن و هویت خویش است و این همان سیاستی است که احمدی نژاد مجری آن است.



فرهنگ اصطلاحات سیاسی

لائیک Laïc

لائیک از ریشه لاتینی Laicus (متعلق به خدا) گرفته شده است. این اصطلاح هم چنین به معنای کسی است که جزو سلسله مراتب روحانی (کلیسایی) نبوده و مأموریتی از سوی دستگاه مذهبی ندارد.

لائیسیم Laïcisme در عصر کنونی به معنای آئینی است که می خواهد بنیادها و تأسیسات اجتماعی را از تسلط مذهب و کلیسا خارج کند.

لائیسیم جنبشی بود که برای مبارزه با اختناق مذهبی و علیه تفتیش عقاید در قرون وسطی همراه رستاخیز علمی و اجتماعی (رنسانس) در کشورهای اروپایی پدید آمد. هدف آن عبارت بود از مبارزه با امتیازاتی که در قرون وسطی مقامات روحانی و کلیسایی در امور مختلف اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در کنار اشراف و زمینداران بزرگ از آن بهره مند بودند، به طوری که تاریخ فتوالیسم در اروپا پیوندی ناگسستنی با کلیسا پیدا کرده بود.

لائیسیته Laïcité به معنای کیفیت و

این موضوع را تحمیل می کند که هیچ گونه مذهبی را تلقین نکرده و به مراسم آن عمل نکنند. اما در عمل این فکر را تشویق می کند که از بی تفاوتی نسبت به مذهب صحبت شود.

کلیسای کاتولیک بی تفاوتی را به معنی اول آن می پذیرد. به معنی دوم آن را برای کشورهایی که سکنه شان در عقاید و ایمان مذهبی از هم جدا هستند طبیعی و عادی تلقی می کند. اما این بی مذهبی را، به تعبیر سوم رد می کند.

ب: بی تفاوتی مدارس نسبت به مذهب: این موضوع بستگی به خاصیت، دولت حاکم دارد. ممکن است اصولاً دستگاه آموزشی چنان باشد که فرزندان تمام مردم را دارای هر ایمان و عقیده ای که باشند، بپذیرد. و قرار بر این باشد که هیچ کدام از صاحبان عقائد مذهبی خاص معتقدات دیگران را جریحه دار نکنند، و هر نوع فشار و تبلیغات شدید نیز به طور همه جانبه ممنوع باشد. اضافه بر آن واقعیات و افکار و مسائل مربوط به مذاهب، شرافتمندانه و با روشنفکری عرضه گشته و توضیح داده شود و تعلیمات مذهبی نیز زیر نظر وزرای فرهنگ و یا ادارات خاص هر مذهب و مکتب باشد.

گیوتین Guillotine

نوعی وسیله اعدام متهمین در دوران انقلاب کبیر فرانسه است که کاربرد آن

توسط ژوزف اینیاس گیوتین (۱۸۱۴ - ۱۷۳۸) پزشک فرانسوی احیاء گردید. وسیله مزبور متشکل از یک چارچوب و یک تیغه بُرنده بود که پس از فرو افتادن، گردن متهم را قطع می کرد. لویی شانزدهم پادشاه فرانسه، همسرش ماری آنتوانت و نیز روبسپیر انقلابی معروف از کسانی بودند که با گیوتین سر به نیست شدند.

این دستگاه در میدان گرو (Place de Greve) پاریس در سال ۱۷۹۲ میلادی نصب شد. گفته می شود که ۱۳۷۶ تن از مخالفین در دوران وحشت در فاصله ۱۰ ژوئن تا ۲۷ ژوئیه ۱۷۹۴ با آن گردن زده شدند.

فرانشیز

Franchise

از واژه ی Frane به معنای صریح، و کسی که افکار خود را پنهان نمی کند، آمده است.

اصطلاح فرانشیز به معنای حق امتیاز، حق آزاد کردن و حق رأی دادن به ویژه در انتخابات پارلمانی به کار رفته است.

فرانشیز، در قرون وسطی به منشوری اطلاق می شد که به موجب آن به رعیت ها اجازه می داد از املاک فئودال ها و کلیسا خارج شوند و نیز به منشوری اطلاق می شد که به موجب آن اشخاص حق داشتند کالاهای بازرگانی را از قلمرو فئودال ها خارج نمایند. نامه ی فرانشیز که به منزله ی دستخط

آزادی رعیت ها بود، در قرن یازدهم میلادی در ایتالای شمالی، آلمان و شمال فرانسه متداول شد و در نتیجه ارتباط مستقیمی با پیشرفت اقتصادی شهرها در قرن یازدهم و دوازدهم میلادی پیدا کرد. در آن زمان شهرنشینان خواستار لغو موانعی بودند که فئودال ها در زمینه ی بازرگانی، مالکیت و رفت و آمد در قلمرو خود ایجاد می کردند.

به جنگل هایی که اربابان بزرگ (سینیورها) در قلمرو خود آباد می کردند نیز فرانشیز می گفتند. هدف آنان عبارت از آباد کردن جنگل و ایجاد شهر تازه یا شهر آزاد (فرانش) بود تا مردم به این شهرها روی آورند.

سینیورها بر حسب نیاز به نیروی کار و از بیم رقابت سینیورهای دیگر، به اهالی قلمرو خود منشور فرانشیز (آزادی) می دادند.

در قرون وسطی اصطلاح فرانشیز در حقوق انگلستان به کار می رفت و عبارت از امتیازی بود که پادشاه به اتباع خود اعطاء می کرد.

اصطلاح فرانشیز در حقوق بین المللی در مورد مصونیت های مختلفی به کار می رود که به نمایندگان سیاسی کشورها داده می شود. مانند: فرانشیز محل اقامت (مصونیت محل اقامت) یا فرانشیز مالیات (معافیت مالیاتی).

غلامرضا علی بابایی

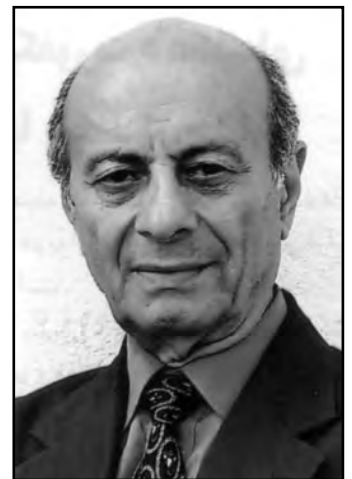


به مناسبت اختلاس سه هزار میلیارد تومانی در ایران

کاش به جای نفت «آدم» داشتیم!

**آن چه می توانیم از مردم همسایه امان کشور ترکیه بیاموزیم:
میهن پرستی، افتخار به کشور، وظایف اجتماعی،
حفظ ثروت و اقتصاد ملی!**

● رئیس جمهور ترکیه به اتهام فروش سگ اهدایی رئیس یک کشور خارجی به دادگاه احضار و جریمه شد!



ناصر امینی
روزنامه نگار - دیپلمات

ملت میهن پرست

ترک های کشور همسایه امان ترکیه وقتی می خواهند یک کار اشتباه کسی را به او تذکر دهند می گویند «بیرعجمی یا پدین» و این همان عکس العمل و پاسخی است که ما سالیان سال درباره ترک های گفتیم... از قدیم گفته اند چیزی که عوض دارد گله ندارد. هشت سال خدمت در ترکیه (کنسول در استانبول و مستشار سفارت در آنکارا) این حقیقت را برایم به اثبات رساند که اهالی ترکیه وطن پرست ترین ملت روی زمین هستند.

وقتی پدر و مادری برای خواستگاری پسرشان به خانه عروس مراجعه می کنند اولین سؤال پدر و مادر عروس از پدر و مادر داماد آینده این است که آیا پسر شما «عسکری یا پمیک؟» خدمت سربازی انجام داده است یا خیر؟ جواب اگر منفی باشد هرگز دختر را به مردی که موفق نشده است دو سال برای وطنش «خدمت کند» نمی دهند، اگرچه آن جوان ثروتمند و بالاترین مدرک تحصیلی را هم داشته باشد ولی در مقابل «فرار او از خدمت وظیفه» پشیزی ارزش ندارد.

آن ها با این که «نفت و گاز» ندارند ولی از نظر کشاورزی و دامداری و صنایع کوچک خودکفا بوده و از مصنوعات خود با غرور و سربلندی و افتخار یاد می کنند. در فرودگاه استانبول (یشیل کوی) تا چشم کار می کند هواپیماهای (دیسی فور) ملخی ست که تقریباً در تمام دنیا از رده خارج شده ولی در آنجا کماکان به چشم می خورد ولی بر روی تابلویی که بالای فرودگاه استانبول نصب شده چنین می خوانیم: «تورک هواپولاری دونیا نین بیرنجی دیر» یعنی شرکت هواپیمایی ترکیه

بهترین شرکت هواپیمایی در دنیاست! تعداد کارگران ترکیه در آلمان بیش از کارگران سایر کشورهاست. متروی مونیخ را کارگران ترک ساختند و تادینار آخر دستمزد خود را به ترکیه حواله کردند. ترک ها در هیچ بانک خارجی حساب بانکی ندارند...
قالی اهدایی!

روزی از وزارت خارجه تلگرافی رسید، که: «هفته آینده آقای مهندس ریاضی رئیس مجلس شورای ملی و بانو به اتفاق آقای دکتر دادفر نماینده مجلس و بانو به دعوت رئیس مجلس ورق بزنید

از تجربه تحولات

ما سال‌هاست تحقیق و پژوهش، کار جمعی و گروهی، مدیریت سازمانی، هم‌فکری و همراهی را از یاد برده ایم، فضای جهان را برای خود حقیر و فقیرانه کرده ایم و «منم» می‌زنیم!

نوشته اند، تهیه دو سه برنامه رسانه ای، کمی امکانات مالی و وابستگی های دوستانه و غیره خود را «به تنهایی رهبر آزادبخش میهن» می‌داند و حاضر نیست با دوستان معدود خود - که هیچ - حتی با زن و فرزند و فامیل خویش نیز متحد و همبسته و همفکر شود و کاری جمعی را دنبال کند!

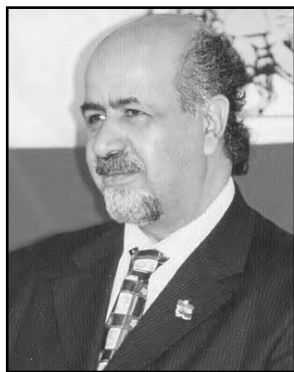
● رنگ خاکستری راه راه یا کمرنگ را همه فراموش کرده ایم و یا چپ چپ (سیاه سیاه) یا راست راست (یکدست سپید) هستیم.

● اغلب بزرگان تاریخ و معاصران و استادان و آموزگاران خود را نمی‌شناسیم و همه چیز را زیر علامت سؤال بی‌اعتنایی و بی‌مهری می‌بریم! ● بدین ترتیب یا تحلیل گران و برنامه ریزان متخصص و ورزیده نداریم و یا هم اگر هستند کسانی که راه حل ارائه می‌کنند و در تلاش هستند، برای ماقابل پذیرش نیستند و کمتر کسی حاضر می‌شود پای منبر سیاسی دیگری بنشینند...

● گروه های سیاسی قدیمی و مقتدر و پولدار نیز با امپراتوری های تبعیدی خویش بهتر و بیشتر «حال» می‌کنند تا این که بخواهد وارد مرحله «کنگره و مجلس و اتحادیه پذیری» شوند. اینان اغلب از رئیس جمهوری مثل احمدی نژاد بهتر و با عزت تر در جهان زندگی می‌کنند و حاضر نیستند «اقتدار مالی» خود را به چند درصد «رأی» در داخل یک مجمع و یا کنگره و مجلس بفروشند...!!

● اگر ما با یکدیگر همراه و مهرورز و میهن پرست و فداکار بودیم به مراتب به پیروزی می‌رسیدیم و یا هم از همان نخست آتش بیار معرکه استعمار نوین برای سقوط محمدرضا شاه نمی‌شدیم و سعی می‌کردیم که چشم خویش به سوی حقایق بازکنیم.

● امروز هم از آن طرف قضیه به کلی مسئله لیبی را عاقلانه منطقی و خارج از احساسات تجزیه و تحلیل و بررسی نمی‌کنیم: - قذافی (۱۵۰ میلیارد دلار) در خارج از لیبی



سیاوش اوستا - پاریس

● (همکاران اوستا این هفته در لس آنجلس مهمان دوستانه‌اران خویش است).

هر از چندی که در گوشه و کنار جهان رژی می‌ساقط می‌شود مستبدی پس از سال‌ها ستم از میان برداشته می‌شود و تحولی مثبت و یا منفی در آن سرزمین‌ها روی می‌دهد و همچنان مردم ایران و بسیاری از مردم آزاده جهان از خود می‌پرسند:

- پس ایران چی؟

- پس نوبت ایران کی می‌رسد؟

- پس چرا ایرانیان کاری نمی‌کنند؟

● این پرسش‌ها را حتی خود ما نمی‌توانیم پاسخگو باشیم در صورتی که پاسخ یافتن برای آن بسیار سهول و آسان است!

● واقع این که سال‌هاست ما تحلیل و تحقیق و پژوهش و کنکاش و جستجوگری را فراموش کرده ایم.

● حقیقت این که کار جمعی و گروهی و همفکری و همراهی را از یاد برده ایم.

● رهبری و مدیریت و برنامه ریزی و کار سازمانی را در راستای رهایی مردم و کشورمان فراموش کرده ایم بلکه جمعی به کلی آن را، نادرست می‌خوانند!؟

● فضایی جهانی را آنچنان برای خود حقیر و کودکانه کرده ایم که هر آدمیزاد خوشبختی - نمی‌خواهم بگویم پرمدهایی! - با سه چهارتا مصاحبه رسانه ای و یا احياناً مقالاتی که برایش

در جوابش گفتیم:

- این هدیه شخصی آقای مهندس ریاضی برای شما و برای خانه شماست اگر به مجلس تعلق داشت من به مجلس می‌بردم! خانم گفت: این هدیه را به خاطر شغل شوهرم به او داده اند!

هر چه اصرار کردم نتوانستم آن زن و شوهر را قانع کنم. رئیس مجلس گفت: ما در کشوری زندگی می‌کنیم که همه چیز حساب و کتاب دارد!

فروش سگ اهدایی!

او گفت: «جلال بایار رئیس جمهور سابق ترکیه که پس از پایان دوره ریاست جمهوری خانه نشین شده بود، چون در آپارتمان زندگی می‌کرد و وضع مالی چندان رضایت بخشی نداشت، تصمیم می‌گیرد سگ خود را به باغ وحش آنکارا بفروشد، ظاهراً این کار انجام می‌شود و از طرف باغ وحش مبلغ نا قابلی به او پرداخت می‌شود.

چندی بعد جلال بایار که هشتاد سال سن داشت به دادگاه احضار می‌شود، اتهام او این بود که چرا سگی را که پادشاه افغانستان به او هدیه کرده، فروخته است؟ این سگ به اتکالی مقام ریاست جمهوری به ایشان داده شده بود و آقای جلال بایار حق فروش آن را نداشت! دادگاه با رعایت سن و سال رئیس جمهوری او را به پرداخت جریمه نقدی محکوم کرد... حالا آقای کنسول! چگونه شما انتظار دارید من این قالیچه زیبا و نفیس را در خانه ام نگاه دارم؟! «

نفت یا آدم؟

با افسردگی خاطر خانه رئیس مجلس کبیر ترکیه را ترک کردم و در بازگشت به کنسولگری در راه وقتی راننده علت ناراحتی مرا پرسید، ماجرا را برایش تعریف کردم، او گفت: کاشکی به جای قالیچه یک مشت پسته می‌بردید که بیچاره‌ها لااقل می‌خوردند!

کاظم راننده می‌گفت: «تا سه ماه دیگر دوران ریاست مجلس او خاتمه می‌یابد ولی کسبه خیابان و همسایگانش احترام والای او را محفوظ می‌دارند و وقتی از جلوی مغازه ای رد می‌شود فروشنده و عابرین ادای احترام می‌کنند، آبادر ایران شما هم همینطور است؟» (به یاد حرف مهدی بازرگان افتادم که روزی گفته بود: آقای خلخال من صبح با پیژاما می‌روم دکان نانوائی نان سنگک می‌خرم جرئت دارید شما هم یک روز بروید و یک نان بخرید!؟)

شب هنگام وقتی جریان را برای آقای مهندس ریاضی تعریف کردم گفت:

- اگر پول قالیچه را خودم داده بودم دلم بیشتر می‌سوخت، اینا رو می‌گن انسان، کاش ما به جای نفت که بلای جانمان شده از این آدم‌ها داشتیم!

کبیر ترکیه از استانبول دیدن خواهند کرد».

ظرف چند روز اقامت از مهمانان، پذیرایی شایانی به عمل آمد، آن‌ها از آثار باستانی و تاریخی دیدن کردند و در مراسم مختلف شرکت نمودند. روز آخر آقای مهندس ریاضی رئیس مجلس از من خواستند که: «هدیه ای را که ایشان از تهران آورده اند و از طرف مجلس شورای ملی تهیه شده شخصاً ضمن عرض تشکر از مهمان نوازی هابه رئیس مجلس ترکیه تقدیم کنم».

فوراً تلفنی وقت ملاقات خواستم و قرار شد بسته محتوی هدیه را ساعت هفت بعد از ظهر به منزل ایشان ببرم. وقتی از راننده کنسولگری خواستم تا بسته را در صندوق عقب اتومبیل بگذارد معلوم شد یادگار اهدایی مجلس شورای ملی یک قالیچه نفیس است که هدیه ای مناسب و شایسته ای بود.

عصر که از راننده پرسیدم آیا آدرس رئیس مجلس کبیر ترکیه را می‌دانی، در جوابم گفت: «زوالی باغچه لی اولر اویتور» (یعنی) بیچاره در حومه استانبول، (در محلی مثل مجیدیه خودمان)، در خانه هایی که در باغچه ساخته شده می‌نشینند.

خانه رئیس مجلس!

اتومبیل به راه افتاد و پس از نیم ساعت به محله مربوطه رسیدیم و اتومبیل جلوی خانه رئیس مجلس که در طبقه دوم آپارتمانی در خیابان بود، ایستاد. کاظم راننده کنسولگری قالیچه را زیر بغل گرفت و از پله‌ها بالا رفتیم.

درست سر ساعت ۷ زنگ ساختمان رازده، وارد سالن پذیرایی شدیم. راننده بسته را گذاشت و پایین رفت و من به اتفاق خانم رئیس مجلس وارد منزل شدیم. خانم پس از تعارف چای گفت: همسرم یک ربع دیگر خواهد رسید! در این فاصله قالیچه مرحمتی را از لفافه درآورده در وسط سالن پهن کردم.

خانم چراغ‌ها را روشن کرد و یک آب‌آزور را هم از اتاقی دیگر آورد و در کنار قالیچه روشن کرد و لحظه ای از دیدن آن چشم بر نمی‌داشت و مرتباً می‌گفت: «چوک گوزول»! خیلی زیبا.

رئیس مجلس هم آمد و او هم ضمن تعریف و تمجید از رنگ و طرح قالیچه - که یک قالیچه یک ذرع و نیمی گل ابریشم قم بود - تقاضا کرد مراتب سپاسگذاری او را به عرض رئیس مجلس برسانم...

جریان حساب و کتاب؟!!

نیم ساعت بعد درست در لحظه ای که قلباً شاد بودم خانواده ای را خوشحال کرده ام، خانم رئیس مجلس گفت من که امشب نخواهم خوابید تا صبح به این قالیچه زیبا نگاه می‌کنم تا هزارها تصویر از آن در نظرم به یادگار نگاه دارم چون فردا صبح شوهرم که به مجلس می‌رود باید آن را با خودش به مجلس ببرد تا جزو اموال مجلس ضبط و نگهداری شود.

لیبی چه پیام‌وزیم؟!

● **قذافی ساده لوحانه به نسلی از کسانی دلبسته بود که با تقسیم دلار، خانه و اتومبیل راضی‌اشان کرده بود و از نسل جوان آنها غافل بود!**

● **سیاست قاطع فرانسه، دیپلماسی یک بام و دو هوا و ساخت و پاخت‌های آمریکا را عقب راند و صاحب نفت و بخشی از دلارهای ذخیره مالی لیبی شد!**

سپرده داشت که همه‌ی آن توقیف شد!

— کمپانی‌های نفتی پیش از حمله ناتو به لیبی قراردادهای خود را با جانشینان تعیین شده بعدی بسته بودند.

● سیستم حکومتی قذافی که فاقد یک سازمان اطلاعات واقعیت‌مقتدر و منظم بود و فقط به «کمیته‌های انقلاب» و ارتش خود متکی بود— ساده لوحانه گمان می‌کرد که با تقسیم دلار و خانه و ماشین بخشیدن به کارمندان و مردمش— همچنان می‌تواند نسل پنجم سرزمینش را نیز برده خود سازد خیلی زود در برابر اتحاد غرب شکست خورد.

● «نیکولا سرکوزی» رئیس‌جمهور فرانسه و «برنارد هانری لوی» فیلسوف سیاسی کار فرانسوی دو چهره مهم و شاخص غیر لیبیایی بودند که نقش مهمی در سقوط قذافی داشتند...

● همین دو در هنگامه زایش خودجوش رستاخیز ملی (موسوم به جنبش آزادیخواهانه سبز) در سال ۸۸، از جنبش ملت ایران پشتیبانی کردند.

● اما خیلی زود باراک اوباما رئیس‌جمهور آمریکا از سوی خود و دولت علیاحضرت ملکه خواست تا «سرکوزی» در رابطه با ایران زیاده روی نکند چرا که برای حفظ جان سربازانشان در عراق نمی‌خواهند مذاکرات خود با سیدعلی خامنه‌ای را بر باد دهند؟!

● «روبرت بائر» مدیر بخش خاورمیانه سازمان سیا در زمان کلینتون، در سال ۲۰۰۹ این مسئله را تأیید کرد که آمریکا با همین رژیم در حال ساخت و پاخت است!!

● پس از کمی آرام شدن «سرکوزی» در رابطه با مسئله ایران امکانات دیگری در فرانسه برای مبارزه با رژیم فراهم شد از جمله:

— امکان فعالیت سیاسی شاهزاده رضا پهلوی — پشتیبانی از سبزهای اسلامی کروی و موسوی با امکان دادن به محسن مخمل‌باف و دیگر مسئولان و سخنگویان آنها.



— تسهیلات اخذ ویزا و برگ عبور برای نویسندگان و روشنفکران جوان فراری از ایران و ...

● از همه مهم‌تر «برنارد هانری لوی» یک کنفرانس برای تشکیل یک «دولت در تبعید» در پاریس برگزار کرد که در نیمه راه ناموفق بود و در آن نشست کمتر از ۵۰ نفر شرکت کردند...

*او همین طرح را برای لیبی پیاده کرد و موفق شد! این موفقیت چند دلیل داشت: نخست این که این بار «نیکولا سرکوزی» به طور جدی پشت

قضیه را گرفت و برای این که دچار تجربه ناموفق ایران نشود با یاران اروپایی خود به توافق رسید و پرونده را در سازمان ملل مطرح کرده و رأی اقدام نظامی را به دست آورد.

● آمریکا که نمی‌خواست با اروپا روی مسئله لیبی درگیر شود با آنها همراهی کرد اما بر اساس کشف اسنادی از طرابلس و دفاتر قذافی که توسط «سی‌ان‌ان» و تلویزیون «الجزیره» و «العربییه» پخش شد، آمریکا موازی با بمباران‌ها از طریق دیپلمات‌هایش از قذافی برای ماندن در

قدرت تا روزهای آخر پشتیبانی می‌کرده است:

● «دیوید ولش» عضو وزارت خارجه آمریکا و «دنيس کوسینیچ» - که مسئول بهسازی روابط آمریکا و لیبی در سال ۲۰۰۸ بود و اکنون نماینده مجلس آمریکا نیز هست — در همان روزهای بمباران ناتو بر سر قذافی، مشاور او برای مقاومت و پایداری بودند!؟

● اما برنامه ریزی منظم فرانسه در جهت سقوط قطعی قذافی بر تمامی برنامه‌های دیگر پیروز شد چرا که این بار (برخلاف حمله بوش به عراق که رأی سازمان ملل را آمریکا نداشت) فرانسه از حمایت رسمی سازمان ملل برخوردار بود.

● بوش در رابطه با عراق مخالفانی چون فرانسه ژاک شیراک رئیس‌جمهور دومینیک دوویل پنت وزیر خارجه را داشت اما سرکوزی حتی حمایت عربستان سعودی و جامعه کشورهای عرب و انگلیس و آلمان و ژاپن و ... را هم با خود داشت. به عبارت دیگر سرکوزی که تجربه مداخله در ساحل عاج را داشت و از پیروزی در لیبی مطمئن بود.

● بدین ترتیب پیشاپیش سی درصد از نفت لیبی توسط سیاستگذاری‌های فرانسه به نفع فرانسه به امضای رسید و اگر قذافی ۸ میلیارد دلار قراردادهای فالكوم و اتم و غیره را با فرانسه نادیده گرفته بود اما پس از بمباران با همان هواپیماهای فالكوم بیش از ۱۵۰ میلیارد دلار سپرده‌هایش در خارج نیز مصادره شد (که هزینه جنگ و هر موشک فالكوم، نیم میلیون دلار) خرج برداشته است و هم چنین ساختن شهرهای ویران شده را تأمین خواهد کرد.

● از ماه‌ها پیش مناطق نفتی قذافی توسط قبائلی که با پول‌های عربستان سعودی تطمیع شده بودند در محاصره بود و رؤسای قبائل چمدان‌های دلار را نمی‌دانستند کجا نگهداری کنند؟!

● قذافی هر چند به پدر و پدربزرگان نسل جوان لیبی رسیده است. اما آنها را فراموش کرده بود و دیدیم که چگونه آنها خیلی زود زندگی آرام و خاموشی و در انزوای خود را به مسلسل و خمپاره انداز و ماشین‌های جنگی و آخرین مدل‌های تلفن‌های دستی تعویض کردند و هریک چون سربازی جان بر کف علیه شخص درآمدند که دشمنانش (در میان رهبران جهان) به مراتب بیشتر از دوستانش بودند.

● کسی که بودجه‌های هنگفتی را خرج تروریست‌های رنگارنگ آفریقا، فلسطین، ترک، ایرانی و اروپایی و آمریکایی کرده بود ولی برای دفاع از خودش دیگر حتی خفاشی نبود تا چشمی با خشم به مخالفان جهانی‌اش نشان دهد!؟

چگونه ایران «ت-ماش-خانه» دار شد؟! (۱۲)

دورانی که کشورمان دگرگون شد!



دوربین عکاسی و فیلمبرداری باشاهان قاجار در سفرهای متعدد به اروپا به ایران آمد و با استقبال فراوان روبرو شده و می رفت تا مدارج بالایی را ببیماید. می گویند ناصرالدین شاه علاقه داشت که ساعت ها در روزهای متمادی جلوی این دوربین جادویی بنشیند.

در همین حال آنچه میان مردم متداول بود «شهر فرنگ» بود. دستگاه «شهر فرنگی» دوره گردی بود که میان توده مردم جای بخصوصی باز کرده بود «شهر فرنگی» با همان تکنیک «پرده خوانی» های اسلاف خود و آوازی همراه با یک «بحر طویل» در شرح عکس و تصویری که نشان می داد و به دنبال یکدیگر چسبانده بود:

— «شهر شهر فرنگه و از همه رنگه! اینجا رو تموشاکن اینجا شهر پاریسه! ببین که لبخند آفتاب در آمده، زلف ملکه سباطعنه به ماه می زنه! ببین چگونه این عروسک های فرنگی باطنازی بر روی یخ سُر می خورند! اینجا شب فرنگه! خوب تموشاکن چراغ ها چه نوری دارند! شهر شهر فرنگه و از همه رنگه، ببین این زن های خوشگل انگار پنجه آفتاب! ببین چه مویی چه لباسی دارند...!

مردها چه کلاه هایی بر سر دارند، چه بالا پوش هایی دارند...

اینجا رو تموشاکن اینجا بهشته! کنار دریاچه، مردها با زن ها دارند قدم می زنند، دست در دست! اون پرنده «قوی سفید» آن یکی «قوی سیاه» در میان مردم چه حالی می کنند! اینو که می بینی ماشینه، اتومبیل فرنگیه، چهار چرخ داره و بدون اسب و الاغ و قاطر، کوه و دشت و صحرا رو طی می کنه! شهر شهر فرنگه و از همه رنگه، بیا و ببین چه دنیای عجیب و غریبی ایه اینجا شهر فرنگه!

بدین ترتیب بچه های ایران به نوعی دیگر با دنیای متمدن! آشنا می شدند که گرچه همه آنها، مانند رویایی در باورهایشان بود و یک دنیای دست نیافتنی! اما در همان زمان بودند مردان مصممی که عمر و جوانی خود را در راه تحقق این رویاها و



اردوان مفید

سال های بین ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ سال های سازندگی بنیادی و ریشه ای بود. مردی دستی از آستین به در آورده و ایران را از زیر گرد و غبار قرون بیرون می کشید.

او تنها نبود یک نسل جوان، مشتاق، آگاه و از همه مهم تر عاشق و بی باک در پشت سرداشت، اگر او قصد کشیدن راه آهن سراسری در ایران داشت... اگر می خواست ذوب آهن تأسیس کند... اگر می خواست دل کوه ها را بشکافد و به جاده ها کشور سرو سامانی بدهد و مملکت ایران را از بن بست ها از کوره راه ها از مال روها به جهان مدرن برساند. از کاروانسرا و قاطر و گاری و سنگلاخ به میهمان سرا و اتومبیل و جاده های شوسه و اسفالت به برساند و صد ها اقدام رفاهی و اقتصادی را دنبال کند، ... از این سودست اندر کاران هنر و فرهنگ ایران نیز در تلاش صیقل دادن و فراق کنی همه ی آن موفقیت های چشم گیری بودند که از دنیای پیشرفته اروپا به ارمغان گرفته بودند: از صنعت و هنر تئاتر و سینما تا علوم اجتماعی. از جلوه های عکاسی و نقاشی های مدرن تا آشنایی با موزیک، از نوع نویسندگی و سبک های ادبی تا روزنامه نگاری نوین.

های فرنگی از آن پیاده می شدند. در میان بخشی از مردم کلاهی، کلاه فرنگی «مُد» شده بود و کلاه نمدی می رفت تا به کلی ناپدید شود.

از «لقانطه» تادهنه «لاله زار» مسافت چندانی نبود در خیابان لاله زار ساختمان گراندهتل و چاپخانه فاروس و جامعه باربد، و طرز تزئین و خیابان بندی و مغازه ها همه از یک سلیقه فرنگی مأبانه خبر می داد، چهارراه حسن آباد در هر گوشه اش، یک معماری از نوع معماری های فرنگستان خودنمایی می کرد. نزدیک بازار ساختمان شمس العماره می درخشید و در این میان همه نگاه ها به دارالفنون بود که امید آینده ایران به شمار می رفت.

آن زمان «تهران» حال و هوایی دیگری داشت چهره ها از زرد رویی و ناتوانی خارج می شد، قلم

آرزوها- دست یافتن به ثمرات دنیای متمدن- سرمایه گذاری کردند تا صورت تحقق بگیرد. پدران ما به یاد داشتند که چگونه خیابان شاه سنگفرش شد، سنگ فرشی که صدای پای اسب و درشکه های رنگ و وارنگش انگار هنوز در گوش ها زنگ می زند.

میدان بهارستان با وجود عمارت زیبای «عدالت خانه» (مجلس شورای ملی) با آن دو شیر و خورشید و شمشیر که ابهت به سزایی داشت، در گوشه دیگر «کافه لقانطه» مرکزی برای فکلی ها، جوان ها و جمعی از فرنگ برگشته ها و میرزا بنویس های وطن بود.

درشکه ها پشت سر هم عیناً مانند همان تصاویر سیاه و سفید شهر فرنگی در مقابل «لقانطه» می ایستادند و خانم های شیک و با لباس بلند و کلاه های رنگارنگ همراه مردانی با همان لباس

حضور زن ها در صحنه تئاتر یک معجزه بود. مردهای هنرپیشه «ننگ» فامیل بودند و به آن ها زن نمی دادند!



ها به کار و قدم ها به راه افتاده بود. صدای شلاق تیز درشکه چی که هر از گاهی به اطراف و پشت درشکه می زد که کسی پشت آن را نگرفته و سوار نشده باشد، همراه با صدای پای اسب ها و صدای تق و تق کفش های «پاشنه سناری» خانم ها، موسیقی جدیدی در گوش ها پدید آورده بود. کلاه شاپو نشان از سلیقه کسانی بود که می خواستند این تغییرات را سریع تربپذیرند.

هنچنان که در خیابان های مرکزی شهر کافه هایی مطابق با آن چه در «فرنگ» دیده می شد، دایر می گردید. مغازه ها پر از پوشش و پوشاک ها و وسایلی بود که به کلی در ایران تازگی داشت و همانند آن را کمی بعدتر در فیلم های هالیوودی دیده می شد که در سینماهای ایران، رکس و مایاک نشان می دادند.

چهره شهر همراه با ریخت و لباس و اخلاق و سلیقه مردم نیز عوض می شد. شور و شوق یک زندگی تازه، یک حال و هوای تازه در شهر تهران موج می زد و نسیم آن به اقصا نقاط ایران نیز می رفت.

در همین فضا و در همین مرکز تهران بود که هنر تئاتر ایران شکل می گرفت. هنرمندان نیک به وظایف اجتماعی خود، به رسالتشان واقف بودند و آثاری به روی صحنه می آوردند که با اقبال مردم روبرو می شد. آنها با شور و اشتیاق به دیدن این آثار برجسته تئاتری می رفتند و هنرمندان را بر صدر می نشاندند و گلباران می کردند.

جای افسوس است که چند نسل بعد از یاد بردن که آن چه به وجود آمد، حاصل رنج و کار و تلاش چه هنرمندانی بود. این تلاشگران چه کسانی بودند و چه کردند؟ چگونه «قهوه خانه قنبر» تبدیل به «تئاتر تهران» شد چگونه پرده خوانی به «شهر فرنگی» مبدل گردید و چگونه در فاصله کوتاهی آن صندوقچه «شهر فرنگی» به آپارات و صفحه نقره ای سینما مبدل شد. چگونه صداهای دلنشین بر صفحه های گرامافون نشست: صداهای گرم (قمر - بدیع زاده و...) و سپس بر روی یک نوار جادویی ضبط گردید و به خانه های مردم راه یافت.

همه آنچه به اختصار گفته شد در سال های کوتاه مثل برق و باد گذشت. رشته های تک تک مانند قالی بافی ایران تار و پود یکدیگر شدند. از «تار» شعر و «پود» هنرهایی چون، آواز و موسیقی و سینما و تئاتر و نقاشی و رقص و مجسمه سازی،

هنر نوین ایران خلق شد و از خواب دیرین بلند شد.

پدر هنرمندم می گفت: امروز خیلی ساده است که شماکت و شلوار می پوشید و کراوات می زنید و پیراهن های رنگارنگ می پوشید. سوار بر اتومبیل هایتان می شوید به دانشگاه می روید، دست دخترها را در دست می گیرید و به «بیک نیک» می روید، در گوشه و کنار شهر بساط نمایش تئاتر و سینما پهن است اما آن روزهای تحول اجتماعی، این نوع کت و شلوار نوعی «سنت شکنی» بود یعنی در مقابل لوطی های محله های قدیم، قد علم کردن، در مقابل آنهایی که هنوز کلاه نمودی بلند و لباده می پوشیدند و شال کمرشان یک قمه بود!

لباس فرنگی پوشیدن، کراوات بستن، با ادب حرف زدن و رعایت ادب و اخلاق یک نوع «سرکشی» یک نوع اعلام جنگ به عقب ماندگی و تحجر بود. البته ما هم که نه جنگیدیم. کراوات در زمان ما (در آن دوران که همه مظاهر زندگی متمدن در ایران هم دیده می شد) مظهر شیکی بود کلاه «شاپو» در مقابل کلاه نمودی «دش» شدی های قدیم، یک اعلام جنگ بود یک دهن کجی علنی بود و کشف حجاب در واقع اعلام جنگی رو در رو با قرن های متمادی از قدرت انحصاری آخوندها و طرز تفکر عقب افتاده و زن ستیز آن ها بود.

پدر بعد نگاهی به ما می کرد. در آن دوران بیژن

«شهر قصه» را به روی صحنه برده بود، «بهمن» بازیگر مشهور سینما بود و نویسنده این سطور (یکی از برادران مفید) هم در کانون فکری کودکان و نوجوانان - همراه دختران و پسران جوان به اجرای نمایش در سطح ایران تمام شهرها و روستاهای دور افتاده مشغول بود. پدر می گفت:

— شما حضور زن ها را به تئاتر آسان نگیرید، ده ها بار تماشاخانه ها را آتش زدند، هنرپیشگان تئاتر و هنرمندان موزیک را نشان می کردند و آنها را با تکفیر محلی مورد اذیت و آزار، فحش و ناسزا قرار می دادند. گاه زنان را به مجامع و محافل عمومی راهشان نمی دادند...

تنها زن ها نبودند، برای مردها نیز مشکلات عجیب و غریبی ایجاد می کردند، اکثر آقایان در ادارات مختلف کار می کردند، اصلاً به روی خود نمی آوردند که شب ها در لاله زار بازیگری می کنند، خانواده هایشان آنها را «ننگ فامیل»

می شناختند. به هنرپیشه های مرد «زن» نمی دادند به زن های هنرپیشه اتهامات زشت می بستند بر پیشانی هر که در این صنف بود، مهر «مُطرب» می زدند و مطرود جامعه می شد... در این احوال است که ما (پدرم) تصمیم گرفتیم یک سد دیگر را بشکنیم، حالا موقع آن بود که «قهوه خانه» را - که قرن ها محل تجمع مردها بود - به صحنه جدید «تئاتر» بکشانیم و مرد وزن را زیر یک سقف به تماشا بنشانیم کاری که امروز به راحتی انجام می شود (یعنی در دوران گذشته پیش از انقلاب) دیروز حتی فکرش را هم نمی توانستیم بکنیم.

با اجازه خوانندگان این سلسله مقاله خاطرات تئاتری و در ادامه خاطرات منوچهر حالتی - که در خانواده ای شبیه خانواده من، پا به دنیا گذاشته است و در سن ۷۸ سالگی رشته خاطراتی مختصر ولی منحصر به فرد را، به رشته تحریر درآورده است - بد نیست گریزی بزنیم به خاطرات پدرم «غلامحسین مفید» که همدوره «رفیع حالتی» بود و با همراهی «معز دیوان فکری» نمایش حماسی «رستم و سهراب» و سپس «بیژن و منیژه» را به روی صحنه تئاتر آوردند. این خود یک بدعت بود و یک رویداد غیر منتظره، پس از قرن ها نقالی و نقل در قهوه خانه ها پدرم در نقش رستم به روی صحنه تئاتر می رفت...

خاطره ای بس شنیدنی... حکایت همچنان باقی...



چکه! چکه!

زمینه سازی ترور «عمر»

«فیروز کاشانی» ملقب به «ابولؤلؤ» غلام «مغیره بن شعبه» از ثروتمندان عرب بود. فیروز اسیر ایرانی موظف بود روزی دو درهم به «مغیره» بپردازد و چون قادر نبود به عمر خلیفه دوم شکایت برد. عمر از حرفه اش پرسید. جواب داد: آسیاب بادی می سازم! عمر گفت: دو درهم در روز زیاد نیست و حتی یک آسیاب بادی هم باید برای بیت المال بسازی! فیروز با ناراحتی گفت: برای خلیفه آسیابی بسازم که تا دنیا دنیا است در گردش باشد!

آغاز مناقشه شیعه و سنی

پس از گفتگوی عمر و ابولؤلؤ چندی نگذشت که «فیروز» در چهارشنبه ۱۶ ذی الحجه سال ۲۳ هجری هنگام صبح «عمر» را به خنجر از پای درآورد و خود نیز با همان خنجر خودکشی کرد. فرزند عمر، خانواده فیروز را تهدید به مرگ کرد. علی در حمایت آنان درآمد و به پسر عمر گفت: که ابولؤلؤ سخنی در مورد حق خود گفته بود و فرزند عمر را محکوم به قصاص کرد ولی او گریخت و به شام نزد معاویه رفت. این مسأله اساس رویارویی مسلمانان شد. طبعاً ایرانی های اسیر، از علی طرفداری کردند و اعراب از «عمر» و بعدها این اختلاف به مذهب «شیعه» کشید و قرن ها مناقشه «شیعه و سنی»؟!

تئاتر با آواز

اپرا (تئاتر با آواز و موسیقی) از قرن هفدهم در ایتالیا توسط «جاکوپو پری» موسیقیدان ایتالیایی تصنیف شد. اپراها از روی نمایشنامه ها ساخته می شده که به آن «لیبرتو» می گفتند و همه مسائل، افسانه ها و زندگی افراد مهم را در برمی گرفت. مثلاً برخی از از نمایشنامه های شکسپیر به اپرا در آمد. یک آهنگساز نیز بر اساس «لیبرتو» بی که در دست داشت، صداهای اپرای را تعیین می کرد. بعدها «جوزپه وردی» مشهورترین سازنده ایتالیایی اپرا شد.

صداهای اپرای

صداهای اپرای عبارتند از: سوپرانو (صدای زیر و ظریف زن) متسوسوپرانو (صدای متوسط زن) کنترا تنو (صدای بم زن) تنور (صدای مرد جوان) باریتون (صدای بم مرد) باس (بم ترین صدای مرد). این سازنده اپراست که هر صدایی را به یک شخصیت داستان اختصاص می دهد. اکثر اپراها دارای «گروه گر» است که از انواع صداهای تشکیل شده و نقش سیاهی لشکر یا جمعی از جمعیت و سربازان و غیره را اقامی کنند.

مشهورترین اپراها

اپراهای مشهور جهانی عبارتند از: عروسی فیگارو - فلویت سحرآمیز (موتزارت)، فیدلیو (بتهوون)، هلندی سرگردان (واگنر) شوالیه رز (اشتراوس)، آرایشگر سویل (روسینی)، مادام باترفلای (پوچینی)، آیدا (وردی)، فاوست (گونو)، کارمن (بیزه)، ملیزاند (دبوسی)، بوریس گوردفن (موسورسکی)، خروس طلایی (کرساکف).



خبرنگار

چهارشنبه شهری

(۶۶)

تا اینجا خوانده اید که:

میرزا باقر، که همسر دارد با عزت در غیاب شوهرش رابطه پیدا می کند. بعد زندانی و سپس خلاص می شود. دکان های پدرش را می فروشد. تمام ذخیره مالی و پولی که کبری همسرش از پدرش برای او می گیرد و سپس پول طلا آلات او را بر باد می دهد. مدتی به کار بنایی مشغول شد، سپس با همسرش راهی مشهد می شوند. در آنجا میرزا باقر دوباره دکان نانوائی را راه اندازد و با یکی از مشتری های دکانش که زن شوهرداری بود معاشقه می کند، تا روزی حسن بی غم، شوهر زن از جریان همسرش باخبر می شود و او را طلاق می دهد ولی مردم محله دکان نانوائی میرزا باقر را به آتش می کشند و اوزار و نزار دوباره نزد زنش برمی گردد. یک روز او به سراغ مرضیه زن مسن ثروتمندی رفت و خود را در اختیار او گذاشت. مرضیه سه پسر به نام محمد، محسن و مرتضی داشت. دو پسرش با خواهر خود به اسم زرین تاج با مادرشان زندگی می کردند. میرزا باقر روزی دختر را دید و وسوسه شد. مرضیه اتفاقی در خانه اش به او داد. زری که شاهد هم اغوشی مدام مادرش با میرزا باقر بود، کم کم با او دوست و همبستر شد تا این که فهمید آبستن است. مادرش به او هم مظنون شد و یک روز فهمید که میرزا باقر به زری یاد می داد تا کاری بکند که بچه اش را ببندازد. چند شب بعد زری به میرزا باقر خبر پیچ شبانه مادرش با برادرها را گفت. روز بعد برادرها برای تفریح به باغشان رفتند و دست و پای میرزا باقر را با طناب از زیر گردن تا مچ پا محکم بستند و تازه او متوجه شد که برادران قصد انتقام جویی دارند. آنها سپس سراغ خواهرشان رفته و او را خفه کردند و در چاله ای انداختند. بعد میرزا باقر را در چاه قنات متروک باغ و ارونه آویزان کردند و مورچه های بیابانی گرسنه از لابلای طناب پیچ به جان او افتادند. دو برادر توسط محمد برادر بزرگ تر خبر شدند که مادرشان بدنام و مقصر است که زری را به فحشا کشانده است. فردای آن روز با مادرشان به باغ رفتند و دیدند که اسیرشان را از چاه بیرون آورده اند و آنها مادر هوسبازشان را به قعر چاه انداختند اما هنگام فرار از باغ گرفتار مأموران شدند. قبلاً چند مقنی که مأمور لایروبی قنات بودند به این چاه رسیده و پیکر نیمه جان میرزا باقر را نجات دادند ولی او به حبس افتاد. محمد برای جبران خطای برادرها با دادن رشوه، حکمی بر برائت میرزا باقر می گیرد و او به خانه برمی گردد و اطلاع پیدا می کند که زنش پسری زاییده است. اما او از فرط استیصال، لباس درویشی پوشیده زن و بچه ها را بی پول و گرسنه گذاشته و از خانه فرار می کند. پس از چند روز غیبت میرزا باقر، صاحبخانه هم کرایه اش را می خواست و کبری به شدت ناراحت شده و آن خانه را ترک گفت. در حرم امام رضا خواهرش زهرا را پیدا کرد و کمی از زندگی خود را برای او گفت و به ناچار در خورد و خوراک کم اشان هم صرفه جویی کردند ولی زندگی برایشان بسیار سخت شده بود. روزی پسرش جواد را به جرم دزدیدن زردآلو از همکلاسی اش پس از تنبیه سخت از مدرسه بیرون کردند و کبری هم او را به شدت کتک زد و بعد به مدرسه برد و به مدیر التماس کرد که جواد را بپذیرد ولی مدیر قبول نمی کرد. کبری متوجه شد که خواهرش زهرا به مرور کور می شود و این به خاطر سیفلیس است که سال ها پیش از شوهرش گرفته. بعد برای گرفتن خاکه ذغال، دنبال کوپن مجانی می رود. جوان فروشنده خاکه ذغال به او نظر پیدا می کند و با هم به شدت درگیر می شوند و به خانه برمی گردد و فردا صبح برای گرفتن حواله ده منی خاکه ذغال روانه خانه مرد عطر فروش می شود و از این که صبح زود آمده درصدد معذرت برمی آید:

ویراستار: قاسم بیک زاده

شون حاضر داریم، پشت اون پرده اس، می تونین برین سواکنین! اما برا کوچیکه تون بایس پارچه نبریده برین! اینی ام که پرس و جو می کنم، واسه اینکه بعضی یاهستن می یان، از این دروغامی بافن، رخت رومی گیرن، می برن می فروشن، یه مشت مستحق واقعی رو هم محروم می کنن! — نه آقا! ما اهل این حرفا نیستیم! یه وقت واسه خودمون آدمی بودیم. — خیلی خُب! پشت اون پرده رو گفتیم، اونجا! اما همین که کبری به طرف پرده ای که در منتهی الیه اتاق بود، روانه شد، مرد عطر فروش با یک جست به طرف در اتاق برگشته، چفت آن را انداخته، پشت خود را به در داده، به نظاره کبری پرداخت که کبری هم با شنیدن بسته شدن در، از نیمه راه اتاق بازگردیده، رو به طرف او ایستاد. — اما خانوم به شمانمی یاد با این سن و سال و قد و قواره دو تام بچه داشته باشین! قد یه دختر چارده، پونزده ساله می مونین! — ایناش دیگه به شوما مربوط نیست! رختی می دین، حواله ای می دین، بدین برم! نباید بدین، درو واسه چی بستین؟ — چیزی نیس، خواستم کسی شومارو اینجا ندیده باشه. — ببین! مگه چه عیب داره؟ صدتا می یان، منم یکیش! — آخه می خواسم کمی ام بشینم، حرف بزیم! — من حرفی با کسی ندارم! درو واکن

برم پی بدبختیم! — خدانکنه شوما بدبخت باشنی! اگرم باشین، خودتون، خودتونو بدبخت کردین! بدبختی، خوشبختی هر کس دست خودشه! جوون که هستین، خوشگل که هستین، تو دل برویی که دارین، چرا بایس بدبخت باشین؟ مگه یک زن چی می خواد داشته باشه؟ حالا خودتون از این همه نعمت خدا داده استفاده نمی کنین، تقصیر کسی چی یه؟ — این حرفا به تونیومده! این نصیحتارم به ننه و خواهرت بکن! در خراب شده تو واکن، بذار برم! — ببین جونم! توکه می دونی، من ام که می دونم! خودت ام به کوچه علی چپ نمی خواد بزنی! درست و حسایی بیاجلو، چادرتو واکن، بیشین زمین، حرفی بزنی که به درد بخوره! — مردیکه قرمساق! چی رو من می دونم، توام می دونی؟ جان جانت می دونه! غلط زیادی ام نکن، می گم درو واکن، زودم بگوچشم! — منم می گم قتیله رفتنو از گوش ات بیرون کن! حرفی داری، چیزی می خوای، حرف اونو بزنی که آدم درد تو دواو بکنه! از اینجا که محاله بتونی پاتو بیرون بذاری! اگه شوور نداری، صیغه ات می کنم! اگر شوور داری، هر جور دلت بخواد، باهات رفاقت می کنم! خودتم که می دونی این کاره ای! حرف شم زنن! پول بخوای، رخت بخوای، اتاق بخوای، هرچی بخوای پیش منه! هیچ کی یم این جور باهات رفتار نمی کنه! لابد اون چار تا رفیقی ام که

— خیلی ببخشین اگه خیلی زود اومدم، مزاحم تون شدم! به نظرم داشتین نون و چایی می خوردین. چی کار کنم می خواستم به کارای دیگه ام برسم، گفتم این کارو جلو انداخته باشم! — اختیار دارین همشیره! ما خودمونو وقف شوماها کردیم! دیر و زودش برا ما فرقی نمی کنه! و برگشته، در را از پشت بسته، به طرف

اتاقی به راه افتاد که ناگزیر کبری هم به دنبال وی روانه اتاق گردید. — حواله تو جیبم بود اما مته این که گفتین دو تا بچه دارین، همین طوره؟ — بعله آقا! یکی شون ام چند وقت بود تب و نوبه می کرد، تازه از زیر مریضی بلند شده! اگه بدو نین از دیشب تا حالا که شفته کرسی می داریم چه قد ذوق کرده! خدا عمر و عزت تونو زیاده بکنه که

داری، از همین بی سروپاها و لاتی پاتی یان که بایس از این ورو اون ورگیر بیاری، خرج شون کنی! اما من غیر اونام! اگه عقلت می رسید باکیارو هم بریزی، الان خودت بایس چار تا نوکر داشته باشی! نبایس واسه سه من حواله خا که این در و اون در بزنی! همین دلیل شه که عقل نداری! اگه آبرو دارم باشی و فکر رسوایی شو بکنی، تو این خونه من ام و تویی و یک پیرزن! نه زن دارم، نه بچه! هر وقت اومدی، اومدی! هر وقت رفتی، رفتی! خیالت از همه جهتش راحت باشه!

او حرف می زد و اندک اندک به طرف کبری قدم برمی داشت و کبری هم که چون گربه ای به دام افتاده، در پی خلاصی خود اندیشه می نمود، هر دم خود را به پس می کشید.

– حرفات تموم شد؟ حالا گوش کن ببین من چی می گم! اولاً اگه حرف حسابی سرت می شه، به همون امام رضایی که قفل شو گرفتیم، بایس بدونی منو باکس و کار خودت عوضی گرفتی! و به در اتاق بسته و در خونه بسته تم نیگا نکن که اگه یه خورده دیگه ام معطلم کنی، پدر مادر قحبه اتو درمی یارم! دومندشم، خاطرت جمع باشه تا این نفس از تو گلوم بالا پایین می ره، تو که سهله، صدا تا از تو گنده تراشم باشن، سگ کی باشن بتونن نیگا چپ بهم بکنن! سومندشم، من زن اون کسی یم که اومد زن و آبجی های گنده ترا ز تورو تو این شهر، بغل شون خوابید و رفت! غیر اونایی شونم که من نفهمیدم که بی شک یکی شم آبجی تو بایس باشه! چارمشم التماس بهت نمی کنم و پدرت ام درمی یارم، درم وانکنی، نذاری برم، هرچی دیدی از چشم خودت دیدی! – آخه قریونت برم! اگه یه هم چی غزالی رو که خودش با پای خودش تو دام اومده، بذارم بره، مردم که بشنوند، به ریشم می خندن که این حرفو می زنی؟

– قریون من ام نمی خواد بری! قریون سفت زنای ننه ات برو که صدات شون جمع شدند تورو پس انداختن! یه قدم دیگه ام جلوبداری، جرت می دم! اما وقتی مرد را دید که در کمال وقاحت، بی اعتنا به سخنان او هم چنان خود را به طرف او می کشاند و خطر هر لحظه به او نزدیک تر می شود، با طرح نقشه ای که در موقع سخنرانی های مرد در مغز خود رسم کرده بود، ناگهان با یک جست به عقب رفته، به جلو پرید و چون عقابی تیز تک که منقار برای طعمه گشوده باشد، دو انگشت سبابه و

وسطای دست راست را تا بند دوم در چشمان مرد فرو برده، با دست چپ به سینه اش کوبیده، همراه با نعره جگر خراشی که از سینه مرد برخاست، نقش زمینش ساخته، چفت درها را یکی پس از دیگری گشوده، پا به فرار نهاد.

– نکنه مرتیکه جاکش کور شده باشه؟ به جهنم! به درک اسفل السافلین! اصلاً چرا فکرم نبود قیچی لب طاقچه شو تو چش اش می کردم! چش ناپاکو بایس تبر توش کرد، انگشت که چیزی نیست! مگه نشنفتی «آقا» بالای منبر می گوید: «اگه یکی از پنجره یا پشت بونش نیگا توی خونه ات کرد، حق داری با تبر تو چشم اش بزنی!» واسه چیه؟ واسه همین که چشم ناپاکو از صفحه روزگار و ربندازی که همه بلاها

سر مردم از همین چشم ناپاک درمی یاد! این ام شد کار؟ این ام شد زندگی؟ که آدم به هیچ چیز خودش اطمینون نداشته باشه و بخواد تو این مردم زندگی بکنه! جوون باشی، نیگات کنن، دل شون می خواد! چی بوده؟ برو رو داشتی! زرو زیور هم پات باشه، چشم شون ببینه، نمی تونن صبر کنند، دنبالت تو پس کوچه می یان! مئه زن آقا کوچیک بیچاره، بیخ خرتو می گیرن، ازت وامی کنن! شوور خوب داشته باشی، می بینن، می خوان از چنگت در بیارن! مال و آبرو داشته باشی، یه جور دیگه! آخه من ام چیزی یم که کسی چشم به ام بدوزه؟ یا دلش دوتا پاره پوست و استخونو بخواد؟ ای الهی کارد به جیگر شو ما مردا بخوره که سیرمونی ندارین و از هیچ چیز

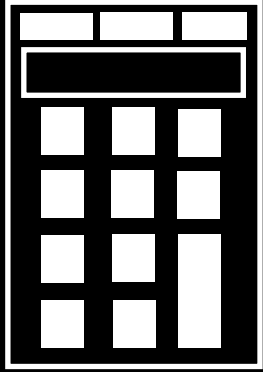
نمی گذرین! اگه قرآن می گه بایس دست دزد رو برید، من می گم بایس چشم شونو در آورد! که اگه چار تا چش تو هر شهر درآرن، همه چیز همه، در امون می مونه! آخه خودمونیم، حقش نبود با اون ریشش که آتیش توش بیفته، هم چینش بکنم؟ باز اگه اون پسر سرخاب ماله به قد قبر همه کس این مؤمنه، ریش داره که یه دفعه همون اول، بی هارتی پارتی، هر چی تو دلش بود، ریخت بیرون و روشنم کرد، این پدر سوخته به یه کیه ریشش دیدی؟ دُرُست مئه گربه هه! رطوبت که ببینه، هم چی سر پا سر پا راه می ره که خیال می کنی یه چیکه آبی که روزمین پاچیدن، مئه خار، می خواد به کف دست و پاش بره! اما چشم اش که به ماهی تو حوض بیفته، تا خرخره شو تو



آب می کنه، اونجا دیگه آب بهش هیچ اذیتی نمی رسونه! دیووت اونجا که تو دکونش بود، می خواست خاطر جم ام بکنه! اونجور کرد تا اینجام بکشه! چشم اش که به ام افتاد، انگار به هر چی نه بدتر ننه اش افتاده! هم چی سرشو پایین انداخته بود و تند تند تسبیح میگردوند که من گفتم، ملائکه س! اما وقتی تو خونه ام کشید، یه دفعه چهره عوض کرد و دیوی شد که انگشتر حضرت سلیمون دزدیده باشه!

کبری با خودش جر و منجر داشت: «حالا از صدای نعره مرتیکه نفهمیده باشن؟ دنبال نیومده باشن؟ بگیرنم، یه مکافات دیگه رو مکافاتم دُرُست کنم؟ نه! کسی پشت سرم نیست! اولاً می فهمیدن ام راست شو می گفتم! کاریم نمی کردن! دومندشم هزارتا آدم در روز می کُشن اگه یکیش دوتا ش معلوم بشه! هزارتا خونه رو می برن، هزارتا عفت بی سیرت می کنن، اگه یکیش گیر بیفته! کی به کیه! خود همین مرتیکه جاکش کم زنا رو تو خونه برده باشه، همین جور خفه گیر شون کرده باشه، آب ام از آب تکون نخورده باشه، باقی دیگه م مئه همین! اصلاً امروز دیگه نمی تونم کار بکنم، دست و پام همین جور داره می لرزه، می ترسم خیاط خونه برم کار بگیرم، از رنگ و حالم چیزی بو ببرن، کار دست خودم بدم! کارم نکنم، جواب بچه هارو چی بدم؟ باز جواد نق می زنه، باز من مجبور می شم عوض خوراکی بزنم تو گوشش! اگه اینارو نداشتم، چه غصه ای داشتم؟ با یه لقمه نون سیر بودم، با یه لقمه گشنه! دوباره بایس امروز نون خشک و آب جوش بخوریم! اوقات ام ندارم با این پسر ام که هی خورد و خوراک این واو نو به رخ من بکشه، مکابره بکنم. پدر نامرد تازه گیا یاد گرفته، می گه نسیه بیار! همین شونمی تونم بگردونم، بیام ده تا طلبکار بقال و عطار دم خونه واسه خودم درست کنم؟ یه لاش کردم نرسید، دولاش بکنم بلکه برسونم؟! خب بچه اس، عقلش که نمی رسه. نسیه که نیاورده ببینه چه خجالتی داره و جواب دادنش چه جور آدمو آب می کنه! یه چیزی شنفته، یه چیزی می گه! بایس برم حالیش کنم. حوصله ندارم با بچه حرف بزنم. اصلاً خودم ام بد شدم! سگ شدم! مثل این که خُلق ام، تازه گی ها عوض شده، خودمم نمی فهمم! نداری خُلق آدم رو برمی گردونه! همه چیز آدمو عوض می کنه! بی خودی می گن، آدم حسابی

ورق بزنی



F.M. Razy

ACCOUNTING & TAX SERVICES - TAX CONSULTATION

خدمات حسابداری

و مالیاتی رازی

عضو انجمن ملی حسابداران

آمریکا و کالیفرنیا

عضو انجمن حرفه‌ای مالیاتی آمریکا

■ انجام کلیه امور حسابداری و دفترداری با

استفاده از کامپیوتر

■ ایجاد سیستم کامل حسابداری از طریق

کامپیوتر

■ تهیه و تنظیم گزارش‌های مالی جهت

استفاده مدیریت، بانک‌ها و سایر مؤسسات

اعتباری

■ تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی مؤسسات

و اشخاص

■ محاسبه حقوق کارمندان و Pay Roll Tax

■ ما مناسبترین قیمت ممکن را به شما ارائه

خواهیم کرد

(818)301-8100

Fax: (818)301-8101

20501 Ventura Blvd., #160

Woodland Hills, CA 91364

درمون شم، چندتا شو خواهرم گفت، یک مشت دیگه شم، ساییده مازو و سرکه بود، مرهم کافوری شم از نادونو مردار سنگ و روغن گل سرخ و این جور چیز بود، بعله! دود جیوه ام خیلی کشیدم! کحال اگر چه برای دلخوشی بیمار نسخه ای نوشت اما کبری را به گوشه ای کشیده، به او گفت که بیهوده طفره تقلا ننماید که همان عوارض سفلیس و چپق قلیان های جیوه که بی قاعده کشیده، دودش در چشمش نشسته است و کار او را کرده و دیگر علاج پذیر نمی باشد و چون اضطراب کبری را نگرست، گفت:

— همشیره! شاید اگه درمان او را به اطباء پولی رجوع کنی، دست به جیب کنی، امیدهایی داره که غیر نظریه منوعنوان کنند. اما برای روشن شدن خودت باید بگم که پس از معاینه دقیق در برابر نور خورشید و دیگه علایم مرض به من ثابت شد که از هفت طبقه چشم که صلیبه، مشیمیه، شبکیه، عنکبوتیه، عنبیه، قرنیه و ملتحمه می باشد، طبقه میانی آن از کار افتاده که نه از بیرون میشه به اون غذا رسوند و نه از داخل اخذ غذا می کنه، اینه که مگه بینایی چشم اونو معجزه بهش برگردونه! ساعات غروب، بدترین ساعات عمر کبری به شمار می آمده که هم از جانب علاج چشم خواهر ناامید گردیده بود و هم می باید جواد را که در این بیماری به حد اعلال نازک و زودرنج شده بود، از دیروز از ذوق کرسی امشب دقیقه شماری کرده، ناامید کند.

— خدایا چه خاکی به سرم بریزم؟ چشم خواهرکم از دست اش رفت و اگر حکیمه درست نگفته باشه، نه خودش صنار تودست شه که به حکیم پولیش ببرم، نه مرتیکه دیوث بهش می ده، نه من خودم دارم که خرجش کنم! حالا که چند روزه می گه، می خواد ببردش تربت، فرش بخره! معلوم نیست یه کور بیچاره تو این رفتن و برگشتن چه جوری بایس خودشو ضبط و ربط بکنه؟! کبری فحش کشید به شوهر خواهرش:

ادامه دارد ...

رمان «شکر تلخ» را از کتاب

و انتشارات پارس تهیه فرمائید

تلفن: ۳۱۰-۴۴۱-۱۰۱۵

اگه از اسب بیفته، از اصل نمی یفته، گه می خورن! بدبختی و گدایی همه چیز آدمو پشت و رو می کنه! آدمو چشم تنگ می کنه! خسیس می کنه! نانجیب می کنه! ناپاک می کنه! دزد می کنه! حیز می کنه! دروغگو می کنه! بدذات می کنه! فضول، اوسا چسک، پست، حسود، بخیل، همه عیبیه می کنه! اگه اون جورم باشه که می گن، تازه صدتا، هزار تاشون بیچاره می شن، گدامی شن، از راه در می رن تا بتونن یکی شون خودشو نیگر بداره!

xxx

کبری در اثر همین تشویش و بی حوصلگی ها بهتر دید که سر خودش را به کار زهر اخواهرش گرم کند. او را به درمانگاه حضرتی ببرد، به کحال (چشم پزشک) آنجا نشانش بدهد. وقتی به خانه اورسید، یکباره او را چون کور مادرزادی یافت که گویی هرگز از بینایی بهره ای نداشته است. با زحمت زیاد که یک میدان راه را شاید بیش از سه ساعت طول کشید و زهرادر هر قدم گویی چاهی را در جلوی خود به نظر آورده، پس می کشید و در قدم دیگر پنداشتی از پله ای بالا می رود، پارا تاسر زانوی پای دیگر بالا می کشید، تا او را به کحال درمانگاهش رسانید.

— ببینم ضعیفه! مریض خودش یا شوهرش درد مرضی داشته اند؟

— والله آقای حکیم باشی، درستیه ما خواهریم، اما این قده افاده داریم که هیچ چی مونو به هم دیگه بروز نمی دیم! من زخم و زیلی شوورشو، چپق قلیون جیوه های اونو خبر دارم، اما باقی دیگه شونمی دونم! خودت بگو خواهر!

— چی بگم؟ به حکیم که آدم نمی تونه دروغ بگه! بله آقای حکیم باشی! از قرار مرض آتیشک داشته، بهش گفته بودن بایس زن بگیر، به یکی دیگه بریزی تا خوب شی! اونم اومد من بدبختو گرفت. از هفته اول دیدم زخمی شدم که از اون به بعد دوتایی مون پی درمون می رفتیم!

— زخمش می دونی چه رنگ بود؟

— سفید بود آقای حکیم باشی! مثل یه جور دنبه، هی پوست رومی خورد به گوشت می رفت. وقتی ام خوب شد، جاش سیا موند که خدا ذلیل کنه اون کسی رو که این تیکه رو واسه من گرفت! دوا و

وحید بیات



فوق لیسانس از آکادمی باکو

تعلیم آواز، تار و سه تار

تلفن: ۳۱۰-۵۰۰-۶۳۱۵

vahidbayat66@yahoo.com

خرید و فروش و نصب انواع دیش و رسیور

(کانال‌های ایرانی، ارمنی و ترکی)

SEROJ

Office: 818-542-3029

Cell: 818-334-7535

E-mail: serojkh22@yahoo.com



آگهی و تبلیغات کسب و کار و حرفه و شغل شما در هفته نامه «فردوسی امروز» اعتقاد و اعتبار هموطنان ما را به شما بیشتر جلب می‌کند.



۱۰۰٪ طبیعی

آرامش بخش روح، تسکین دهنده جسم



کنترل اعصاب،
فرو نشاندن خشم و اضطراب



کمک به کاهش وزن
و تنظیم کننده اشتها



افزایش انرژی،
نیرو و حافظه

Biogenics Technology Inc.
Tel - 818-882-7300
Fax - 818-882-8250

فریدون میرفخرایی

تبدیل نوار به هر سیستم
عکاسی پورتره
فیلم برداری از مراسم خصوصی
(818)585-3901



Aria Realty

Properties for US & International Clients

مشاور املاک آریا

مشاور شما در امور خرید و فروش
خانه، آپارتمان و املاک تجاری در لاس وگاس

Buying? Selling?
Investing?
I CAN HELP.

برای دریافت هرگونه اطلاعات
در مورد خرید املاک در لاس وگاس
یا فروش یا اجاره یا رهن،
با من تماس بگیرید.

بهار یک نقطه دارد نقطه آغاز
بهار زندگی‌تان بی انتها باد
سال نو مبارک

Hamid R. Jalali
Manager

702.321.5751

hamid@ariarealtylv.com

To Receive free listing of
available Properties email us @
mstertz@vegasrealtors.org
hamid@ariarealtylv.com

Mel Sertz, SFR
Corporate Broker/Realtor®
702-858-6237



www.AriaRealtyLV.com



فرم اشتراک هفته نامه «فردوسی امروز» به وسیله پست از طریق دفتر مرکزی

Visa & master card is accepted:
(if you pay by credit card, please provide us with a number to call you at)
Check & Money order are accepted
Payable to
Ferdosi Emrooz

ویزا و مسترکارت پذیرفته می شود
در صورت پرداخت با کارت، لطفاً شماره خود را گذاشته تا با شما تماس حاصل نمایم و یا می توانید ایمیل کنید. Ferdosiemrooz@gmail.com
چک مورد قبول است
چک در وجه: Ferdosi Emrooz

آمریکا: برای یک سال باپست سریع: \$ ۲۲۵
آمریکا: برای شش ماه باپست سریع: \$ ۱۱۵
کانادا: برای یک سال باپست سریع: \$ ۲۷۵
کانادا: برای شش ماه باپست سریع: \$ ۱۴۰
اروپا: برای یک سال باپست سریع: \$ ۳۶۵
اروپا: برای شش ماه باپست سریع: \$ ۱۸۵

facebook **Ferdosi Emrooz**
ferdosiemrooz2010@gmail.com

هفته نامه فردوسی امروز
سردبیر: عباس پهلوان
مدیر مسئول: عسل پهلوان
مسئول تدارکات: رضا پهلوان
گرافیک: آرتور آزاریان
تایپ: حمیرا شمسیان
www.FerdosiEmrooz.com
E-mail: Ferdosiemrooz@gmail.com
19301 Ventura Blvd., #203,
Tarzana, CA 91356
Tel: (818)-578-5477
Fax: (818)-578-5678

Name: نام	Last name: نام خانوادگی
Address: آدرس پستی	Country: کشور
	Telephone: تلفن

مراکز فروش مجله «فردوسی امروز»

Eskan Varam 62 Bis Rue Des Entrepreneurs Paris 75015 France	Time Co. 62 Ter Rue Des Entrepreneurs Paris 75015 France	Caspian Supermarket 9191 Baltimore National Pik Ellicott City, MD 21042	Haji Food Market 4621 W.Park Blvd., #108 Plano, TX 75093	Westwood Music 1355 Westwood Blvd., #1 W.L.A CA 90024 (310) 473-4980	Coming Soon
Ketab Corporation 1419 Westwood Blvd, Los Angeles, CA 90024 (310) 477-7477	Star Market 12146 Santa Monica Blvd Los Angeles, CA 90025 (310) 820-6064	Tehran Market 1417 Wilshire Blvd Los Angeles, CA 90403 (310) 393-6719	Q Market 17261 Vanowen St Van Nuys, CA 91406 818-345-4251	Selin Food Bazaar 469 W. Broadway Glendale, CA 91204 (818) 956-1021	Crown Valley Market 27771 Center Drive Mission Viejo, CA 92692 (949) 340-1010
Kolbeh Ketab 1518 Westwood Blvd, Los Angeles, CA 90024 (310) 446-6151	Tochal Market 1418 Westwood Blvd Los Angeles, CA 90024 (310) 441-1041	Super Saman Market 6003 Fallbrook Ave Woodland Hills, CA 91367 (818) 347-8002	ARA Grocery 1021 E. Broadway Glendale, CA 91205 (818) 241-2390	Wholesome Choice 18040 Culver Dr. Irvine, CA 92612 949- 551- 4111	Super Irvine 14120 Culver Dr # A2E, Irvine, CA 92604 (949) 552-8844
Pars Book, INC. 1434 Westwood Blvd, Los Angeles, CA 90024 (310) 441-1015	Glatt Kosher Market 11540 Santa Monica Blvd, Los Angeles, CA 90025 (310) 473-4435	Woodland Hills Market 19964 Ventura Blvd, Woodland Hills, CA 91364 (818) 999-3003	Patrick's Market 1143 E. Broadway Glendale, CA 91205 (818) 247-7329	Jordan Market 24771 Alicia Pkwy # A, Laguna Hills, CA 92653 (949) 770-3111	Mission Ranch Market 23166 Los Alisos Blvd, Mission Viejo, CA 92691 (949) 707-5879

VENTURE FARM



سرمایه گذاری و کمک به شرکتهای تکنولوژی جوان

VentureFarm.com

هفته نامه **فردوسی** امروز

FERDOSI EMROOZ



همبستگی و اعتراض ایرانیان در نیویورک!